

هُوَ الرَّحْمَنُ أَمْنَاهُ وَعَلَيْكُمْ تَوَكَّلْنَا

الحمد لله والمنة له كتاب فيض نصاب آيت آية



تفصیل سوال و جوابی که در کتاب المسائل نوشته

در مطبع مصبع الحرمین حیات علی طبع

لعنت است حضرت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم بر کسانی که بر قبور مسجدها بنا کنند لعنت فرموده اند  
 چنانچه در مشکوٰۃ شریف بروایت ابو داود و ترمذی و نسائی حدیث مذکور است لعن رسول  
 الله صلعم زائرات القبور و المتخذین علیها المساجد و الترخیج معھا لطمه سائل که از بنا  
 کردن مسجد در گورستان برای نماز سوال نموده بود بحسب در جواب می فرمودید که مسجد بنا  
 کردن در مقابر و بر قبور حرام و مستوجب لعنت است پس لفظ بر قبور که در سوال از آن مقروض نبود  
 زیاده کرده بنا کردن مسجد را در مقابر و بر قبور حرام و مستوجب لعنت قرار داد و دلیل حرمت  
 و لعنت بخش بر بنا کردن مسجد بر قبور قرار داده چه میگوید که حضرت پیغمبر صلعم بر کسانی که بر قبور  
 مسجد بنا کنند لعنت فرموده اند چنانچه در مشکوٰۃ شریف ام ازین بیان حدیث صریح ملعون  
 بودن بنا کنندگان مسجد بر قبور ثابت میشود و در آن کلام نیست مقصود سائل بنا کردن  
 مسجد در گورستان بود که بحسب بشمول بر قبور آنجا هم حرام و مستوجب لعنت نوشته اند و دلیل  
 ثابت نیست محله را به جواب کلام معتبر نیست به دو طریق ممکن است طریق اول باسقاط واو  
 از بیان لفظ در مقابر و بر قبور است که در اصل نسخه موجود نیست و طریق ثانی با ثبات واو اول  
 خود ثابت و ثانی بدو وجه درست می شود اول آنکه واو را حالیه گویند یا معنی مع و ثانی  
 آنکه واو را عاطفه قرار دهند فالاول کالاول و الثانی فلان توله بر قبور معنی دخول القبور  
 چنانچه گویند و در بر ریافته بود معنی کنار و ریافته بود و علی که در حدیث لعنت  
 بطریق عموم مجاز شامل معنی حول است چنانچه عنقریب تفصیلتش می آید فاقیم ذلک  
 عبارت مائة وقال الملا علی قاری فی شرحه علی مشکوٰۃ «بما حرم الله المساجد  
 علیها لان فی الصلوة فیها استئنا بالنسبة الیه و دلیل علیه قول صلعم لعن الیه الیه و النص  
 الذین ابتهجوا قبور انبیاءهم و صالحیم مساجد» ترجمه حدیث لعنت فرمود رسول خدا صلعم  
 زمان زیارت کنده قبر نادان کسانی بود که مساجد بنا کنند بر قبور او چنانچه روشن کنند  
 بر قبرها ترجمه عبارت شرح اینست که حرام کرده اند ساختن مساجد بر قبور باسبب اینکه درین

قسم مسجد نماز خواندن جاری کردن طریق یهودیان است که معمول یهود بود که قبور انبیاء و صالحین خود  
 مساجد میساختند و نماز در آن میگذاردند متخاطب لاجل ولا قوه الا بالله العلی العظیم در  
 نقل عبارت شرح ملا علی قاری عجبی و تفسیری غریب بکار رفته که فتنه و فحشه از مثل آن در امور  
 دینی و یا حتر از می کنند که در دییات ارباب فتوی و اصحا دعوی تقوی ترک آن شوند عبارت  
 شرح ملا علی قاری برمشکوه اینست قال ابن الملک اما حرم اتخاذ المساجد علیها لان فی الصلوة

فیها استینا بالنسبة الیهود انتهی و قید علیها ایضاً ان اتخاذ المساجد بجهنما لا باس بر ویل علی قوله  
 صاعم لعن الیهود والنصار الذین اتخذوا قبور انبیائهم و صالحهم مساجد گفت ابن الملک  
 حرام کرده نشد ساختن مساجد بر قبور مگر بسبب اینکه در نماز خواندن در آن رفتن است  
 در طریق یهود تمام شد کلام ابن الملک و قید لفظ علیها یعنی حرمت ساختن مساجد بر قبور فائده  
 اینست میاید که ساختن مسجد در جنب قبور منع نیست در برین امر یعنی منع بودن ساختن مسجد  
 در جنب قبور حدیث دیگر دلالت میکند که زبور در رسول صلی الله علیه و سلم لعنت که در خدا یهود و نصاری  
 را که قبرهای غیر برین و صافخان خود را مسجد ساختند انتهی برینید که چه حال است ملا علی قاری  
 فقره اما حرم اتخاذ المساجد علیها لان فی الصلوة فیها استینا بالنسبة الیهود مقوله ابن الملک

نقل نموده لفظ انتهی نوشته و بعد از آن خود میگوید و قید علیها ایضاً ان اتخاذ المساجد بجهنما  
 لا باس و بعد از آن خود میگوید و یدل علیه قوله ان فی مس مقوله ابن الملک را مقوله ملا علی قاری قرار  
 داده لفظ انتهی و فقره و قید علیها ایضاً ان اتخاذ المساجد بجهنما لا باس را که اصل جوارح آن  
 بود بسبب مخالفت دعوی خود از میان دور کرده و فقره یدل علیه را با کلام ابن الملک خلط کرده است  
 اینست حال نقل عبارت شرح و لطف ترجمه یاده از آن که بر عبارت ساخته خودش عم الحلاق  
 ترجمه صحیحی نماید چنانچه در اوئی تا مل خاطر میگوید و لغوه باشد من شکره انفسا و من هیات انفسا  
 بکار آید ترجمه کلام عجبی در جل اعتراض متعرض غریب بدو طریق صحیح امکانی دارد بطریق حسن  
 است و طریق حسن احسن آنست که عبارت و یدل علیها ان بسبب کاتب مکتوب شده در اصل

منزه بود نیست و یا عبارت مجیب است عبارت شرح نیست چنانچه سیاق ترجمه شاهد بر معنی  
ست پس در ترک عبارت و قبله علیها اذ اشعار عدم استحسان استیلا است و علیها اذ  
دقول بن الملک بطرز عیوم مجاز شامل معنی خود است و استعمال علی بمعنی حول کثیر التوفوع

کافی تفسیر لبا این فقاهوا اسی الکفار انوا علیهم ای حولهم بیانا ایستبرم بهم اعلم بهم

قال الذین علیهم امر البقیة هم المؤمنون لکن ذن علیهم ای حولهم انتهی و کذا فی الصغیر

و غیره من التفسیر و از اینجا است که فاضل فیروز آبادی در سفر السعاده نوشته و بنی فرمود که بر

سفر قهاسه جده بنا کنند و بر گور اچراغ افروزند و بر فاعل آن لعنت کرو انتهی در طریق حسن باقیات

عبارت مسطور تحت آمانه در عبارت و قید علیها الخ یا برای شعاریه گوید است با حقیقت غلطی نسخه قرا

و مقوله بمن مالک را بیاعت و تو عیش در کتاب بلا مقوله علاقه دارد و این طریق شائع و فاضل علیها

جهت است که گفته میشود فی البحر الرائق بکذا اذ فی العالم کثیر بکذا حال آنکه درین کتب از دیگر

کتب منقول می باشد و همچنین می گویند که قال صاحب الخلاصة مثلا که احوال آنکه صاحبش از دیگران

نقل می کند و بر درین باب آنست که علمای عربیة تصریح کرده اند که قول در چند معنی مستعمل

ازان جمله معنی حکم خطاب و شهادت و تفسیر و اشارت و درایت آمده فلام مضایقه معنی استناد قول

ابن الملک الی اللاعلی القاری نایان این همه اشتباه ناشی از عدم ملاحظه شرح مصحح ابن ملک

ست از اینجا است که محض ارجح الفظ ابن ملک را ابن الملک می نویسند زیرا که در نسخه میرقات

که نزد مجیب موجود بود یقین معلوم میشود که لفظ قال بن الملک باشد و صحیح این نسخه بر میندود

شرح مصحح مخفی نخواهد ماند فقیر شرح مصحح ابن ملک را گوید این عبارت را در ان بیانت

و شرح این حدیث را حواله بشرح حدیث فمن الله الیهود و النصارى ای اتخذوا قبورا لربائهم متباد

کرده و در شرح آن حدیث هم این عبارت نیافتیم چنانچه عبادت شرح مصحح اندر هر دو مقام تخریر

می کنیم تا حقیقت حال بخوبی منکشف شود و اشتباه با حسن وجه بند و قلع گردد و قوله و اتخذین  
علیها بالنساء جده فاضل قوله فمن الله الیهود و النصارى ای اتخذوا قبورا لربائهم متباد

فو زعن اسد اليهود و انصاری و علة دعایه علیه السلام علی اليهود و انصاری باللعنة انهم  
 یفعلون فی المواضع التي فیها انبیاہم علیہم السلام بدفونون اما للسیود و لہم ذمہ اکثر لان سجود  
 لا یجزوا لایسہ و اما للاعتقاد ہم ان الصلوٰۃ ثم افضل لکونہا خدیمة و تعظیما لانبیاہم و ہذا شرک  
 لانہ لا یجز ان یقصد بالصلوٰۃ الاتعظیم اللہ تعالیٰ و طاعتہ و علة نہیہ علیہ السلام امتہ عن الصلوٰۃ  
 علی المقابر الاحترار عن مشابہة اليهود و انصاری انتہی و آنچه معترض از بعض کتب جواز بنا و ساختن  
 بجوار صراح نقل نموده اند لآن اقوال علمای شافعیہ اند کہ ہمہ از ابن حجر و قاضی برفیادی نقل  
 میکنند و ایشان از علمای شافعیہ اند ثانیاً از ابن بنامی مساجد و مقبرہ ثابت نمی شود و بلکه از  
 صرف همین قدر ثابت می شود کہ اگر در جوار قبر صراح مسجد بنا کنند درست نیست پس این جواز  
 در این محل خواهد بود کہ یک قبر باشد نہ در مقبرہ و از ان مجیب ہم منع نفرمودہ بلکہ مجیب صرف بنا  
 در مقابر و بر قبور حرام گفته و خارج از حد مقبرہ را جایز نوشته و آنکہ اشعاری کرده کہ مراد از آنجا و مسجد  
 قبور سجده کردن قبور است نہ بنا کردن مساجد بر قبور چنانکہ مجیب فهمیدہ نہ شاشش عدم تمسک نظر  
 است در عبارات مرقات کہ ملا علی قاری در شرح و التحذیر علیہا المساجد آورده چیست آورده است  
 علی الحرمۃ بان فی الصلوٰۃ فیہا استئنا بنسبہ الیہود پس لفظ فیہا را دیدہ مراد حدیث باید فهمید  
 تا شاشش کہ غیر معترض از حجج البحار نقل نموده و حج ما کرہ من اتھاذا المسجد علی القبور او بہ  
 مسجودہ القبور مسجد الصلوی فیہ و قبلی ان جنبی عمدہ مسجد یصلی فیہ الی القبور مگر از خاین تعصب  
 بر مجیب جرح می نماید و بمطلب کتاب پی نمی برد لغوی باشد من ذلک و در ذریعہ حاجی شرح  
 صحیح النجاری می یابد سید قولہ و ما یکرہ من الصلوٰۃ عطف علی ان پیش فائتہ استہم نام تقریری  
 منقولہ الی معنی الخ و ہذا العطف من قبیل عطف العلة علی المعلول لان کرایۃ الخ و المساجد علی  
 لزوم اداء الصلوٰۃ فی القبور و الیہا و ہر مکرہ و محمل ان کیوں من عطف الاعم علی الاخص است  
 و آنکہ ملا علی قاری اول نوشته سبب لعنہم الخ و در آخر گفته گذار قالہ بعض لشرح من ائمتنا متفق  
 بایہ کہ در بعض اشراح مراد ابن ملک استہد اصل بمطلب عبارت ابن ملک کہ بنا بقا منقول

شده دریافت باید کرد پس انگشان امر واقع بخوبی خواهد شد و آنکه از قاضی آورده او را قاضی  
 از علمای شافعیست تا نایب اعلی قاضی خود قول او را در کرده است مگر متعرض آن عبارت است  
 که داشته صرف عبارت قاضی نقل کرده است چنانچه عنقریب توضیح این امر کرده خواهد شد فقیر  
 میگوید که همین بنا کردن مساجد بر قبور مرادست از حدیث لعن الله اليهود والنصارى اتخذوا  
 قبورا نبيهم مساجد و تفسیرش از حدیثی که ابو الحسن مسلم بن حجاج قشیری نیشاپوری  
 در صحیح خود در باب النهی عن بناء المساجد علی القبور آورده باید جست جیست قال حدیثی  
 نهیه عن حرب تنایجی بن سعید نام شام اخباری ابی عن عائشة ان ام سلمة وام سلمة کرا  
 کینته رانما با چشمتیهما تصاویر رسول الله صلعم فقال رسول الله صلعم ان اولئک اذا کان  
 فیهم ازبل الصالحات بنوا علی قبره مسجد اصغر و اوفیه تلک الصور اولئک شرار الخلق عنده  
 یوم القیامة کاشش معترض مشکوٰۃ را هم می دید این حدیث را همی یافت و تفسیر حدیث  
 لعن الله اليهود والحدیثی دریافت چه دران در باب التصاویر نوشته عن عائشة قالت  
 لا استکلی النبی صلعم ذکر بعض نساء کینت نقل لها ماریه و کانت ام سلمة وام حبیبه اما ارض  
 الحثیة کر تانم حسنهما و تصاویر فیها برقع راسه فقال اولئک اذفات فیهم ازبل الصالح  
 بنوا علی قبره مسجد اصغر و اوفیه تلک الصور اولئک شرار الخلق الله متضمن علیه و در باب  
 المساجد مواضع الصلوة مشکوٰۃ مرقوم ستا عن عائشة ان رسول الله صلعم قال تسم  
 مرضه الذی لم یقیم منه لعن الله اليهود والنصارى اتخذوا قبورا نبيهم مساجد متفق علیه  
 و چون مرود این برود حدیث در حالت مرض بر او ایست عائشه رضی الله عنها ثابت است  
 ترا تفسیر دیگری انداختن از بس مناسب و یوئیه ماصرح بر ابن حجر العسقلانی فی فتح مبارکی  
 شرح صحیح البخاری بعد باب الصلوة فی البیتة لقوله یحتمل ان ینزل فی الوقت الذی ذکره  
 فی ام سلمة وام حبیبه امرا کینت التي رانا با بارض الحبشة و کانه صلعم علم انه مرخل من اولئک  
 المرض فحان ان یحتمل قبره کما فعل من مبضی فلعن الله اليهود والنصارى اشاره الی ذم

بن یفعل قبلهم انتهى وانکه بعد موافقت عبارت عینی بدعا ایانموده از جهت عدم لفظه  
 است در معنی عن ذلك وعن مثل ذلك چه در عینی مرقوم است قبح المسلمین عن مثل  
 ذلك پس فرود از مثل بنا کردن مساجدست نزد قبور برای سجود و عبادت کردن و شاید  
 ایراد آن ایما بانست که بعضی شراح درین حدیث باین پنج هم توجیه کرده اند لیکن چون این  
 مقطوع نیست لهذا قصر بر این نمی کنیم و فتوی بر اختیارهای دهم در سخانی می نویسد بکراهی ان بنی

علی القبور مسجدی فی القبر و در خلاصه الفقهی نویسد کرده است بنا کردن مسجد بر قبر انتهى  
 و در شرحه الاسلام و خزائن الروایه همچنین است بحجارت مائمه و مکان بر قبور مثل قبر غیر ما

ساختن حرام و ممنوع است بوجوب حدیث و روایات کتب فقه عن جابر بن نفی قال نبی رسول  
 الله صلوات الله علیه و آله ان یقعد علیه رواه مسلم کذا فی مشکوٰۃ و مراد از بنا و تدریس  
 عام که عبارت بنا نموده شود یا خیمه استاده گنازیده شود چنانچه از ترجمه مشکوٰۃ شیخ عبدالحی قاری  
 مشکوٰۃ ملا علی قاری معلوم می شود معنی لفظه ظاهر المجلد شرح ملا علی قاری را ندیده یا دیده

و دانسته اغماض نموده چه ملا علی قاری بعد نقل از کتاب توبه پستی بحیال الوجوهین احدها البناء  
 علی القبر بالجارة و بنا بکبری بجرکها و الاخری ان یضرب علیها خباء و نحو کلاهما منہی عنه  
 لعدم القیامه فیه میگوید ثلث فیستفاد منه الکلمات الیتمه لقائده مثل ان یقعد للقراءة تحتها  
 فلا تکون منتهیه قال ابن اہمام و اختلف فی اجلاس القارئین للقراءة عند القبر و المختار عدم

الکراهیه بعده قوشسته قال بعض الشراح عن علماء الاضاعه المال مقدم اباح السیف البناء  
 علی قبر المشایخ و العلماء المشهورین لیزورهم الناس میسترحوا باجلوس فیه اصل مطلب ما کفرتم  
 مستند به نیست یعنی سباح کردن سلف بنا بر قبر شایخ و علما نظر نموده و شیخ عبدالحق در  
 ترجمه مشکوٰۃ می نویسد در شرح و ان بنی علیه و نهی کرد از آنکه بنا کرده شود بگور و بعضی گفته  
 که مراد بنا کردن مقبره سنگ مانند آن و بعضی گفته اند که مراد بنا خیمه زدن و مانند آن است  
 که نیز مکرر است و منہی عنه پس از شرح ملا علی قاری خیمه استاده نمودن برای فائده و

بنابر قریب و مشایخ و علمای مشهورین بجا تر و از ترجمه شیخ عبدالحق بن ابوخیمه فی بعض بقید  
 ملا علی قاری میان نموده کرده یافته میشود پس حکم بحیث بمرت مخالف هر دو است هر چه  
 رافع او نام نتویم بوجه متصور است ادلاقول بحیث بنامچه از ترجمه مشکوٰۃ شیخ عبدالحق شرح مشکوٰۃ  
 ملا علی قاری معلوم میشود انتهى اسناد تقییم است نه استلال تحریم و چون قول مذکور استلال تحریم بنا  
 قول معترض که حکم بحیث بمرت مخالف هر دو است چه فائده بخشد زیرا که در مخالفت هر دو باکی نیست

کا اشارت الیه بحیث بقول پس اگر کسی بجا از آن بنویسد اعتبار او نخواهد بود زیرا که مخالف است  
 و کتب فقه معتبره است انتهى فلاغراض عن الشرح ثانیا آنکه جایگه داده نمی و گراشته در باب بنا  
 ازان حرمت دلدارند و استعمال داده که است یعنی حرمت کثیر الوقوع است چنانچه قبستان لفظ گرفته  
 و ادق قول کرده قبیل الرجل به حریم تفسیر کرده و نهی بنا در هر دو کتاب وجود روایت اباحت  
 صورت خاصه چون اضعف و هشده فلاق حدیث بود لهذا از ترجمه بمنزله المعدوم اعتدایا

نزفت ثانی اطلاق حرمت بر گراست تحریمه درست است چنانچه در قدحتماری نویسد و افاد  
 فی البحر صحت المطلق الحرمة علی الذکر و تحریم یا انتهى را بقیا آنچه بحیث فرماید که مکان بر قبور و غیر است  
 حرام و ممنوع است انتهى در منزل از حرام بسوی ممنوع اشعار بانست که در این پیشتر حرمت شد گراست  
 بر دو وجود اما حرمت از جهت نیست است و گراست از جهت احکام نبودن از جهت جاست که چون  
 بعضی نظر بر اول کردند حکم حرمت دلدارند و بعضی دیگر چون نظر بر ثانی کردند حکم گراست نموده و اما

بر هر دو نظر کردند و تصریح به دو ساختند پس در عبارات من موابب الرحمان غرض از قول المذنب  
 تعلیل حرم است نه تغییر بنا کا از عمه المعترض و قول اباحت مخالف حدیث است چه حدیث مطلق  
 در نهی بنا و از اصول اصولیین است که ما دامیکه دلیل تقیید ظاهر نشود حکم مطلق بر اخلاق پایه است  
 کانی التصحیح من التوضیح حکم المطلق انما یجری علی المطلقه انتهى خامسا ظاهر است نه پیشنی دال  
 نهی بنا و مطلق است و غرض از استفاده قدح در تعلیل است نه استنباط مسئله اگر استنباط  
 می بود از تعلیل ثانی که تورپشتی آورده مخدوش می شد و مگر علی قاری آنرا هم بعد قول



و الحار عدم بلکه اشتهایان طور نقل نموده که قال النور علی و لانه من صنع الجاهلیة ای کاروان  
 یظنون علی المیت الی الستة قال و عن ابن عمر انه راى قطیفا علی قبر اخیه عبد الرحمن فقال  
 یا اهلکم فانما یظلمکم و چون معترض این عبارت را مفسر علی خود دید لهذا از میان حذف نموده  
 گفت بعده نوشته قال بعض الشراح ای نیست حال معترض که چنان اتباع او اصاب دارد که آنچه از  
 کتابی نیست خودی یا بدی تا می نویسد و آنچه مفسر مطلب در همان کتابی بنیاد از آن اعراض میکند  
 پس غرض آنحضرت نیست مگر تطبیق بر رسم جاهلیت و احقاق شریعت به ترویج بدعت معاد الله  
 عروج لک ملا علی قاری قبل از نقل عبارت نورپشتی از از زار آورده که انتهى فی البناء و ذکره مکان  
 فی ملکه و ذکره انکان فی مقبرة مشبهه و يجب الهمم و انکان مسجد انتهى و عبارت قد اباح السلف  
 الخ قول بعض شراح است که شرح آنهم غشرب می آید نه قول ملا علی قاری چنانچه لفظ انتهى  
 که در فرقات بعد عبارت مذکور مرقوم است شاهد بر این معنی است پس جواز چگونه از شرح ملا علی قاری  
 ثابت خواهد شد بلکه صریح و در شرح مذکور بدعت منکره است چون بنا بر قبور مرقوم است چنانچه در  
 شرح بدعت منکره نوشته و هی ما کفره ائمة المسلمین کالبناء علی القبور و تخصیصها و آنچه از  
 جواب ثانی و ثالث بنماظر رسیده تا مل در عبارت از زار و فحش نماید چون درین هنگام از رفع او نام  
 متوجه الفرائضی دست داد پس تحقیق و تنقیح این مسئله موجه است حسن اقبال بر استعین  
 ابو عبیدمی از غرضی در جامع خود از اخبار رضی الله عنه روایت می کند که قال انبی رسول الله صلعم  
 ان یخص فی القبور و ان یتب علیها و ان ینبی علیها و ان یطوی علیها یعنی گفت جا بر رضی الله عنه که  
 منع و نفوذ آنحضرت صلی الله علیه و سلم از آنکه گنج کرده شوند قبور و از آنکه نوشته شود بر آنها و از آنکه  
 بنا کرده شود بر آنها و از آنکه با مال کرده شوند و ابو الحسن مسلم بن حجاج قشیری فیشا آورده  
 در صحیح خود آنچه جابان ابی الیهیاج بن حصین اسدی که از کبار تابعین است می آید قال قال ل  
 علی رضی الله عنه الا البتک علی ما بعثت علیه رسول الله صلی الله علیه و سلم ان لا تدع تمثالا منکم  
 و ما قبر مشرف الا اسویته یعنی گفت ابو الیهیاج اسدی که فرموده را علی رضی الله عنه بدان و لکن

باش که میفرستد ترا بر آنچه فرستاد و ملا رسول خدا صلی الله علیه و سلم فکلمه کنه از حج می و رسول  
 مگر آنکه ناپید کنی او را و گنگان هیچ گوری بند و سر بر باده مگر آنکه بر لب کنی او را و در آن گور بنشیند اینجا  
 بناست که هر چه به ابن ابی عامر می فتح القدر بقدر و اما ما فی مسلم من ابی ایهیاج که نه صدی عالی  
 قال لی علی رضی الله ابینک علی تابعی علی رسول الله صلی الله علیه و سلم ان لا تخرج ثنالا الا طهرا لا یقبله الله  
 الا بسویته فهو علی ما کانوا ینعلونه من تعلیه القبور بائنا الحسن العالی اتهم و حافظ الاسلام محمد  
 بن اسمعیل بخاری در صحیح خود در باب الجریة علی القبری آورد ای ابن عمر خطاها علی قبر  
 عبد الرحمن فقال انزعها یا غلام فانما ینظر علی و علی بن عبد الله ندسی در شرح نسائی می از  
 اختلاف فی البناء فذهب الامام احمد و ابو حنیفه فی روایت و الرافعی و داود و الغفاری انه حرام  
 سلقا مساوا کان فی مقبرة مسبله او فی ملک ابیانی و قال مالک و الشافعی و الثوری  
 و الاوزاعی و ابو حنیفه فی روایتی اخری انه حرام انکان فی مقبرة مسبله و کروه انکان فی  
 ملک ابیانی اتهم امام ابو ذر که یا محی الدین محی تودی در شرح صحیح مسلم تحت حدیث جابر رضی  
 الله عنه میفرماید اما البناء علی فان کان فی ملک ابیانی فکروه و انکان فی مقبرة مسبله فحرم من  
 علیه الشافعی و الاصبیاب قال الشافعی فی الامم و روایت الامم بکرمه بن یهدم ما بقی از  
 یوید الهدم قوله صلعم و لا تجر اشرفه فالاسویة انتهی طیبی در شرح مشکوٰۃ می نویسد قوله  
 و ان بنی علیها یحکم وجهین احدهما البناء علی القبر بالمجارة و بالمجرى مجزها و الاخره  
 ان ینضرب علیه خبأ و اذخوه و کلها ما منهی عنه لانعدام الفائدة و لانه من صنع اهل الجاهلیة  
 اتهم و ابن حجر می در تحفه نوشته و لو بنی فی مقبرة مسبله هم وجوباً حکمته کافی الجوع لا  
 ینه من التضمین مع ان البناء و یتابد بعد النجاس المیت فیحرم الناس تلك البقعة و قد اقول  
 حج یدم کل ما یقرب لافه مصر من الابیة حتی قبة اما ما الشافعی التي بناها بعض الملوک و بنی  
 کل واحد هم ذلك ما لم یحش منه مفسدة فتعین الفرق علی الامام انهدا من کلام ابن رفعة  
 فی الظلم انتهمی و در برهان شرح سوابب الرحمان می نویسد و لا یجوز ان قال الشافعی

مالك تلامي صحیح مسلم عن ابی ایوب الاسدی قال قال فی علی رضا الا بعنک علی بن الحسین  
 علیه رسول الله صلعم ان لا تبع مثالا الا طستة ولا تقبر امشقا الا سوية وعن ابی علی  
 الهمدانی قال كتابع فضالة بن عبيد بنوني صاحب لنا فام فضالة لقبه فستوى ثم قال  
 سمعت رسول الله صلعم يامر بتسوية تهازد البود اذ درودس بازض الروم ثم قال في  
 جزيرة في البحر قلنا ابو محمول على ما كانوا يفعلونه من اطلاق القبور بالبناء العالي لما رواه  
 محمد بن الحسن في الآثار ان خبرنا ابو حنيفة قال حدثنا شيخ لنا يرفع الی النبي صلعم انه سئل  
 عن تراب القبور وتخصيصها ويحجم البناء عليها للزينة لما رويناه ويكره للملاحم بعد الدين  
 لان البناء للبقا والقبور موضع الضأ وانتهى ودرج برة برة شرح قدوري في نويسيد وكره  
 تطمين القبور وتخصيصها والبناء عليها والكتابة عليها لقوله لا تجصصوا القبور ولا تبنوا عليها  
 ولا تكتبوا عليها ولا تكتبوا عليها انتهى ودر زيلعي شرح كزبي نويسيد يكره ان يعلو القبر انتهى  
 ودر خبر رائق شرح كنز الدقائق في نويسيد ولا يرفع عليه بناء قالوا اراو به السقط الذي يجعل  
 في ديارنا على القبر انتهى ودر خبر رائق ست و في فتح القدير يكره الدفن في الاماكن التي  
 تسمى نسبا في انتهى وهي من وجوه الاول علم اللحد الثاني في دن الخي ميتين في قبر واحد  
 بغير ضرورة الثالث في حلاط الرجال النساء من غير حاجته كما هو الواقع في كثيرها الرابع  
 بتخصيصها بالبناء عليها انتهى ودر من الغفاري نويسيد ولا تجصص القبور ولا تطين لا يرفع  
 عليه ثلثه ودر جابر بنی رسول الله ان تجصص القبور ان يقعد وان يبنى عليه وان يكتب  
 عليه وان يوطأ والتخصيص طلاء البناء بالجنس الكسرة والفتح كذا في المغرب وفي الخلاصة و  
 في تجصص القبور ولا يطين ولا يرفع عليه بناء انتهى ودر شرح مجمع البحرين مرقوم ست و  
 كره ايضا ان يبنى عليه انتهى ودر صغيري شرح منية المصطفى في نويسيد وعن ابو حنيفة راج  
 انه يكره ان يبنى عليه من بناء او يسقا او تبة او نحو ذلك انتهى ودر مستطلي شرح منية المصطفى  
 في نويسيد وعن ابو حنيفة راج يكره ان يبنى عليه بناء من بيت او تبة او نحو ذلك انتهى ودر جامع

امروز شرح مختصر و قایم نویسید کرده ان یکتب علیه اسم صاحبه و ان یحیی علیه ثناء و تفتیش  
 و یصنع و یرفع و یحسب و فی القبرات عن ابی سلمة انه قال صفت الریح و طهر الاسما علی قبر  
 المؤمن کفارة لذنوبه انتهی و در طریح حاشیه در مختار بذیل و لا یرفع علیه ثناء و مرقوم است بحیرم البناء  
 علیه للزینة و یکره للاحکام بعد الدفن و علی فی الاعداد لان البناء للبقار و القبر موضع الضأ و  
 در مختار و ی حاشیه در مختاری نویسید فی الشریع الاذنی عن البران بحیرم البناء علیه للزینة و یکره للاحکام  
 بعد الدفن انتهی و در عقده التالی که مصنف او البر القاسم یونس با را جل تلاذنه فقیه ابو الیث سمرقندی  
 است بحیرم تحلیه القبور و البناء و علیها لانه قد روی عن علی کم قال کان رسول الله صلعم فی  
 جنازة فقال ایکم یطبخ الی المذینة فلابیح منها و ثنا الا کسر و لا تقبر الا سواها و لا صورة الا طمها  
 فقال یجعل انما یا رسول الله فعد فقال ان رسول الله و لا تقبر الا سوتیه و لا صورة الا طمها  
 قال رسول الله صلعم من عاود الی صغیرة شی من هذا فقد کفر بانزل علی محمد انتهی و در فتاوی  
 قاضیان می نویسد لایحسب القبر لاری عن ابی سلمة انه بنی من التجمیع و التفتیش  
 و عن البناء فوق القبر قالوا و البناء اسقط الذمی یجعل علی القبر فی دیارنا لاری  
 عن ابی حنیفة انه قال لایحسب القبر و لا یطین و لا یرفع علیه ثناء و سقط انتهی و در فتاوی عیار  
 در باب زیارة القبور می نویسد و لو اتخذ کاشانا مید فن فیها موتی کثیره یرکبه الیقینان  
 البناء علی المقابر یرکبه انتهی و در فتاوی رحامیه می نویسد یرکبه ان ینسب علیه فسظا اوطر  
 لیظل القبر و انما یخل المیت علی انتهی و در فتاوی سرجهیه می نویسد یرکبه البناء علی القبور  
 انتهی و در برابریم شامی می نویسد یرکبه ان ینسب علیه فسظا اوطر و در مختار القناد  
 می نویسد لایسبی علی راس القبر لو فعل یرکبه انتهی و در فتاوی عبیب می نویسد یرکبه البناء علی القبور  
 انتهی در مفید المستفید می نویسد یرکبه ابو حنیفة رح البناء علی القبر انتهی و در مفید المستفید  
 البناء علی القبور حرام و من قال باحثة فاباح ما انتهی عنده سمانتی و در اعداد الفصاح شرح  
 نور الایضاح می نویسد بحیرم البناء علیها للزینة و یکره للاحکام بعد الدفن انتهی و در محیط می نویسد

كره البرص فيقنه السيار على القبر انتهى ودر حجه العلماي نويسد لا يجوز البناء مثل القبته وغيره على القبور  
 سواء كانت للادوياء و الصلحاء و العلماء و ام غيرهم انتهى ودر شرعه الاسلامي نويسد مكره 10  
 يعني عليه سجد نصلي غير وان يشرب عليه فسطاط او قبة بقاوم بها يظن القبر فانما يظن الميت علمه سبي  
 وابن القيم در عاقله نويسد من جمع بين سنته رسول الله صلعم في القبور و ما امر به و ما نهى عنه  
 و بالكان عليه الصحابة التابعون و من تا كان عليه اكثر الناس اليوم را مني احد هما مفاد اللاتخرو  
 استاقتنا له بحيث لا يتجعدان ابدافانه عليه السلام نهى عن الصلوة عند او هم يخالفون و يصلون عند  
 و نهى عن اتخاذ المساجد عليها و هم يبنون عليها مساجد و يسونتها مشاهد و نهى عن ايقاد الشموع  
 عليها و هم يخالفونه و لو قدرون عليها الاضداد بل الشموع بل يقفون لذلك او قانها نهى عن  
 تخصص بها و البناء عليها و هم يخالفونه و تخصصونها و يلقدون عليها القباب انتهى و قاضي البرقي  
 بجزاگه بي در كتاب مجالس الابرار نويسد و كذا القباب التي جئت على القبور يجب بهما الا انها  
 استست على معصية الرسول و مخالفة كل بناء كالتس على معصية الرسول و مخالفة فهو باهيم  
 الاولى من مسجد الضرار و لانه علم نهى البناء على القبور و لعن المتخذين عليها المساجد فيجب المبادة و  
 انسا رفته الي يوم ما نهى عنه رسول الله صلعم و لعن فاعله انتهى و در خلاصة العقيدة نويسد  
 مكره است خيمه مزين بر قبر باقبره بر آينه تا سايه كند قبر را انتهى و در به نهى نويسد مكره است بنای  
 چیزی بر گور در زمينی نويسد بر گور قهر و عمارت نشانیه القولع صفح الرياح و قطر الامطار على  
 قبر الموتى كفاية لانه نهى انتهى و در دريم الكيس نويسد مكره است بنا کردن بر قبر خانه و يا قبة و يا  
 آن و خيمه بر سايه نیز مكره است انتهى قاضي شاد العبداني سبي در مالا بد منه فرمايد آنچه بر قبور  
 عمارت بناي فني بنا ميكنند و چراغان روشن ميكنند و از اين قبيل هر چه ميكنند حرام است با مكره است  
 اقرض الراسخ في ابن زبوايات از صحاح و كتب معتبره فقه استقفا نموده مشهوره سبي بايد  
 و در قبری گردد اما آنچه در باب استناع بنا از قول آنحضرت و صحابه و تابعين و شيعه تابعين آمده  
 بجهت دين و فقها وى شين منقذ من و متاخرين مذکور شده خلاصه اش الكه مغير باصلي الله عليه

حرم استخوان انسانى على القبور

از بنا بر قبر منع فرموده حضرت علی کرم الله وجهه ابی الیساج تا بی را برزی اهرم بنا و قبور زرتشت  
و عبد اللہ بن عمر بر تیغ نسطاط حکم نموده و امام احمد و امام ابو حنیفه در یک روایت و امام رافعی و  
داؤد ظاہری قائل شده کہ بنا بر قبر است کہ در مقبره منسبہ پدید آید ملک باقی مطلقاً حرام است  
و امام مالک امام شافعی سفیان ثوری و عبد الرحمن او زاعی از مجتهدین بالذہب و نیز  
امام ابو حنیفه در روایتی دیگر در مقبره مسبله بحر متفق ایشان شده در ارض ملک باقی حکم کرده  
و اندر امام شافعی در کتاب اتم فرموده دیدم الله مگر را کہ بھدم ایند سابقہ حکم می نمودند  
امام یحییٰ الدین یحییٰ نووی و علی بن عبد اللہ اندلسی و حسین بن عبد اللہ طبری و ابن حجر کنی  
از شرح محدثین و امام ابن ہمام و قاضی خان و غیر الدین ز طیبی و مصنف بر مان و صاحب  
جمہ و نیزه و صاحب بحر اللغات و صاحب منہج الفقہ و شارح مجمع البحرین و صاحب صغری و  
سید البرہم علی شافع منیہ و مصنف جامع الرموز و ققیہ ابوالقاسم و اصحاب فتاویٰ سید  
و صاحب فتاویٰ رحمانیہ و مصنف سراجیہ و مولف ابراہیم شافعی و صاحب فتاویٰ عجیب و صاحب  
مفید المستفید و صاحب مفید المؤمنین و صاحب امداد التصالح و صاحب محیط و صاحب  
حجۃ العلماء و صاحب شریعۃ الاسلام و ابن قیم صاحب اغاثہ و صاحب مجالس و صاحب خلاصۃ الفقہ  
و صاحب برہنہ و صاحب زوسنی و مصنف درہم الکیس و قاضی ثناء اللہ پانی پتی و سید  
محلط و شیخ عابد سگد محشیان در مختار از اکابر فقہای حنفیہ متقدمین و متأخرین ہر از  
بنا و قبور منع کرده اند بلکہ اکثری ایشان بجز متذکر است تصریح فرموده اند پس اگر در کہ  
کتاب خلاف تصریح الله اربعہ و دیگر مجتہدین بالذہب و جمہور فقہا و محدثین روایت نمودند  
بر قبور بانہ شود شاذ و نادر و قول جرح و مجروح است قابل اعتبار نیست اصل آنست کہ در  
براج و مرجوح مقبول و مجروح نیز کردن مستحب تعداد آن نیست نہ کار عاچیان و عاچیان  
و فرقہ ہوائیہ یا کوفتیین و متقیج نیسی نداده اند بلکہ مسلک این طائفہ آنست کہ انچه از قول مرجوح  
مجروح مخالف کتاب و سنت و تضاد قیاس مجتہدین و اجماع ائمت موافق ہوا و طبع انفسا

خود نیانیده هائز منزل علیه فرادند مشرب ایشان تسک با بدعت است و غریب ایشان در ستمان  
 و حکایت عجمارت مآثره درنی جامع الاصول بروایت النسائی بنی البنی صلح ان سنی  
 اصلی القبر ازیز و عملیه او بجنبص انتهى معنا الطه آنچه در شرح حدیث اول گذشتا بعینه در  
 معنی آنچه در حدیث هم است بدر ایچ این کمال تعلیط است که میننده در باوی الرای بداند که شاید  
 ایچفترت شرح حدیث چنان کرده اند که از ان بنا بر قبر در سنت معلوم میشود پس عبارت  
 شیخ که معترض آنرا در شرح حدیث اول آورده است در اینجا نقل کردن ضرورت تا ناظر در اول  
 نظر ازین دویم خلاصی یابد اینست عبارت ترجمه شیخ در شرح وان مینی علیه بنی کوفه از آنکه  
 بنا کرده شود بر گور و بعضی گفته اند که بر او بنا کردن سنت به سنگ و مانند آن و بعضی گفته اند  
 که باید به بنا چینه نون و مانند آن سنتا که نیز مکرر است و منتهی عند انتهى عجمارت مآثره درنی

من هو اسب الرحمن فی قریب النعمان و یحرم البنا و علی القبر و یکره للاحکام بعد الدفن  
 انتهى معنا الطه حرمت درین روایت معطل است بنزیت پس اگر بنا بر ای زینت نباشد  
 بلکه برای فائده مثل نشستن برای قرآن خواندن و استراحت غیره حرام نخواهد بود چنانچه  
 در مرقات گفته شد بحد ایچ این کلام از عجائب این مقام است که معترض خود میگوید که حرمت  
 درین روایت معطل بنزیت و تقریعی که بران کرده دال بر آنست که بنا مقید بنزیت حرام است  
 نه آنکه حرمت معطل است بان چه در صورت تعلیل معنی عبارت من هو اسب چنین می شود که بنا  
 بر حرمت است از آنکه در ان زینت قبر مقصود است پس درین صورت تفریح لا سبقت بنی آید و در حدیث  
 نبی نشیند زیرا که بنا ایچ برای نشستن برای قراوت قرآن و استراحت و غیره بنا تعمیر کرده  
 خواهد شد از خود این علت خالی نخواهد بود و این امر بنزیت بانی موقوف نیست که لا یخفی  
 علی المشفق الغیر المتعسف و امتناع بنا مطلقا از حدیث و متون شبروح کتیب فقه  
 در واقع هم بخوبی ثابت کرده شد من مشاء فلینظر منه عجمارت مآثره

و من اسب ایچ بکره ان معنی علی القبر انتهى بکذا فی تحفة اللوک و العینی شرح الکفر و فی

و فی شرح مسأله بنا علی القبر

البصر الراس ويكره ان يراود على التراب الذي اخرج من القبر لان الزيادة عليه بمنزلة البناء  
 انتهى اذ ين احاديث وروايات كتب فقه معلوم شد كه بنا کردن بر قبور نهی شده است پس  
 اگر کسی جواز آن بنویسد اعتبار او خراب شد زیرا که مخالف احادیث و کتب فقه معتبره است  
 معاً لفظ مرستن بحیب هرگز قابل اعتبار نیست چه حال فهم معانی احادیث و احتیاط  
 در نقل بخوبی تشکارا اگر در عمل سهواً حدیث و حکم بتعلیل مخالف نیست و کتابیکه از کتب  
 نام نهاده بحیب وجود بود دیدیم مطابق برآمد پس از نقل دیگر کتب هم اعتبار مرتفع شد و در  
 حاضر که نقاشی مسئله کردیم یافتیم که در در افتاری نویسد ولای رفع علیه بنا و دلیل لباس به  
 وهو المختار کذا فی کتابه السراجیه و در میزان می نویسد قول الائمة الثلثة بان القبر ثلثا  
 علیه ولا یخص مع قول اجمینة بجزا ذلک قال اول شده و اول ثانی محضت در کتب خطا  
 از مطالب المؤمنین نقل نموده که مباح کرده اند سلف بنا را بر قبر مشایخ و علماء مشهوره  
 نام مردم زیارت کنند و استراحت نمایند بجلوس در آن و اگر برای زینت کنند مکره است  
 ای آخرینده المغالطه هدایه حال فهم معانی احادیث معترض بحیب و اولی مرتب  
 است و از دیدن این کتاب هم بخوبی ظاهر خواهد شد همه نوشتن معترض از پاید راستی  
 مبرتا چه میگوید کتابیکه از کتب نام نهاده بحیب موجود بود دیدیم مطابق بر نه آمد حال آنکه  
 در همه کتاب نام نهاده بحیب این مسئله مطابق نوشتن بحیب موجود مگر معترض با وقت  
 تعصب بجای می کند و انکاری نماید و مرض افکار مشاهدات علاج پذیر نیست چونکه فرموده  
 اند که الحق عیاد و لای علی لهذا در مقام بجای بر نه آمد بر اند مکتوبه و آری دروغ گور حافظه  
 نباشد و معترض برای تعلیط عامه عبارت در مختار بحدوث صدر نقل نموده و بیعتش  
 لهذا اول تمام کلام را باید شنید و بعد از آن معنی آن باید فهمید پس اگر بر سهولت برت عنها  
 منطبق شود آوردنش مضایقه ندارد عبارت در مختار از صدر نیست و لای یخص و لای یطین  
 لای رفع علیه بنا و دلیل لباس و هو المختار کذا فی کتابه السراجیه و در میزان می نویسد ولای رفع علیه بنا و دلیل لباس به



در لباس به یطین است نه بنا زیرا که صاحب کتاب سندیین قول احواله به کراهتت حرم  
 نموده بدین سراجیه معلوم شد که مرجع آن یطین است زیرا که در آن بنا را جازنه نوشته  
 بلکه حرف بعد کراهتت یطین تصریح کرده چنانچه در طوابع حاشیه در مختار بعد قوله کذاست  
 کراهتت السراجیه نوشته و عبارتها و ذکر فی تجریدی فی الفضل ان یطین القبر مکرره و المختار  
 الا لیکره انتهى انتهى و صاحب سراجیه در باب الدفن بنا را مکرره گفته و مویده انجعی است  
 آنچه در همان باب در مختار است بیکره الزیاده علی ما خرج منه لانه بمنزله البناء انتهى و در  
 طوابع در شرح قوله بنزه البناء مرقوم است و البناء مکرره فکذا یک هذا انتهى منشأ توهم متوهم است  
 مکرر و در قول ابحاث یطین بعد قوله لا یرفع علیه بنا و موجب آن بظاہر التزام قبل حدیث  
 واقعه ای سلف صالحین است و در عدم فصل باین این چیزها و حدیث خطرات مخدوش شدن دلالت  
 شبهات بکلی رفتن دلیل عدم تطفن و ناآشنائی این نیست و آنکه معترض عبارت میزان  
 نقل نموده مخالف می افتد بسیاری را از کتب معتبره معتمد فقه که در آن بصراحت موجود که  
 امام ابو حنیفه قائل کراهتت بنا بر قبر و عدم جواز آن شده چنانچه در سابق از شرح نسائی  
 اندلسی در بیان قاضی بخان و محیط و مستطلی و ضعیفی شرح منیه تصریح این امر کرده شد  
 هر چند توفیق باینطور ممکن است که در عبارت میزان مشارالیه لفظ ذلک تجسیص قرار دهند  
 مگر طرز و انداز کتاب آنرا مساعدت نمیکند و علی سبیل التشریح می گویم که اگر قول ابو حنیفه  
 بجواز باشد تا هم غیر معمول علیه بودنش از عبارت میزان پیدا بلکه آنچه خود صاحب میزان  
 در توجیه نوشته مشعر بر عرج بودن است و ضرور نیست که هر قول ابو حنیفه ارج و معمول علیه  
 بلکه نسبتاً از اقوال ابو حنیفه نیز غیر مختار اند چنانچه در میزان بعد همین مسئله نوشته و من لیک  
 قول الامتة الشکلة یا استیجاب القردة للقرآن عند القبر مع قول ابو حنیفه بکراهتت و عدم مختار بودن  
 این قول ابو حنیفه نیز معترض هم مسلم است فالاستلال به لبس الاخرط القاد و آنکه معترض  
 از بعض کتب نقل کرده که در آن نوشته بعض سلف بنا بر قبر مشایخ و علمای مشهورین

مباح کرده اند اصل آنست که اول کسیکه بچنین نوشته صاحب مفاتیح است حیث قال فیہ  
 قوله ان بحمص القبر وان مینی علیہ وان فقیه علیہ بحمص القبر و البناء علیہا بحجل است  
 علی القبر و ضرب حیمه علیہ مینی عنہ لانه اخذ عه المال من غیر فائده لیس فیہ ولا نه فعل  
 الجالیته وقد اباح السلف ان مینی علی قبور المشایخ و العلماء المشهورین لیرورهم ان  
 ولیست یحوی بالجلوس فی البناء الذمی کیون علی قبورهم مثل الریاضات و المساجد اتی  
 و دیگران که نامش برده همه از ان پیگیرند پس در ان مسئله که از حدیث رسول و اقوال  
 صحابه و تفسیرات ائمه اربعه و دیگر مجتهدین بالذهب اکثر فقها و علمای مصنفین اصحاب متون  
 و شروح و تفسیرات ثابت باشد در خلاف آن به نوشتن یک کس بدون تعیین اسم  
 و بقیه تفسیر صحیح مختار و معمول علیہ بودن آن چگونه اعتبار کرده شود معلوم نیست که سلف  
 کدام کس مراد گرفته و آنکس در کدام کتاب جواز آن نوشته و آنکس قابل اعتبار است  
 یا نه و چگونه آنکس باین شرحه که قول وی در مقابل حدیث رسول و اقوال صحابه و ائمه  
 مجتهدین و فقهای معتدین و عثمانی متأخرین و مقدمین معتبر گرد پس بچنین روایت  
 غریب و قول مجهول حجت آوردن و آنرا معمول علیہ قرار دادن جز حضرت معترف و  
 اتباع ایشان کار دیگری نیست الحق قصه خوانی چیزی دیگر است و نقابست چیزی دیگر در  
 امین مفاتیح در بیان بدعت ضلال قوم است و بدعت السوء ما انکره الیهم المسلمین کالبنا  
 علی القبر و تجمیعها فان البنی صلعم نهی عن ذلک انتهى پس اینجانبخونی واضح شده که  
 روایت قد اباح السلف الخ مختار صاحب مفاتیح هم نیست و رسته اهل اجتهاد ای قبور  
 بعض صحابه نمودن و آنرا محمول بر تجویز علمای ان عصر نهیدن تحصیل صریح و درهم قبح در  
 امور شرعیه و فعل تخلیات او نام نیست ندانی که آنحضرت صلعم حضرت علی را بر امی کسویه قبور  
 مشرفه و رسانده علی رضی الله عنه الی البیاض سندی را برین کار ما مور کرده و این عمر بر ذریع  
 فسطاط امر فرموده و مشافعی در اتم گفته که ائمه کبار را ازیدیم که بهر هم اینیه رسابقه حکم سب و

بدان حجری نوشته که جماعتی فتوی داده بیدم اینمه فرائد معصومی که قبله امام شافعی رضی الله  
 عنه را که بعض سلاطین بنا کرده بودند سوال نماز گذاردن بطرف امام قبری یا پیش قبر  
 کند که امام گفته جواب نماز گذاردن در مقبره ممنوع و مکروه است بموجب احادیث در روایات  
 کتب فقه امام الاحادیث فیه در آئی عمر رضه انس بن مالک یعنی عند قبر فقال التمس القبور ولم  
 یأمره بالاعادة کذا فی البخاری و فی مشکوٰۃ عمربن ابی مرثد الغنوی قال قال رسول الله  
 صلعم لا تجلسوا علی القبور ولا تقبلوا ایها و عمربن ابن عمر رضه قال بنی رسول الله صلعم ان  
 یصلی فی سبع مواطن فی المریة و الحجره و المقبره و قارعة الطریق و فی الحمام و فی مواطن  
 الابل فون ظهر بیت الله رواه الترمذی و ابن ماجه و عمربن ابی سعید الخدری رضی  
 الله عنه قال قال رسول الله صلعم الارض كلها مسجد الا المقبره و الحمام رواه ابو داود و الترمذی  
 و الدرری و فی جامع الاصول قال علی رضا ان حجی رسول الله صلعم نهانی ان اصلی فی  
 المقبره اخرجه ابو داود انتهى منحا المصنف احتجاج احادیث بی ارجاع بکتب فن و درایت حال  
 من و سند و تاویل و سنباط الممه مجتهدین شرح محدثین فی تامل در نیکه این حدیث افاده  
 مذعما میکند یا نماز عقل و نقل و دیانت با بعد است حدیث ابی مرثد غنوی یعنی لا تجلسوا  
 علی القبور و لا تقبلوا ایها را از مسئله محوش عنها چه مناسبت و ترمذی بعد روایت حد  
 ابی سعید گفت و هذا حدیث فیه اضطرار و نیز در این باب نوشته و فی الباب عن علی و عبد الله  
 بن عمر و ابی هریره و جابر و ابن عباس و خلفه و انس ابی امامه و ابی ذر قال ابو ایوب السبی صلعم  
 قال جعلت علی الارض كلها مسجدا و ظهورا یعنی استنشاد مقبره و حمام منبت و بعد حدیث بعد  
 بن عمر نوشته حدیث ابن عمر سناوه لیس فی کک القومی و قد نکلم فی زید بن جریه من قبل حفصه  
 بعد ایستدحوی عدم مناسبت و تضعیف روایت بی تقنی نظیرا الفاظ و معانی و نیز اظهار  
 لفظ کلام شرح با وصف عدم تبحر حدیث و ناواقفیت از فنون ادب از فهم و ذراست بلکه از غرض  
 و عادت غایت بعید از نشان علم نهایت غریب مناسبت حدیث ابی مرثد از مسئله محوش

جواب

در این باب در احادیث و تفصیلهای صحیح و در تفسیر

عنها بر تبه ایست که شاید بر نماند این مسأله ای هم معنی نباشد چنانچه در ادنی تامل و قنوت تدریج  
در وجه پیدای آید اول آنکه هر چند مسائل از یابین در اسس ال می نماید اما بسبب از مقبره مطلق  
برابرست که در اسس قریب باشد یا یابین و پهلوئی آن بحکم واحد جواب داده می فرماید که نماز گذاردن  
در مقبره ممنوع و مکروه است از پیش ظاهرست که حدیث ابی مرثد را در باب امتناع صلوة در مقبره

داخل تمامست کما لا یخفی علی ذری الافهام حیث صرح به ابن حجر العسقلانی فی فتح الباری شرح  
صحیح البخاری و ما یکرم من الصلوة فی المقابر ینادل ما انزلت الصلوة علی القبر الی القبر

او بن القبرین فی ذلک حدیث رواه مسلم عن طریق ابی مرثد الغنوی روى عالا تجلسوا علی  
القبور ولا تقنوا ایها او علیها اتی و نیز در فیض الباری شرح صحیح البخاری روى مست قوله

هذا ینتادل ما انزل علی القبر الیه و ینها کما قال ابن الریثه در حدیث ابی مرثد اخره مسلم  
و البودا و در ترمذی و التانی یلفظ لا تجلسوا علی القبور و لا تصلوا ایها اتی و دریم الکفر

سوال سائل تحمل ترجمه و پیام برود بود لهذا بحسب حدیث ابی مرثد از احتمال اول و با حادیت دیگر  
از احتمال ثانی اجابت فرمود و اثبات اضطرار حدیث ابی سعید از کلام ترمذی برای تغلیط

احتجاج بحسب ناشی از جهالت و اذنیست اصول حدیث و منی بر غفلت از کتب این فن دلیل  
عدم تغصص کلام شرح حدیث اول اضطرار دفع مشکال بچند وجه تصورست اولاً فهم معنی اضطرار

نسیب ابداً اگر معترض بر سیاق و سباق کلام ترمذی هم اطلاع می یافت مفهوم اضطرار  
می در یافت که عبارت ترمذی از اول اینست قال ابو عیسی حدیث ابی سعید قدری عن

عبد العزیز بن محمد روایتین منهم من کره عن ابی سعید و منهم من لم ینکره و نیز حدیث فی الضطره  
که این بیچاره را از ترمذی چه مطلب کلامی جا نوشته دید که در ترمذی نوشته هذا حدیث فی

اضطرار غیثت و البته از نقل نمود تلاحق قاری در مرقات در شرح فی الضطره ابی سعید  
یعنی حدیث الارسل و الاسناد انہی و چنین اضطرار دفع احتجاج نیست که حدیث مسند در  
برود نماز در سیاحت پس اضطرار حدیث مضر بحسب خود و مفید معترض نیستند تا یا خود

ترمذی به ترجیح قول سفیان ثوری دفع اضطراب کرده چنانچه بعد قول فی اضطراب می نویسد  
 روی سفیان ثوری عن عمرو بن یحیی عن بابیه عن النبی صلی الله علیه وسلم در راه حادین  
 مسلم عن عمرو بن یحیی عن ابیه عن ابی سعید عن النبی صلعم در راه محمد بن اسحاق عن عمرو بن یحیی  
 عن ابیه قال کان عامه روایه عن ابی سعید عن النبی صلعم ولم ینکره عن ابی سعید وکان روایه  
 الثوری عن عمرو بن یحیی عن ابیه عن النبی صلعم ثابت واصلح انتهى و ابو الفضل عراقی در زیلت  
 نوشته ان التریح اذا وجد اتقی الاضطراب انتهى و بر بندهب ما رسد لال بحديث مرسل  
 صحیح است کافی المسلم المرسل قول العدل قال علیه السلام کذا وهو انکان من صحابی قبل  
 اتفاقا ولا باعتدای من مخالف وانکان من غیره فالاکثر و منهم الائمة اشهدة یقبل مطلقا انتهى  
 و فی التبیح متن التوضیح فی مسل الصحابی مقبول بالاجماع و یجمل علی السماع و مرسل القرن الثانی  
 و اثبات لا یقبل عند الشافعی رحمه الله علیه و یقبل عند ما عند مالک انتهى خلاصه کذا فی الدرر  
 و نور الانوار و انتخاب الانوار شرح المنار و غیره من کتب اصول الفقه ثانی سید عبد الرحیم  
 ظاهری در شرح ترمذی تحت این حدیث می نویسد قوله فی اضطراب فی اضطراب لان هذا  
 الحدیث یعنی الارض کلها مسجد الا المقبرة و الحمام قدر واه ایضا علی و عثمان و عبد الرحمن  
 و ابو بکر و انس بن مالک و ابو سعید و سعید بن حصیر و اشعث بن قیس فر و انه احفظ  
 و اکثر حسنا و امن و اه الحدیث جعلت علی الارض کلها مسجد او طهر و افلا اضطراب فی ذلك  
 لکنه لالم یطرح علی هذه حکم باضطراب انتهى را بعد از کلام ابی داؤد و هم اضطراب بملفوح است  
 که این حدیث را بسند اذکر منوره قال الملا علی قاری فی المرقاة شرح مشکوٰۃ تحت هذا  
 الحدیث و قدر واه ابو داؤد و بسند انتهى و نیز ملا علی قاری نوشته و الذی وصله ثقة ایضا  
 فلا یضر است که انتهى بخامسا حاکم و ابن حبان صحیح حدیث بیان کرده چنانچه عنقریب تفضیل  
 می آید و ملا علی قاری در شرح مشکوٰۃ تحت همین حدیث نوشته که قال ابن حجر و ابن ماجه و  
 سنده حسن انتهى و حدیث حسن مجتهد است مانند صحیح ما صرح به السید السندی مختصر خلاصه

الطیبی حیث قال والمسن حجة كالصحيح وذلك اوج في الصحيح انتهى وزر كشي ودر مختصر خود  
گفته وقد يدخل الاضطراب في قسم الصحيح والحسن انتهى مطلقاً ساوياً توقف جزری و  
بغوی درین حدیث و ذکرش بساند دلیل دفع اضطراب است پس این حدیثی است مرفوع  
که رجانش آنقات اند لکن در وصل در ارسال می اختلاف است و با این همه حاکم ابی عبد اللہ  
نیشاپوری و شیخ ابن جہان حکم صحیحین حدیث کرده اند کافی فتح الباری شرح صحیح البخاری  
فی باب کراهة الصلوة فی المقابر استنبط من قوله فی الحدیث ولا یخیز و یاقبیر الا ان القبور  
لیست بمجال للعبادة فیکون الصلوة فیها مکروهة و گانه اشار الی ان ما رواه ابو داود و  
الترمذی فی ذلک لیس علی شرط و هر حدیث الی سعید الجذری مرفوعاً الارض کلها مسجد الا  
المقبرة و الحمام رجاله نقاة لکن اختلف فی وصله و ارسال و حکم مع ذلک نسخة الحاکم و ابن جہان  
انتهی و قد نقل ابن المنذر عن اکثر اهل العلم انهم استدلوا بهذا الحدیث علی ان المقبرة لیست  
بموضع للصلوة و کذا قال البغوی فی شرح السنة و الخطابی کذا فی المواهب اللطیفة شرح  
مسند ابی حنیفة و احادیث مذکورہ جواب مخصوص حدیث جعلت لی الارض کلها مسجد او طهوراً  
بوده و از قواعد مقررہ عند الاصولیین است تخصیص کلا استثنای یعنی تخصیص استثنای است  
کافی التوضیح و غیره پس استناد حدیث مسطور بر پایه انظار رسید و نفی استثنای مسند انبات  
گردید کاش مختص به لفظ فی اباب تامل میکرد عنوان باب دیده استناد الی ابان  
و معنی گفت که استثنای مقبره و حمام نیست زیرا که ترمذی عنوان باب این حدیث به لفظ  
ما جاز ان الارض کلها مسجد الا المقبرة و الحمام منعقد کرده است حسین بن عبد الباقی  
محمد طیبی در شرح مشکوٰۃ به ذیل حدیث ابن عمری توفیید و ارجح من جواز الصلوة فی  
بده الموضع اذا کان المکان طیباً بما روی عن جابر ان النبی صلحتم قال جعلت لی الارض  
مسجداً و طهوراً و ایمان حجاب انما سینق لانظار فقیهه فده الامه حیث رخص لهم فی القبور  
بالارض و الصلوة فی الموضع التي لم یمن للصلوة من یقاعها بخلاف سائر الامم یجوز

ان يدخل فيه التحفيس انتهى و توقفت جزرى و لغوى و دليله قوت رسنا و حديث ابن عمر بايد  
 تصور يد ابن ابي جده و در سنن خود حديثى ديگر در ينياب انكر من الخطاب آورده كه ان رسول  
 الله صلعم قال سبع مكرات لا يجوز فيها الصلوة ظاهريت السور المقربة و للمزنية و المجررة  
 و الحمام و عطن الابل و محبة الطريق و ملاعلى قارى در مركات شرح مشکوٰۃ بعد حديث ابن  
 عمر نوشته كه قال ابن حجر و سنده حسن انتهى و حديث حسن نيز تحت ست مثل صحيح كاشف  
 امام نووى در شرح صحيح مسلم نوشته الحسن با عن مخرجه و اشهر رجاله و عليه مدار اكثر  
 الحديث و هو الذى يقبله اكثر العلماء و يستعمله عامة الفقهاء انتهى و معاملة طه اذون  
 حديث عمر رض با وجود عدم رجوع شرح و استنباط ائمه فن از محبت خيلى غريب كه جا ادرين  
 كتابها و اربعين بر حجاج بغير مرفوع كينوده هدايه مجيد بر القوت اوله و بيان تعامل  
 صحابه كرام اثر عمر رض را ذكر كرده و احتياج بان شقلاهم كز كرده معاملة طه ملاعلى قارى  
 در مركات بعد نقل كلام قاضى كه در شرح حديث لعن السيهود و انصارى گذشت مى نويسد  
 الا ترى ان مرقا سماعيل عليه السلام فى السجى الجرام عنه الحطيم ثم ان ذلك المسجد افضل  
 مكان تجرى المصلية بصلوته و النهى عن الصلوة فى المقابر حقت بالقبول المنبوشة  
 لما فيها من الخجاسته كذا ذكره الطيبى و از شرح السنه نقل نموده اختلاف فى الصلوة فى المقبرة  
 فكرهها جماعة و انكاست التربة طاهرة و المكان طيبا و احتجوا بهذا الحديث و الذى بعده  
 و قيل بجوازها فيها و نادى الحديث ان الغالب من حال المقبرة اختلاف تربتها البعد به الموتى  
 و غيرها و النهى الخجاسته المكان فان كان المكان طاهرا فلا بأس كذا لك المزنية و المجررة  
 و قارى غير بطريق و فى القارعة معنى آخر و هو ان اختلاف الاراة يشغله عن الصلوة و از ابن  
 حجر نقل از نه الى اللغاطه هدايه لاجل و لا قوة الا بالسيدي العليم اين كلاميست  
 و دل بر كمال بنا و اوقفت و عدم مهارت معترض كه كلام قاضى را زوشتن ملاعلى قارى  
 به كلام قاضى قرار داد و پرسيد كه ملاعلى قارى بعد نقل كلام قاضى چنين مى نويسد

و در بیان کبریا در حق او اتقوا عبادت مالکی آثار

و در بیان کبریا در حق او اتقوا عبادت مالکی آثار

حال آنکه این همه کلام قاضی سنه و در او از ان قاضی ناصر الدین عبد الباقی بن محمد بن محمد  
ست که در شرح مصابیح این همه را تقریر نموده و طرفه تر درین مقام آنست که معتقد در نجای  
کیدی عظیم کرده که فسقه و فخره از مثل آن در امور و نویسه آخر از می کنند و در بیان نامه هم  
از ان میگیرند در دنیا با ارباب عصمت و تقدس و اصحاب و نحو تقدس متکلب آن شوند  
نمود ما بدین و آن کیده است که بعد همین کلام ملا علی قاری نوشته و ذکر غیره ان خبر سمعی  
فی الخبر تحت المیزاب و ان فی الخطیئ من الحجر الاسود و در مزم قمر سبعین نبیا و فیه ان صورت  
بل سمعی غیره مندرسته فلا یصح الاستدلال به و قال بن حجر شارح الشارح الی استشکال  
الصلوة عند قبر سمعیل بنها یکره فی المقبرة و اجاب بان محلها فی مقبرة منبوتة للنجاسة و کله  
غفلة عن قولهم لیست فی مقابر الانبیاء فلا یکره الصلوة فیها مطلقا لانهم احياء فی قبورهم و علی  
التشریح فجاب غیر سمعیل لتعظیم کلمات الصلوة فی مقبرة غیر الانبیاء و ان لم تنبش لانهما کتب  
و جایز هانی الصلوة کرده سوا مکان فوقه و خلفه او تحت ما هر طرفه علیه پس این عبارت  
را که نفوس اصل نبوت حقیقه بود از بیان دور کرده بعد از ان قول صاحب شرح السنه نقل  
و عبارت شرح السنه صحیح درینکه مذکور است که در مقبره مطهر است و قول ضعیف باختصاص است و قبول  
منبوتة و آن مذکور است و علماء و شافعیه است و در مذکور است و در مقبره مطلقا ثابت  
کافی الطاهری شرح الترمذی قال الشافعی یکره الصلوة فی المقبرة للنسوتة او المکن محاطة بالقبور  
بطعم الموتی و صدیر هم فیاخرج منهم و الا لاللتی سنه و قال الامام احمد تجزیم الصلوة فی المقبرة مطلقا  
و قال الاصفهانی کبرایتها کذلک انتهى و جناب خاتم المحدثین مولانا شاه عبد الغفر زید بلوی  
در جواب استفتاء حاجی رفیع الدیخان مراد ابا و تحریر میفرماید و از کلام شرح حدیث که در  
نبی و قبوره واقع شده بروج همین است که نبی از برای بلزوم نوعی از مشابیه است که انراست در  
جمود جادات و البته نماز در مقبره مکروه است بسببی که مذکور شد و آنچه در کتب فقها و حنفیه  
منسوخ است که اگر قبر پیش منسلی باشد است از روی کراهت و اگر راست یا چپ باشد



از آن و اگر پس مصلی باشد کمتر از آن است اصح و معتد علیه و آنچه بعضی شرح سبب است  
 نجاست مقبره نوشته اند قول فقهاء شافعیه است که بر وجه صواب نیست انتهى و از قول  
 ابن حجر بنی شریب نیز شافعیه ثابت شده پس از آوردن شرح فائده معترض عبارات  
 شرح ملا علی قاری که از شرح منیه آورده بود تبصره نقل نموده یعنی از آخر لفظ و بسنج  
 قبر حادث کرده و آنکه از بجز رافضی و غیره نقل کرده اول آن قاض مدعی مفتی فی که مکان  
 معتد للصلوة که در آن قبر نباشد خارج از مقبره معدومی شود تا نایا عدم کرامت در وقت  
 ضرورت خوف فوت صلوة است نه مطلقا چنانچه در عنایت المستمل شرح منیه للمصنفی مذیل

این قول می نویسد و الا لانی ان لا یصلی فیہ الا للضرورة و خوف الفوت و نحوه لا طلاق  
 الحدیث انتهى و در عبارات جامع البرکات که نقل است واقع شده در صورت محبت نقل از  
 حاکم مذهب شافعیه است پس عباراتش بمقابل عبارات کتب کثیره حدیث و فقه است  
 ندارد و عبارات ترجمه شیخ نه مفید مدعی معترض غیر است و نه مضر مطلقا بحسب این  
 نیست مگر اطال کلام بلا افتادن مرام نجیارت مآثره و اما الروایات الفقهیه فقط

العالم کبیر و بکیر الصلوة فی تسع مواضع منها المقبرة فی الریلعی و بکیر ان یصلی الی القبور  
 یصلی بین القبور انتهى مع الطه در فتاوی غالبی در فصل مکرومات صلوات و بیره  
 اثری از عباراتیکه مجیب نقل کرده نیست مگر در فصل ثانی فیما یفسد و ما یکره فیها این مسئله  
 البته نوشته است در طبیی این وقت موجود نیست که حال آن دریا کرده شود و احوال از نقل مجیب  
 بر تضع بدایه فهم تقریر جواب کلام معترض موقوف است بر تمهید مقدمه اول اثره باید شنید  
 بعد تا تقریر جواب باید فهمید مقصد همه از اداب متوره جناب مجیب است بلکه مسلک  
 سایر محققان همین که چون عبارات کتاب نقل نمایند سبیل سنجاز نگه دارند اگر جای آشیایی  
 چند در حکم داخل باشند حسب مقاصد بخلاف روایت حکم مسئله مسئوله منتخب نموده بر  
 نگارنده همین سرت در اینکه خلاصه عبارات کتاب باظهار مضار و مقدرات مناسب مضمون

توضیح  
 عبارات  
 نه فحاش



که یک قبر باشد و از همان رحمانی که متعرض نقل خود و ما هم نقل آورده ایم که صلواته عنده  
 مطلقا مکروه است تمییز الحج و الصواب لعین الا لا و لی الاباب چون خدشات متعرض مانع  
 گشتند لهذا توضیح این مسئله و تمییز این مطلب از دیگر کتب نیز ملاحظه نمایند در خیر جاری شرح  
 صحیح بخاری ناقلا عن العینی نوشته و اختلاف العلماء فی الصلواته فی المقبرة فذهب احمد  
 الی تحریمها فی المقبرة و ذهب ابو حنیفه الی الکراهته و فرق الشافعی بین المبنوشته و غیرها  
 فقال اذا کانت المقبرة محتاطه بلجوم الموتی و صدیدها لا یجوز الصلواته فی مکان النجاسته  
 و یجوز فی غیره انتهى و در فیض البازی شرح صحیح البخاری در همان بابی توضیح قوله  
 هذا یتناول ما اذا صلی علی القبر و الیه و بینها كما قال ابن الرفعه و فیه حدیث ابی مرثد اخرج  
 مسیله و ابو داود و الترمذی و النسائی بلفظ لا تجلسوا علی القبور و لا تصلوا الیهما و زورک  
 الترمذی عن ابی سعید الخدری رضی قال قال رسول اللہ صلوا الارض کلها مسجدا لا المقبرة و  
 الحمام و اختلاف العلماء فی جواز الصلواته فی المقبرة فذهب الامام احمد رح الی تحریم الصلواته  
 فی المقبرة و لم یفرق بین المبنوشته و غیره و لا ین ان یکون بین القبر و مکان منصرف و عنهما  
 کالایت و العلو و قال ابو ثور الیصلی فی حمام و لا فی مقبرة علی ظاهر الحدیث یعنی قوله صلوا  
 الارض کلها مسجدا لا المقبرة و الحمام و مال الثوری و ابو حنیفه و الا ذراعی تمهم اللہ تعالی الی  
 کراهه الصلواته فی المقبرة و فرق الغنی رحمہ اللہ تعالی بین المقبرة المبنوشته و غیره فان قال  
 اذا کان محتاطه التراب بلجوم الموتی و صدیدهم فیما ینخرج منهم لم یجز الصلواته فیها بالنجاسته فان  
 یصلی رجل فی مکان ظاهرها اجزئت صلواته و قال الرافعی اما المقبرة فالصلواته مکروهه فیها  
 بکل حال و خلی ابی سعید عن مالک رح کراهه الصلواته فی المقبرة کقول الجمهور و ذهب الظاہر  
 الی تحریم الصلواته فی المقبرة سواء کانت مقابر المسلمین و الکفار انتهى و نیز در همین شرح تحت حدیث  
 جعلوا فی ربوبکم من صلواتکم و لا تتخذوا قبورا الحدیث می نویسد المعنی الذی یدل علی ظاهر  
 الی جعلوا ربوبکم خالیه عن الصلواته کالمقابر فانها لیست بمحل للعباده لهذا احتج علی الله علی

تحقیق مسلمانان در مقبره

كراهة الصلوة في المقابر وقال الخطابي لم يرد على ان الصلوة لا يجوز في المقابر قال العيني  
 الحديث لا يدل على ذلك ابل حجة ابياسا عد علي ذلك وقد حققنا الكلام فيه وقد روت  
 احاديث عن جماعة من الصحابة تدل على كراهة الصلوة في المقبرة بل استدلوا بها جماعة على  
 عدم الجواز كما ذكرنا معنى وهي ما روى عن ابي سعيد الخدري وعن علي بن عبد الله بن عمر و  
 ابي هريرة وجابر بن عبد الله بن عبد الله بن ابي امامة والي فررضي الله عنهم انتهى ورواه البخاري  
 شرح صحيح البخاري مرقوم ستا وما كره الصلوة يتناول اذا وقعت الصلوة على القبر او  
 الى القبر او بين القبرين وفي ذلك حديث رواه مسلم من طريق ابي هريرة الغنوي فروعا  
 لا تجلسوا على القبور ولا تسلموا اليها او عليها وليس من علي شرا البخاري فاشارة اليها في القبر  
 وادرج مع اثره الدال على ان النبي عن ذلك لا يقضي فساد الصلوة والاثر المذكور عن  
 عمر بن الخطاب موصول في كتاب الصلوة لا في غير شيخ البخاري ولقطة منها النسب على ان قبرنا و  
 عمر القبر فظن انه يعني القبر كما رأى انه يعني القبر جاز القبر وصلى له طريق اخرى منها في تعليق  
 التعليق ومنها من طريق حميد عن انس بن مالك ورواه فيقال لعين من جني انما يعني القبر  
 فتجنب عنه وقوله القبر بانصب فيها على التحذير انتهى وبعد حينه سطر في قوله وفيه كراهة  
 الصلوة في المقابر سواء كان بحسب القبر او عليه واليه وسياتي بيان ذلك تريبا انتهى  
 وبخاري ترجمه باب حديث جعلوا في بيوتكم من صلواتكم ولا تتخذوا قبورا به كراهية الصلوة في القابر  
 قراره وادرجه في صحيح البخاري تحت ايجدث نوشته وقد نقل ابن المنذر عن اكثر اهل العلم  
 بهذه الحديث على ان المقبر ليست بموضع الصلوة وكذا قال الغنوي في شرح السنن  
 ورجالس الابرار ورجلس مفيد همي نويسه بنى النبي صلعم عن الصلوة في المقبرة مطلقا  
 ان لم يقصد العمل بصلواته فيها بركة البقعة كانهي عن الصلوة وقت طلوع الشمس و  
 وقت غروبها ووقت استوائها لانها اوقات يقصد المشيكون بالصلوة لاشتمس فيها  
 نهى الله عن الصلوة وان لم يقصد واما قصد المشيكون واذا قصد الرجل الصلوة

عند المقبرة متبركا بالصلاة في تلك البقعة فهذا على المخالفة لمد تعالى ورسوله والحق انفة  
 واثيراردين لم ياذن به المد تعالى فاكثر العبادات مبنا على الاستئذان والاتباع لا  
 على الهوى ذواته بدواع فان المسلمين اتبعوا على ما علموه من من غيرهم ان الصلاة عند المقبرة  
 منهي عنها انتهى ونيز درهين كتابت واما الآثار من الصحابة فكثر من ان يحاط بها من  
 جهاتها ما في صحيح البخاري ان عمر بن الخطاب امي النفس بن مالك يصلي عند قبر فقال القبر  
 قال بن القيم في اعاشته هذا يدل على انه كان من المستقر عندهم ما نهاهم عنه غيرهم من الصلاة  
 عند القبور وفضل النفس لا يدل على اعتقاده جوازها او يحتمل ان لم يره او لم يعلم انه قبر او لم  
 عنه انتهى ابن القيم ورافعته في نويسيد من جمع بين سنة رسول الله صلى الله عليه وسلم في القبور وما امر به  
 ما نهى عنه وما كان عليه الصحابة والتابعون وبين ما كان عليه اكثر الناس اليوم ارى اجاب  
 متصفا والآخرة وناقضا للبحث لا يجتمعون ابدانهم عليه المسلم مني عن الصلاة عند ما  
 هم يخافون ويصلون عنه تأدبني عن اتخاذ الساجد عليها وهم يخافون ويبنون عليها  
 المساجد يسمونها مشاهدا الى اخر ما فيها ودر غنية المستنلى في نويسيد وكثيره الصلاة في  
 طريق العاقبة لانه عليه السلام انتهى عن ان يصلي في سبع مواطن في المغرب والمجزة والمقبرة  
 الحديث انتهى ودر صحيح البخاري نويسيد من قصد زيارة قبور الانبياء والصالحين وان يصلي عنده  
 قبورهم ويدعو عندها ومسا لهم الخراج فهذا لا يجوز عند احد من علماء المسلمين تنقيح ودر اختيار  
 شرح مختار في نويسيد وكثيره وطى القبر والمجلوس عليه والنوم عليه والصلاة عنده لانه عليه السلام  
 نهى عن ذلك انتهى ودر ناقصة الوريقة في نذهب الامام ابي حنيفة يقوم بكرة البناء  
 عليه الصلاة واليه الصلاة بين القبور انتهى ودر قاضي حالي نونته والصلاة عند القبور بكرة  
 انتهى صدقة شهيد بن صدر تبريزي عن قاضي خواج ودر دستور القضاة في فزايد وكثيره  
 الفوم عند القبور والصلاة عنده انتهى ابو الفتح ركن الدين بن حسام مفتي ناكوتدي ودر  
 قوله اوجا ميگوي با كده خواجه شهيد با كده من شهر ١٠٠٠ هـ ١٠٠٠ هـ ١٠٠٠ هـ ١٠٠٠ هـ ١٠٠٠ هـ

از آن جمله در گورستان برای شش ماه چو در آن در پرستندگان گور اکتفا و همچنین  
 خلاصه الفقه ملا عبد اللطیف لاهوری و ترجمه الصلوات و دیگر کتب فقط از جهت  
 بر همین قدر اکتفا رفت پس آنچه مذکور شد در شروت امتناع نماز در مقبره مطلقاً با تفسیر  
 تخصیص از اقوال آنحضرت و صحابه و تابعین و تابعین و ائمه مجتهدین و علمای متقدمین  
 متاخرین خلاصه شش آنگه عبد الدین عمر فرموده که آنحضرت منع فرمود از نماز خواندن در  
 هفت موضع که از آنجا مقبره است و نیز حضرت علی رضی الله عنه گفت که مرا رسول خدا  
 از نماز خواندن در مقبره منع فرمود و ابو سعید گفت که رسول خدا صلعم فرمود که سوا مقبره و  
 حمام تمام زمین سجده است و ابی مرثد گفت که رسول خدا صلعم از نماز خواندن بطرف قبر نازد  
 و حضرت عمر رضی الله عنه گفت که رسول خدا صلعم فرمود که هفت جای نماز جایز نیست از آنجا مقبره  
 و نیز حضرت عمر رضی الله عنه سپیدانگ از قبر مشغول به نماز دیده مانع آمد و بطریق تجزیه فرمود  
 القبر القبر الحی مسل از جماعت صحابه در باب کراهت صلوات در مقابر بسیار احادیث مر  
 شده که ابو سعید خدری و حضرت علی و حضرت عمر و عبد الدین عمر و ابی هریره و جابر  
 و ابن عباس و حذیفه و انس و ابی امامه و ابی ذر از آنجا امتناع اند و در باب آنکه مجتهدین  
 درین مسئله آنکه امام احمد نماز در مقبره مطلقاً حرام گفته و در منبوشه و غیر منبوشه و در مکان  
 مکان معد للصلوة باشد یا نه تفریق نساخته و ابو ثور بن بشر طاهر حدیث از خواندن نماز  
 در مقبره منع کرده و سفیان ثوری و امام ابو حنیفه و اوزاعی نماز در مقبره مکرره گفته و  
 شافعی در منبوشه و غیر منبوشه فروع کرده و گفته که اگر زمین مقبره از محوم موتی و صدیق  
 مختلف باشد مکرره است نماز در آن و اگر مکان طاهر باشد جایز است و امام زانی گفته که هر  
 حال نماز در مقبره مکرره است و ابو حنیف کراهت صلوات در مقبره از امام مالک مثل قول  
 جنود حکایت کرده و اهل طایفه بخرم صلوات در مقبره در غنیمتی و خیر الحجاز  
 و فیئس الباری فتح الباری شروح بخاری و طایفه شرح ترمذی ثابت شده آنکه

خلاصه کتب صحابه و ائمه مجتهدین

احمد و امام ابو حنیفه و امام مالک بر سه تنفق اند در اینکه صلوة در مقبره مطلقا بر ابرست  
 که منبوشه باشد یا غیر منبوشه و در آن مکان معدا للصلوة باشد یا بی ممنوع است خلاف  
 حضرت در آن است که امام مالک و امام ابو حنیفه مکرره گویند و امام احمد حرام و بخاری از حدیث  
 اجعلوا فی بویکم من صلواتکم ولا تتخذوا مقبوران نیز که ایهت صلوة در مقبره مطلقا نهیه  
 و این مندر از اکثر علما که ایهت صلوة در مقبره مطلقا با استدلال از حدیث نقل نموده  
 و بقوی در شرح السنه و خطابی چنین گفته و اصحاب فتاوی عالیگری و ابن قیم و صاحب  
 مجالس مشتملی شرح منیه و صاحب فتاوی جاوید صاحب خلاصه الفقه و صاحب تحفیه الصاوی  
 نیز نماز در مقبره مطلقا ممنوع و مکرره نوشته و در زبلی شرح کنز و ناقصه الوریفه نماز در جانب  
 و بین القبرین مکرره گفته و در فتح الباری شرح بخار و اختیار شرح محار و فتاوی اجماع  
 و دستور القضاة نماز در مقبره برابر است که بر قبر باشد یا بجانب آن و در راس یا بین باشد  
 یا پهلوئی آن همه مکرره نوشته عجمی مائة و کسانیکه انداختن سینه و گل بر قبور  
 جائز داشته اند مسک کرده اند و در مشکوٰۃ غیره امر النبی صلعم بقبرین فقال انهما لیعد بان و مایذبان

فی کبیره اما احمد جافکان لا یستترة من البول اما الاخر فکان یمشی بالقیمته ثم اخذ جریده طریقه  
 فشق بنصفین ثم غرزی کل قبر واحدة قالوا یا رسول الله صلعم ما صنعت هذا فقال لعلمه  
 ان یمیت عنهما الم یمیس شیخ عبد الحق تحت این حدیث می نویسد که مسک کنند جماعه  
 باین حدیث در انداختن سینه و گل در بجانب قبور و خطابی که کمی از ائمه علم و قدوه سمر  
 حدیث است این قول را در کرده است و انداختن سینه و گل را بر قبور مسک باین حدیث انکار  
 نموده و گفته این سخن اصلی ندارد و در صدر اول نبوده و بعضی گفته اند بنا بر آن تحدید و تفسیر  
 بر آنست که آنحضرت شفاعت خواریست در تحقیف عذاب پس قبول کرده شد از وی تا  
 خشک شدن آن شاخ و گل که اصل آنست در زمین و گرامی گفته که در جریده خاصیتی  
 و در دفع عذاب و نبود آن مگر بر کت دست مبارک سیدنا صلی الله علیه و سلم

و در مسکن کل و سینه و انداختن از قبور

منحا لفظه اصل کلی این طائفه محذوره ترک اتباع سواد اعظم و التزم شد و دست که در  
 هر بحث جاریست یعنی هر قوی مجروح مجروح از موافق مذرب یا مخالف مذرب یا مخالف  
 جماعت بنظر آید همان مذرب ایشان است تا تضییق و تکفیر عامه امتن حومه که مقصود از  
 مذرب جدیدست صورت بند و نیز در عبارات منقوله خودش میند که یک جانب عبادت  
 و یک جانب خطابی پس انکار یک کس حکونه بر جماعت غالب باشد و محققان قول  
 خطابی را در گردن بلا علی قاری در شرح مشکوٰۃ نوشته و اما انکار الخطابی و قوله لا اهل  
 فیه بحث واضح از بنده الحدیث اصیل ان کیون اصلا ثم رأیت ابن حجر صرح به و قوله لا اصل  
 ممنوع بل هذا الحدیث اصل اصیل ومن ثم افش بعض الائمة من سآخری اصحابنا بان  
 ما اعیته من وضع الریحان الجریده سنه ههنا الحدیث و چند سطر قبل از ان نوشته در  
 العلماء قراوه القرآن عند القبر ههنا الحدیث او ملاده القرآن اولی بالتخفیف من سآخ  
 الجریده و قد ذکر البخاری ان بریده بن الحصبی اوصی ان یجعل فی قبره جریده  
 فکانه تبرک لیفعل مثل ما فعل رسول الله صلعم و شیخ عبد الحق هم حدیث وصیت بریده صحاب  
 رضی الله عنه در ترجمه مشکوٰۃ ذکر کرده مگر لحاظ تمام کلام خلاف و اب محیب است الی آخر  
 المغالطه ههنا یمه قاعده کلیه ترجمه هدی که ترک اتباع سنت و اعتقاد بوضع جاهلیست  
 در هر بحث جاریست یعنی ابر بدعت که شائع بین اهل علم باشند و امریکه مخالف سنت خطابی  
 همان مذرب ایشانست تا تعلیط دین نبوی و تحریف شریعت احمدی که مقصود از ان  
 اشاعت پیر پرستی و گور پرستی سنت نبوی صورت بند و متعرض از نقل عبارت ملا علی  
 قاری تصریح غریب و تکلفی عجیب نگار برده که عبارتشن سجدت اول و آخر به تحریر در  
 آورده بلا علی قاری در اول ناقلا عن النووی نوشته که ما وضعنا علی القبر فیصل انه  
 صائم سال الشفاعة اما فاجیب بالتخفیف الی ان سبباً و نیز بعد قول محدثین مؤمنین  
 در تفسیر قوله تعالی وان من شیئی الا لیسبح بحمده یمه اینکه معناه ان من شیئی حتی نوشته



والمحققون على العموم ودر آخر بعد کلام ابن حجر نوشته و لعن من جبه کلام الخطابی ان هذا الحديث  
واقعه حال خاص لا يفيد العموم ولهذا وجه له توجيهات سابقه فتمت برقانه محل النظر انتهى  
این مرد مقدسین اتباع هوای نفسانی و تاثر و سوساوشن بیانی در جاوده بلیس و تزلزل  
نهاده بر بادی ایمان شعار خود گردانیده مقام هزار آسفت است که این رند مشرب  
کتاب شریعت را در طاق غوایت و ضلالت نهاد و حمل متین بر اوقیت را از دست  
معاذ الله عن ذلك این بیچاره باوصف مطالعه ترجمه مشکوٰۃ شیخ عبدالحق در عبارت ترجمه  
مذکور که مجیب نقل نموده بود به اشاره لفظ جماعت که بعضی مردم با بیان این فعل تسبیح  
جریده تازمان تزلزل می مروند پی نبیره و پیر منکرین تسک که خطابی و کزانی و بعضی موفقی  
بعلم نبوت و بعضی دیگر که توجیه تحدید شفاعت توقیتی میکنند نظر نگرده و حدیث بریده صحیح  
استدلال نموده و در توجیه چیست در تقریر شیخ نامل نه ساخته موجب این همه مفاسد نیست  
مگر تغلیط عوام یا عدم تدبر در تمام کلام همه عبارت شیخ در بی تمام بعد ترجمه لفظی حدیث  
این است در توجیه این حدیث علماء اختلاف است که بنامی امید و تحقیق عذاب تادیت  
رطوبت آن شاخها چیست بعضی مردم بر آنند که بنامی آن بر آن است که نباتات تازانیکه  
ترو تازره اند تسبیح میگویند حق را و مراد بشری در کرمیه ان من شئ الا تسبیح کجده شی حی است  
و حیات چوب تازانیکه است که خشک نشده و حیات سنگ شاکسته نگشته و تسبیح خاص مخصوص  
بجی است و آنکه غلام است بر شی را بمعنی دلالت بر وجود صانع و وحدت صانع کمال  
اوست و تسک کنند این جماعت باین حدیث در انداختن سبزه و گل ایچان بر قبور و خطا  
که از زانیکه اهل علم قدوه تبریح حدیث است این قول را رد کرده است و انداختن سبزه  
و گل بر قبور تسک باین حدیث انکار نموده و گفته که این سخن اصالی ندارد و در حدیث را اول  
نموده و بعضی گفته اند بنامی این تحدید و توقیت بر آن است که آنحضرت شفاعت عوام  
در تخفیف عذاب ایشان پس قبول کرده شد از وی تادیت خشک شد این سخن

و کلمه لعن تا راست در بعضی و اندک علم باصواب و کرمانی گفته که در جریده خاصیت در رفع  
 عذاب نبود مگر بر بکت دست مبارک سید انبیا صلعم اگر تو دست بسائی بگرد  
 مرده و دلان پاره روان مرده در آید بعیش و بدشش بد بعضی گویند علم آن مغفوض از  
 سر کول بعلم نبوتست تا در انجا سرباشد و در جامع الاصول از بریده که صحابی است آورده  
 که رومی وصیت کرد بر زاورون و و جریده در قبرش تا شاید در انجا سری بهشت بگردد  
 نجات کرد **دست** دل عشاق جیله گر باشد پاره انتهی معترض و عبارت شیخ جانبین  
 بمقایس این مسئله ففهمید گفت یک جانب جماعت و یک جانب خطابی پس نجات  
 مقابل جماعت خطابی را قرار داد و حال آنکه جانب ثانی آن بعضی است که گویند بنامی تخدید  
 و توقیت بر آنست که آنحضرت شفاعت خواست و در تخفیف عذاب پس قبول کرده شد  
 از رومی تا مدت خشک شدن آن و خطابی یکی از مؤیدان قول جانب ثانی  
 در و کندگان قول فریق اول است زنی الواقع مذهب مانعین تسکین حدیث ارجح و اقوی  
 و مؤید باللائل است بر جبهه اول قول باینطور که بنامی تخدید و توقیت بر آنست که آنحضرت  
 شفاعت خواست و در تخفیف عذاب پس قبول کرده شد از رومی تا مدت خشک شدن  
 آن شاخ اونی بالی پیش است چنانچه ابوالمحسین مسلم بن حجاج قشیری نیشاپوری  
 در آخر صحیح خود از جابر رضی الله عنه در حدیث طولی می آورد قال سئل الله صلعم انی اوزرنا

بقبرین بعد ان فاجبت بشفاعتی ان یرفع ذاک عنهما ما دام الغصنان بر طین یعنی از روزه  
 رسول خدا صلعم بد بستی که گزشتیم من برد و گور که صاحب آن برد و گور عذاب کرده می شد بگرد  
 خودستم بشفاعت خود و اینکه تخفیف عذاب کرده شود ازین دو گور تا آن زمان که این دو  
 شاخ تر و تازه مانند و باقم ابو زکریا محی الدین سجی فونوسی در تحت حدیث این جناس آورد  
 و اما وضع صلعم علی القبر فقال العلماء هو محمول علی انه صلعم سال الشفاعة لهما فاجبت شفا  
 بالتخفیف عنهما الی ان یسیا و یوزر کریم رحمه الله تعالی فی آخر الکتاب فی الحدیث الطویل

و غیره در اکثر مقامات از دستهای گیرند و تدریجاً شرحی شرح مصباح که نیز مستند و معتقد شرح است  
و متمسک طبعی ملا علی قاری و شیخ عبدالحی است و این مالک و ابن الحاج که ملا علی قاری در  
این مقامات جایجا از ایشان سندی آرد و ابن حجر صاحب مجمع البحار و امام نووی شارح صحیح  
و عینی شارح بخاری و مؤلف فتاوی قرطبی صاحب مفید المؤمنین و مصنف منهاج العارفين  
بخاری ثابت و متحقق پس در چندین مسئله که ازین قدر علمای اعلام و فضلاء عظام ثابت شده  
و در آن کلام کردن و به ترک اتباع سواد اعظم و اکترا شمر شده و در بذلات تصریح این اکابرین  
و قبول رجوع و خروج اعتماد نمودن خبر معترض کار عاقل و بالغ نیست سوال مصنف  
کردن دست عالم بام شد بعد از غار فجر یا عصر یا هر وقت که خواهد جائز است یا گناه گناه  
گناه جواب مصنفه وقت ملاقات ثابت است کما فی الحدیث قال رسول الله صلعم یمن  
مسئله بلقیان فی تصافحان الاغفر لها قبل ان یفرق لانه فی المشکوة تخصیص مصنفه وقت  
فجر و عصر نزد علمای حنفیه مکرده است اما المصنفه تعقیب الصبح و العصر فخذ الحنفیه مکرده کما فی  
شرح المشکوة للملا علی قاری مع مخالفه حکم کردن که است علی الاطلاق نزد علمای  
حنفیه بجز رجوع بکتیب و ناویده و دانسته از اهل و یانیت ممکن نیست و عبارات عربی نقل  
نموده گفت کما فی شرح المشکوة للملا علی قاری بدین سبب شرح ملا علی قاری را دیدم  
در باب المصافحه و المعانقه اول این عبارات اعلم ان المصافحه سنه مستحبه عند کل لقاء و  
اعتماد الناس بعد صلوة الصبح العصر لا اصل له فی الشرع علی هذا الوجه و کما لا یاس فان  
اصل المصافحه سنه و کونهم مخالفین علیها فی بعض و قریطین فی کثیر من الاحوال لا یخرج  
اذک البعض من کونه من المصافحه التي ورد الشرع باصها و هی البدعه المباحه از نووی  
نقل نموده در این کلام کرده بعد از آن گفت و لهذا صرح بعض علما ثنا بانها مکره و بعد از آن  
نقل کرد و مع هذا اذا مسلم یدیه للمصافحه فلا یمنع الاعراض عنه یحب الیه و اما شیخ  
علیه عرفه از وی نیز علی مراجعات الادب فبما صلته ان الابداء بالمصافحه علی الوجه المستحب

و در مسئله مصافحه و معانقه

مکره لاجرا سوره و النکان تقدیر فی نوع معاونه علی البدعه و الله اعلم ازین کلام است  
 است که بعضی علماء مکرره گفته اند پس نوشتن مجیب طلقا که است آن نیز حقیقت  
 و اگر در جاتی این لفظ هم یافته شود با بالظهور مراد از آن بعضی حقیقه بشود و لازم بود که  
 بکتب معتبره نموده بعد در وقت این معنی که مختار و ارجح و معتول علیه کدام جانب است جواب  
 میدادند که هوای نفس را مروج قوی میوز کذب قرار داد الخ بدراپه مسلک مخالفه  
 اتست که خلافت سلف و اجماع امتع اهل اختراع نموده بشو او ذونواد رفتوی و هند و بر  
 قوی و ضعیف و ارجح و مرجح استیازنه نمایند یا معنی دانند که کدامی از اکابر علماء بل اصناف  
 اینها جز ابام نودی شافعی مثل تخویز مصافحه بعد عصر و فجر نشده و اصحاب تحقیق و ابر  
 بتیقین بر رد قولش پرداخته اند چنانچه ملا علی قاری و صاحب مجالس نیز در کلامش کلام  
 کرده چنانچه عنقریب تفصیله می آید پس آنکه بتبعیت نودی شافعی مثل صاحب  
 سالک مسلک اباحت گردیده قول و طی از تقلید بنابر الفاسد علی الفاسد معدود می شود  
 اما نفس مصافحه بلا تخصیص عصر و فجر نیست است و بدعت نیست مگر بتخصیص صام شرع  
 عام را مخصوص نجسوتی ساختن از خارج است از شهر و رعیت همین بهر سبب ورنیکه فقها  
 تخصیص مکان از مکرومات صلوات می شمارند و تعیین سوره را از بون میدانند و از نجاست

انچه در صحیح مسلم روی است که لا تحقوا ایله الجمعة یقیام من بین الیالی و لا تنصوا  
 الجمعة یقیام من بین الایام الا ان کیون فی عموم یومیه احد کم پس چزن تعیین تخویز  
 در مانند صوم و صلوات که افضل عبادات بدنی است نهی عنه باشد چنانکه از آن کتربست لای  
 در آن ممنوع بود و مجیب در بنیام حاصل عبارت مرقات نقل نموده نه عیارش بعینه و لفظ  
 کانی شرح المشکوٰۃ للملا علی قاری اشعار صریح بر بنیعی است و ملا علی قاری قصر بعضی علماء  
 می نویزند که بعضی علمای ما قائل گراست شده اند چنانکه معتض می فهمد پس منشاء  
 تشیع و سبب جانب مجیب نیست مگر عادت جمعی معتض از می نیست عترب ناز

حدیث جابر بنی صاحبی القبرین فاجتبت لهما عقی ان یرتد ذلک عنهما ما دام العصفان  
 رطبین انتهى ثانیاً نقادان فن و ما برین علم حدیث قول متمسکین را و کرده اند چنانچه  
 نوریشی شرح مصابیح در شرح قوله صلعم لعله ان یخفف عنهما عالم پیسایمی نویسد و چه  
 هذا الحدیدان یقال ان شاء التخیف مدة بقاء رطوبتها و قول من قال وجه ذلك ان العصفان  
 الرطب یسبح لله تعالی ما دام فی الرطوبة فیکون مجیرا عن عذاب القبر لاطل تحتها ولا عجرة  
 به عند اهل العلم انتهى و ابن ملک در شرح مصابیح نوشته قوله ثم اخذ جریدة رطبة الجریدة  
 عصفان الخ یعنی اخذ رسول الله صلعم جریدة رطبة فشقها بنصفین فغرز کل نصف علی قبر  
 قال لعله ان یخفف ویزال عنها العذاب ما دام به ان العصفان رطبین و سبب تخفیف  
 العذاب عنهما عالم پیسایمی انه عم سال المدان یخفف عنها العذاب هذا التقدر یو صول برکت  
 ایها الاله رحمة لا یمیرض الا اصا به برکت و لیس تخفیف العذاب بحاصیته الجریدة الرطبة لان  
 الجادات کالکعبه و المساجد لم یمیت فیها فی تقفیل الرطب علی الیابس انتهى و ابن الجراح  
 در داخل جبر و قول متمسکین گفته ان الراتحة انما حصلت علی الیقین برکت ید النبی علم انتهى  
 و ابن نظیر در مجمع البحار نوشته و لیس فی الجریدة معنی یخففه و انما ذاک ببرکت یده انتهى و در  
 عینی شرح بخاری نوشته و اما ما ورد عنه صلعم من وضع الجریدة فهو خاص به صلعم و اما  
 ما مر من ایصال بریدة فاجاب بمنه التمسک لانی کان بریدة حمل الحدیث علی عمومه و لم یر  
 خاصا و لکن الظاهر من نظرون المؤلف ان ذلك خاص المنفعة بافعاله صلعم ببرکتها الخاصة به و  
 ان الذي یففع اصحاب القبور انما هو الاعمال الصالحة فذلک عقبه بقوله و راخی ابن عمر  
 فسئل ان یسبح الله تعالی ثانیاً حدیث را هرگز دلالت بر وضع گل و ریحان نیست اگر هست بر غرز  
 جریده هست و آن بر گزارا فاده تمسک در وضع گل و ریحان نمی کند و محمود بن محمد عینی که  
 یکی از مشرح محدثین و فقهای معتدین است در عمدة القاری شرح صحیح بخاری می نویسد  
 ما یفعله اکثر الناس من وضع ما فی الرطوبة من الیاجین و البقول علی القبور لیس لیس و

اما السنه الفرزانهی علاوه برین اگر جز از اختن کل و سبزه هم بر قبور به نیت تحقیق  
 عذاب ثابت شود تا هم بر مجیب محذور می لازم معنی آید زیرا که مجیب انداختن کل و سبزه  
 را بر قبور بطور تقرب حرام و بطور تزیین کرده نوشته و آن حکم نیز مقتصد است پس اجماع نخواهد کرد  
 که سبب قید کالتقرنی موضع آن حکم علی المقید توجه الی القید و به این هر دو طور که در  
 از علما تجویز انداختن کل و سبزه بر قبور کرده پس در قول مجوزین متمسکین باین حدیث و کلام مجیب  
 شرعی و خلافی متصور نمی شود و اگر هست نزاع لغظی است و بهو لایرجع الی طاکل اما آنچه متنا  
 در زمان ماست از قبیل شقیق ممتوعینست چه از آوردن اهل حاجات و اصحاب مرادات و  
 انداختن ایشان بر قبور اولیا و علی امین و اتمح است اگر مقصود تحقیق عذاب بود که  
 بر گورخانهی عصاة معذبین می انداختند و اگر ایشان را هم از عصاة معذبین گمان میکنند  
 پس این مردمان کمال بی ادب هستند که در شان اولیای کرام اینچنین اعتقاد  
 فاسد میدارند معاذ الله عن ذلك و آنچه معترض از شرح الصدور آورده مطلبش  
 مندرج مجیب فی موهف آن حرف بیان اختلاف کرده و از آن هم جز از وضع گل در بیجان نماند  
 نمی شود و آنکه از عالمگیری آورده حالتش آنکه جز از این فعل که در بعض کتب بر قوم است  
 آن قساوی عزابت و دیگران که می نویسند همه از آن میگیرند و بر روایت آن قساوی  
 بمقابل حدیث و این قدر روایات کتب معتبره چگونه اعتماد کرده شود و قطع خطب پیش  
 از ما سخن فیه نیست بحث ماصرت در وضع گل در بیجان است پس عرض از آوردن طلا  
 امتناع آن جز بقول کلام دیگر امر نیست در قساوی قرطبی می نویسند لا یوضع التورود

المرحومین علی القبور لانه من باب التزیینه انتهى در فضیله المومنین می نگارند وضع التورود را  
 علی القبور بدعتی است در منہاج العارین می نویسند کبره وضع التورود علی التورود انتهى  
 ترجمه قول ما نیند انداختن گل و سبزه در قول مجوزین آن بر تمسک حدیث ابن عباس است  
 حدیث جابر و کلام خطابی که یکی از آنکه اهل علم فرموده شرح حدیث است و امام نوذری

پیشی کین است \* مقتضای طبیقتش این است \* این همان مثل است که رنگی در مقام شرح  
 خاشاک آئینه افتاده یا نت چون روی خود در آن ملاحظه کرد سیاه و قبیح معلوم شد آئینه را  
 انداخت و گفت اگر این آئینه چنان نبودی کسی در چنانه انداختی از همین روی این را انداخت  
 ایند و آنکه در روایت ابو حذیفه آمده آن تجویص فجر و عصر نبود بلکه حسب عادت که ایشان  
 عینه الملاقات بآن معاد بودند در آنوقت هم اتفاقاً واقع شده کلام مجیب در اتفاقیات  
 نیست بلکه در التزام است یعنی مصاحبه با بنی طور کردن که در وقت دیگر چون ملاقات شود  
 ننگد و وقت فجر و عصر را خاص کرده نماید مگر و نه است از ملا خطبه عبارت شرح ملا علی قاری  
 دیات جناب مختصر منوط است این حضرت برابر اب کیا است مخفی نخواهد بود در نقل آن یکیدی  
 عجیب و مطلق غریب مرعی داشت یعنی همه مفید مدعا خود بر نگاشت و آنچه مخالف مراد یا

از در میان و در ساخت همه عجزش این است قال النودی اعلم ان المصاحفة سنة

ستحبه عن كل قضاء وما ابتعده الناس بعد صلوة الصبح والعصر لا اصل لفي الشرع على

هذا الوجه ولكن لا بأس به وان اصل المصاحفة سنة و كونهما محاطين عليهما في بعض الاحوال  
 و فخرطين فيما في كثير من الاحوال لا يخرج ذلك البعض عن كونه عن المصاحفة التي ورد

الشرع باصلها وهي البدعة المباحة وقد شرحت انواع البدع في اول كتاب للاعتصام

مستوفى في آهتبي ولا يخفى ان في كلام الامام نوع تناقض لان ركنان السنة في بعض الاوقات

لا يسمي بدعة مع ان عمل الناس في المؤمنين المذكورين ليس على وجه الاستحباب الشرع

فلان محيل المصاحفة المشروع اول الملاقات وقد تكون جماعة تلاقون من غير مصاحفة و مصاحفون  
 بالكلام و يدركون العلم غير مدة مدبرة ثم اذا صلوا ايضا فحين فاين هذا من السنة المشروعة

ولهذا صرح بعض علماء ما بانها مكرهه حينئذ انها من البدعة المذمومة نعم لو دخل احدنا المسجد

و الناس في الصلوة او على الفروع فيها فبعض الفروع لو صلوا هم لكن شرط سبق السلام

على المصاحفة فهذا من بدعة المصاحفة المذمومة بلا شبهة و مسند اذا سلم يده فلهذا تحية فلا بد

الاعراض عنه يجذب اليه لا يرتب اليه من اذنى يزيد على مراعاة الادب في صلته ان الابدان  
 بالصالحات على الوجه المشروع كروه لا الجاسرة وان كان قد يقال فيه لوجع سنا ونسب على  
 البدعة والهدا علم انتهى پس در اینجا معترض حذقی عجیب و تصرفی غریب کرده که از اول حال  
 النودی حذف نموده در عبارتیکه ملا علی قاری از نودی در کتاب خود آورده بود آنرا نقل  
 نقل کرده و عبارتت و لایحیی ان فی کلام الامام نوع تناقض الی قوله من السنة المشروعة که  
 اعترض بر امام نودی بود مخالف همان خود یافته از میان دور کرده و بعد از آن نقل نموده  
 صرح بعض علما با انها کرده را بنظر لفظ بعض علما نقل ساخته و عبارتت حین انهما من السنة  
 المشروعة الی قوله بلا شبهة گذاشته و از معجزات دفع و انقل نمود اینست حال مقتضی در نقل عبارت  
 شرح ملا علی قاری و لطف فهم معانی عبارتت بناود بر آن که هر کسیکه قدرت در ترجمه عبارت  
 عربی بهم داشته باشد مخفی نخواهد ماند شیخ الرئیس قاضی ابراهیم جوهری که در مجالس ارباب عالم  
 اما المصاحف فی غیر حال اللطافة مثل کونها عقیبة جملة الجمعة و الجیدین کما هو العاد و  
 زمانا فالحدیث سکت عنه فیستی بلا دلیل و قد تقر فی مرفوعه ان بالادلیل علیه فهو مشهور و لا یحیی  
 التقليد فی عمل بریده ماری عن عائشة رضی الله عنها انه لم قال لربنا الله ربنا انما  
 یس منه فهو رقی مریود علی ان الفقهاء من الحققة و الشافعية و المالکة صحوا کما رتبا  
 و کونها بدعة قال فی المقطع کبره المصاحفة بعد الصلوة لکل حال لان النجاة باصالحا  
 بعد الصلوة و لا نهان من سنن الروافض و قال ابن حجر من الشافعية ما یفعله الناس من  
 المصاحفة عقیبة الصلوة الخمس مکرهته لانه لیس لها فی الشرع الجملة منینة فاعلموا اولایا نهان  
 بدعة و یغیب ثانیان فبعها و قال ابن الحاج من المالکة فی الذخیر منی ان ینسج الاما  
 لم احدثه من المصاحفة بعد صلوة الصبح و بعد صلوة الجمعة و بعد صلوة العصر و بعد صلوة  
 فصل فلیک بعد الصلوة الخمس و ذلك كله من البدع و هذا التصريح منهم شیخ بالاجماع فلا یحیی  
 النجاة بقية بانذره النودی فی الافکار فان كان شعرا بابارة المصاحفة بعد الصلوة العصر و العجر



تفصیل این است که اگر بطوریکه میغیر خدا مسلم فرموده اند یا کرده اند همان طور و در جائز است  
 بلکه مستحب است هر قدر که شود برای زیارت بآن طور رفته باشد و آنطور این است  
 که نزد قبر رسیده السلام علیکم و ارحم و ارحم مومنین بگوید برای اموات دعای مغفرت بخواند  
 گناهان آنها از حق تعالی طلب نماید و عبرت گیرد و از در دنیا بی رغبتی کند و آخرت بر آید کند  
 و در میان و برسان آنجا قیام کند برای همین قسم غرض آنحضرت علیه السلام اجازت زیارت  
 قبور فرموده اند بعد از آنکه نبی فرموده بودند قال الی کنت ایتکم عن زیارة القبور فرموده  
 فانهما ترمی فی الدنیا و تدکر الاخرة رواه ابن ماجه کذا فی المشکوٰۃ درین قسم زیارت کردن  
 قبر ولی و غیر ولی و شهید غیر شهید و صاحب و فاسق و غنی و فقیر برابر است بلکه از زیارت  
 قبور اعیان و ملوک زیاده تر عبرت حاصل می گردد دوم آنکه برای زیارت قبور و فرود چنانکه  
 در حدیث نزد قبر وارد شده و در غیر قبر جایز و مباح اند عمل نماید مثل بوسه دادن و مسح کردن قبر  
 و آنجا نمودن وضحک و قهقهه و نوحه و نذر بعضی خواندن قرآن بجهت و غنا مجوز از آلات است  
 و کلام و نیایی فائده و دیگر افعال تکلم با لایعنی نمودن و خوردن و آشامیدن این قسم افعال نزد  
 قبر نمودن مکروه است پس که زیارت قبور باین طور خواهد بود در حق او این اعمال مکروه خواهد شد  
 سوم آنکه نزد قبر رفته قبر را سجده تحمیه نماید یا گرد قبر طواف سازد و یا نوزاد و رقص و ضرب آلات  
 و همول و دهمولگی و سازنگی و سنار و ریاب و جمیع مزامیر و مازون و نوبت نوازی و خلاف قبر  
 بجهت تعظیم توپشاندن باین طور رقص بسوی قبر حرام است چرا که اگر این چیزها فی نفسه در غیر مقابر  
 حرام اند و در مقام متبرکه که مقابرند زیاده حرام خواهد شد چهارم آنکه نزد قبر رفته سجده عبادت  
 نماید و از صاحب قبر حاجت خود مثل طلب ولد و طلب شامی و رضی طلب زرق و کشف مقاب  
 و بلاد دیگر حاجت خود بالاستقلال یا بدرین مشارکت دانسته یا متصرف در عالم پذیرفته نماید این  
 قسم رفتن موجب کفر و شرک است انتهى المحققان صاحب الطحطاوی غرض زیارت قبور را چهار  
 قسم تقسیم نموده جائز مکروه حرام شرک و کفر و در حال قسم اول نوشته که درین قسم زیارت کردن

قبر ولی و شهید و غیر شهید و فاسق و غنی برابرت این کلام محل نظرست بحد وجوده اول که زیارت قبور انبیاء داخل همین اقسام اربعه است یا نه اگر نیست تقسیم ناقصست و اگر داخل است پس در کدام قسم اگر در قسم اول است پس آیا انهم با قبر فاسق برابرت که مقتضای عموم کلام بحسب تائید آنکه در جواب سوال است و بجز برایت فتاوی عالمگیری احتجاج نموده الاصل

فی ذالالبابک الانسان لانه یحیی ثواب علیه فغیره عند اهل السنه و الجماعة صلوة کان او صوما او حجا او صدقة او قرة القرآن و الاذکار و زیارة قبور الانبیاء و الشهداء و الاولیاء و

الصالحین و تلمیذین الموتی و جمیع انواع البر کذا فی غایة السرحی پس زیارتیکه مثل صوم و صلوة و حج و قرة قرآن و غیره داخل انواع برست که در ان ثواب انسان بدیگری میرسد

ایا در همین قسم اول داخل است یا چیز نیست سوا می و اگر داخل قسم اول است پس بر طبقی بقبر فاسق در انهم معتبرست یا نه اگر نیست پس وجه تخصیص انبیاء و شهداء و صالحین چیست تائید

در بیان قسم سوم می نویسند که مقام متبرکه که بقا برنده چه معنی دارد و در برکت مقبور را هم داخل است یا نه اگر نیست پس قبر صالح و فاسق چگونه برابر باشد و اگر نیست بلکه بجز مقبرت ارض قطع انجال مقبور متبرک است پس وجهش چیست بلکه ایهم مبادی این اختراع

و مناشی این اختراع نیست مگر ابتداء بدعت و اعراض از طریق سنت تا عامه مردم را در چاه هلاکت و غوایت انداخته امتیازی باین ایشان حاصل نماید چنانچه در قلت تدبر و ادب

تفکر واضح فرموده مشن میگردد جواب نظر اول یعنی قوله که زیارت قبور انبیاء علیهم السلام

الح است که زیارت قبور انبیاء علیهم السلام داخل قسم اول از همین اقسام اربعه است که با زیارت قبر فاسق در جواز و عبرت گرفتن بی رحمتی کردن از او دنیا یاد کردن آخرت برابرست

در دیگر امور و این مطالب منضمون حدیث شریف است که آنحضرت فرمودند نه تنبیهم عن زیارة القبور فرود آمدن حکم جمیع قبور را برابر ساخته تخصیص قبور انبیاء و اولیاء و شهداء نموده و در بیان فائده آن یعنی فائده تدریجی در دنیا و تذکره آخرت هم مساوی فرموده و جواب است

فقط ثانی یعنی قوله ثانی که در جواب سوال پنج آنکه زیار میکه داخل انواع برست نیز  
 در قسم اول داخل است و برابری با قبر فاسق که در آن معتبرست در عبرت گرفتن و از دار دنیا  
 بی رغبتی نمودن و آخرت را یاد کردن است نه در دخول انواع برود دیگر امور چندینجه رسول خدا  
 صلعم فرمود صلواتی که بر او قاجر ازین لازم نیاید که نماز خواندن پس هر دو در ترتیب آن  
 و کمال آثار برابرست بلکه این تسویه در نفس جوازست نه در غیر آن در صورت وجه تخصیص این دنیا  
 و شهید او صالحین است و ممکنست که در دخول انواع برهم برابری معتبر باشد پس در صورت  
 تخصیص ذکر اینها و شهید او صالحین بجهت شرافت و تغلیب خواهد بود و جواب نظر  
 ثالث یعنی قوله ثالث در قسم سوم پنج باختیار شدن اول یعنی در برکت مقهورانم دخل  
 است آنست که مساوات میان قبر صالح و فاسق در تذکر آخرت و بی رغبتی از دار دنیا معتبر  
 ست نه در دیگر امور پس اعتراض تساووی امور دیگر جز جهل مرکب نیست و توحید مستلزم  
 مساواتی باعتبار حیثیتی مساوات آنرا باعتبار حیثیت دیگر انکار تبدیل احکامست بحیثی  
 مختلفه بشری واحد و باختیار شدن ثانی یعنی در برکت مقهوران داخل نیست آنکه معنی مقام  
 شبه که مقام ماخذ برکت باید گفت و مراد از برکت یاد کردن آخرت و بی رغبتی از دار دنیا  
 گرفتنست هر چند که درین برکت مقهوران نیز داخلست مگر در خلیفه فرعون خاطر متعرضست در اینجا  
 بلکه موجب این امور مجرد مقبرتست و آنکه صاحب مظاهر حق اقسام زیارت نوشته تقسیم  
 و اول مستحقی قسمیکه جائزست و نظیر جائز در سنون و مشحب واجب و بسیارست متعلق میشود

کافی التوضیح شرح التلخیص فی تعریف الفقه و لیکن ان یزاد بها با لها و علیها لایحوز بها  
 بحرم علیها فیستل جمع الاحسان انتهى سوال سفر کردن روز برای زیارت قبور گذر  
 روز در شرع جائزست یا گناه کدام گناه از گناهان جواب مقدر کردن روز از روز دیگر  
 هر گاه بوضیحه لازم شمارد و بران اتمام سازد از احادیث و روایات فقهیه کتب معتبره  
 نشده مگر در فتاوی عالمگیری اینقدر نوشته اگر در چهار روز و شبانه چندی در جمعه و شنبه زیارت

کسب پرست عبارت بکذا افضل ایام الزیارة از بقایام الايام الخمیس والجمعة والسبت  
 انتهى و آنچه در روایت بیستی وارد شده من زاد قبر البویه او احد هائی کل جمعة غفر له و كتب  
 له بر آلیس مراد از کل جمعه بر هفته است چنانچه شیخ عبدالحق محدث دهلوی در ترجمه مشکوٰۃ تصریح  
 همین معنی بیان فرموده **انما معناه الطم** تخمین و ما برین فن بعد استقرار تمام و تخصص تمام هم در  
 هر چه حکم نفی ثبوت جسارت نمی کنند غایب الامر همین که نیافتیم و ندیدیم پس آنچه کونه نظران با واقف  
 که بمطلب تمام کتابیکه از ان نقل کنند نرسند هرگز نمی زبید آری امری که آن کار را مانع از  
 جرات است فرقه محدثه را از ان قضی نداده اند و آن دیانت است در مراد از کل جمعه هر  
 هفته حواله ترجمه مشکوٰۃ نمود کاش آنرا هم اگر بدیدی که در ان مذکور است زیارت روز  
 جمعه فاضل ترست از روزهای دیگر خصوصاً در اول روز جمعه **الخ** بدر ایام نشاء و تقویه  
 باین الفاظ نیست مگر عدم توجه تمام کلام محیب چه محیب خود از اعلیٰ لکبری افضلیت بعضی  
 ایام بیان کرده است مگر این افضلیت چنان نیست که کسی تقریر این ایام لازم شود و بر ان  
 اتمام سازد و محیب نفی ثبوت افضلیت همین طور کرده است در بصورت ترا و معترض آن بود که  
 چنین روایاتی آورده که در ان افضلیت بعضی ایام همین طور مضمی بود پس جرح بر محیب خطا  
 صریح است زیرا که چون کوششیم آئینه را دیدن تواند قصور آئینه دار نباشد و اگر رنگی روی خود در  
 آئینه زبون بیند گناه آئینه نمود و نغمه آئین **س** گزیده بیند بر روز ششم چشم چشمه آفتاب را بچشم  
 گناه **سؤال** ز برای زیارت نبور اولیاء و العبادکن ان کابل هندی وستانی و از اینجا تا کابل  
 چه کار دارد و جایز است گناه کدام گناه **جواب** درین مسئله علما را اختلاف است بعضی جایز  
 دانسته اند و بعضی حرام نوشته اند چنانچه در قسطلانی شرح صحیح بخاری در ترجمه مشکوٰۃ  
 بنده الحی مسطور است و فی الترجمة للشمسین **س** که ایام مسافرت برای زیارت نبور همین

بسیار شده حال  
 سوال

در رسیدن بموضع شهر که خلاص است بعضی مبلغ دارند و بعضی حرام گویند انتهى و فی القسطلانی  
 و اختلاف فی شد الرجال الی غیره کالذکر ابی الزیارة الصالحین ایضا و اسواها و الموضع القائله

لاصلاة فيها والترك بها فقال ابو محمد الجرجيني يحرم علا بظاهر الحديث واختاره القاضي حسين  
 قال به القاضي عياض وطلافة والشيخ عند ايام المحبين وغيره من الشافعية الجواز انتهى و  
 شرح المشكوة للاعلى قارى ذهب بعض العلماء الى الاستئصال به على المنع من الرحلة لزيارة  
 المشاهير وهور العلماء والصالحين انتهى عن آية هرة رضى الله عنه قال لقيت بصرة بن ابى  
 بصرة الغفارى فقال من اين اقبلت فقلت من الطور فقال لوادركتك قبل ان تتخرج  
 اليه ما خرجت سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لا تغفلن للسلح الا الى ثلثة مساجد  
 الى المسجد الحرام والى مسجدى هذا والى مسجدى اميا فوسيت المقدس شيك رواه مالك بن  
 الموطا وبنى حجة الله الباقية قوله صلى الله عليه وسلم لا تشددوا الرجال اقول كان اهل الجاهلية  
 يفتضون مواضع عظيمة يزعمون زيورونها وتبركون بها وفيه من التحريف والفساد والاختلاف  
 فسد النبي صلى الله عليه وسلم الفساد الكمال حتى غوى الشعائر بالشعائر وشكها ليصير ذرية لعبادة  
 غير الله والحق عندي ان القبر محل عبادة ولى من ادياء الله والطور كل ذلك سموا فى النهى  
 انتهى امرها لطمه الكفار بنفس اختلاف درجات نمودن سابق را بقصود معنى رسالتك  
 ورواية تخيرى اندازد وحق آن نيست مگر اينكه اذ كتبتى كه نقل نموده در آن كتب مستحقين آن  
 از مستندين موافقين ذهب بر بيان اختلاف اقبصار كرده باشند و در اختلافات  
 همچگونه كلام نموده و جابجى را صحيح نداده و تصحيح باقتضاى ذكره و مذاهب خود بنوشته باشند  
 و در صورتيكه آن كابر در آن كتب هرگونه قول مخالف و موافق نقل كنند و در آن كلام عقيد  
 نماند و قول مخالف را در سازند و تصحيح بذهب مختار خود كنند پس از آن كتب و نقل  
 الكفار بر بيان اختلاف بحدوث كلام سابق و لاحق بل باسقاط اخلاى حمل همان متن است  
 كبر لا تقربوا الصلوة على كروا تم سكارى را ترك نموده علاوه بر اين امر يعنى بورد  
 اختلاف در اكثر مسائل جزئيه فقهيه جارى است كم مسئله بلك يك مسئله هم از فروع خود را بزرگند  
 كه توسع مذهبها مختلفه در آن اختلاف نباشد پس همين يك فقره بجز اجواب تمام مسائل

فقده کافی است و نقلیکه در نظر لیفان مشهور است بر سنت ائمه که فقهی وقت موت از سر حاصل  
خود گفت که من ترا یک سخن تعلیم کنم که گاهی جهالت تعبیر کسی ظاهر نگردد و خود را بی تکلف  
تفسیر نماید و آن اینکه هر که مسئله جزئی فقهی از تو پرسد در جواب بگو که درین اختلاف  
ست و طرفه اینکه در همین کتاب اکثر جاد در مسائل خلافیه من الخفیه با وجود هر وجهی یکسبب  
را اختیار نموده بلکه بعضی جایی از محض حکم که است و حرمت و جواز نوشته و اصلا خیال اختلاف  
بجای نظر نگردد و این مسئله از کتب که نقل نموده در آن صاف بیان جواز مدلل نوشته اند  
حرف اختلاف یا داند باعث آن نیست مگر اینکه احتیاط که لازمه دیانت است نیست و کتاب  
بر مقدمه و ذکر کتب حرف برای تعلیل نیست در صورتی که بخواهد عبارت شرح  
علا علی نقاری اینست قیل فقی معناه نهی ای لاشه و الی غیره بلان موسوی التکلیف  
متساو غیر متفاوت فی الفضیله فکان الرحل البیضا تعا و عتبا فی شرح مسلم للنووی قال  
الوجه حریم الرحل الی غیر التثبته و هو غلط و فی الاجیاء ذهب بعض العلماء الی الاستدلال  
علی المنع من الرحله زیارة المشاهد بقبور العلماء و الصالحین و ما تبیین لی ان الامور  
کذلک بل زیارة نامورد بها تحبیر کننت بهتکم عن زیارة القبور الا فرور و اولی حدیث انما  
ورد دنیا عن الشد لغیر التثبته من المساجد تماما کما بل لابلد الا و فیها مساجد فلا حاجة  
للمرحله الی مسجد اخر و اما المشاهد فلا تنس اوی بل بمرکه زیارتها علی قدر درجاتهم عند الله  
ثم لیت شعری بل منع هذا القائل من شد الرحل بقبور الانبیاء و الاولیاء و فی معناهم  
فلا یجوز ان یکون ذلك عن غرض الرحله کما ان زیارة العلماء فی الحیوة من المقاصد  
و عبادت شیخ عبدالحق همینست اما در مسافرت برای زیارت قبور صالحین و رسیدن بعض  
مشکره اختلاف است بعضی مباح و براند و بعضی حرام گویند که فی جمع البحار و السد اعلم  
و بعضی گفته اند که قصد بطریق نزدیکی جاد درست نباشد اگر نذر کند در غیر این مساجد  
و واجب نمی گردد و فای آن و بعضی از علما گفته اند که سخن در مساجد است یعنی در مسجد

دیگر جز این مساجد سفر جائز نبود اما مواضع دیگر جز مساجد خارج از مفهوم این کلام است و  
گفت بنده مسکین کتاب معروف عبدالحق بن سینف الدین عفا الله عنه بر ما که مقصود این  
اهتمام بشان این مسجدها بقصد سفر کردن بجا نباشد آنهاست که تبرک ترین مقامات است یعنی  
اگر سفر کنند باین مسجدها و غیر آن گردانی مشقت کشیدن نمیکند نهایتاً مسافر بجز این مواضع  
درست نباشد و قسطلانی در تحقیق معنی حدیث قبل از ذکر اختلاف نوشته الا الی قلته

مساجد الاستسنا و مفرغ و التقدیر لانشد الرجال فی موضع و لازمه منع السفر است

کل موضع غیر آن که یازده صالح او قریب او صاحب او طلب علم او تجارت او از جهت آن المستثنی  
فی المفرغ بقدر باعم العام لکن المراد بالعموم ههنا الموضع الخصوصی و هو المسجد کما تقدم تقریر

پس محیب که ازین مسجدها نقل نموده در هر سه کتاب محقق و ثابت نزد معنفین آن جز است  
و شیخ عبدالحق در جذب القلوب می نویسد و اما حدیث لانشد الرجال الا الی قلته حتما

مراد بدان منع شد رجال و از کتاب مسافر برای مسجدها غیر مساجد بنده است چنانچه قاعده مذکور  
که در وجوب جنسیت مستثنی شده است مستثنی را در استثنای مفرغ اقتضای آن میکند پس

منع مطلق سفر غیر این مساجد لازم نیاید و چگونه منع کنند از سفر غیر این مساجد حال آنکه مسافر  
برای حج و جهاد و هجرت و تجارت و سایر مصالح دنیاوی جائز است با اتفاق بازمی نویسد چنانچه

سافرت سیلف از جهت زیارت سید کائنات بسیار آمده و از آنجمله حکایت آمدن بلال مزین  
در زمان خلافت عمر رضی الله عندهم از شام بدینینه الی آخر الفقه آورده اند که چون امیر المؤمنین عمر رضی

الله عندهم شام کرد با این بیت مقدس مصاحبه نمود و کعب اجار آمد و بشرف اسلام مشرف شد عمر بن  
الخطاب را با سلام او رعایت فرج و سرور دست داد و در وقت خروج با چو گفت با کعب

خواجهی که با باده بنده الی در زیارت سید انبیا کنی جلی الله علیه و سلم گفت نعم یا امیر المؤمنین اما فعل  
ذکرک بازمیگوید عمر بن عبد العزیز از شام بدینینه منوره برید فرستاد و اسلام او را بجناب رسالت

پناه بر فرستاد و این فعلی در صدر زمان تابعین مبعود روایت این خبر مستفیض و مشهور است  
این

این

این

این

این

انتهی قسطلانی در مواسب بدنیہ نوشتہ وللاشیخ نقی الدین ابن تیمیہ ہنا کلام شیخ عجب  
 یتضمن منع شہد الرجال زیارۃ القبوۃ المحمدیہ وانہ لیس القرب بل یفید ذلک و رد علیہ شیخ  
 نقی الدین فی سفارہ الاسقام مشفی صدور المؤمنین وحکی الشیخ علی الدین السبکی ان والده کان  
 معاد اللشیخ زین الدین عبدالرحمن بن رجب الدمشقی فی التوجہ الی بلد خلیل علیہ السلام  
 فلما دلی من البلد قال نوبت الصدوق فی مسجد الخلیل یجر عن شد الرجال زیارۃ علی طریقتہ شیخ  
 الحنابلہ بن تیمیہ قال فقلت نوبت زیارۃ قبر خلیل ثم قلت لاما انت فقد خافت النبی صلی  
 اللہ علیہ وسلم لانه قال لا تشدد الرجال الا الی ثلاث مساجد وقد شدت الرجل الی رابع واما  
 انا فاتبعت النبی صلی اللہ علیہ وسلم لانه قال زوروا القبور فان قالوا قبور الایمان قال فہبت بدنیہ  
 لکہ ابن تیمیہ شخصت بد مذہب ازہل ابو خارج از اہل سنت و جماعت قائل بحت ہم گردیدہ  
 و در رد مذہب اہل سنت و جماعت کتابی تصنیف نمودہ کہ سبکی بدان نمودہ در طبقات سبکی  
 ہمہ حال مذکورست این فرقیہ محدثہ را با نسبتی تمامست و مجیب کہ حدیث مؤطا ذکر نمودہ خارج  
 از صحیحست و آنچه از حجۃ البالغہ نقل نمودہ حجت نیست چہ صاحبش از معتمدی نقل نمودہ بلکہ  
 مخالف معتبرین گفتہ ہر ایدر عرض مجیب از بیان اختلاف آنست کہ در چنین محل کہ  
 اختلاف باشد عمل بالاحتیاط اولی است و بسیار مسئلہاست کہ در ان اختلاف حقیقہ  
 نیست و ہر چند مذہب قسطلانی و ملا علی قاری و شیخ عبدالحق بجز از شد رجال زیارت  
 قبور متبرکہ کہ شاید مگر چون مذہب مختار مجیب نبودہ ہذا حاجت نقل کردنش ندید چنانچہ در  
 مجمع البحار اختلاف نقل نمودہ حیث قال اختلف فی شد الی قبور الصالحین و المواضع القاضیہ  
 فحرم شیخ عجبی و با اینہم قول قسطلانی و التصحیح عند امام الحرمین وغیرہ من الشباقیۃ بجز از مجیب  
 نقل کردہ و در بیان تصریح بجزا بودن قول جواز صریح موجود تمام عبارت قسطلانی  
 در ارشاد الساری اینست اختلف فی شد الرجال الی غیرہا کالذکاب الی زیارۃ مصعبین  
 اوجاؤ و امواتہا و المواضع الفاضلہ فیہا و التبرک بہا فقال ابو محمد الجوزی بحرم علیہ بلطاف الحدیث



واختاره القاضي الحسين قال به القاضي عياض وطائفة والصحيح عند امام الحرمين وغيره من المشايخ  
 الجواز وحسن النهي عن قصد السلوته في غير الثلثة واقصد غير ما تغير ذلك كالزيارة فلا يدل  
 في النهي وحسن بعضهم النهي فيما حكاه الخطابي بالاعتكاف في غير الثلثة لكن قال في الصلح  
 ولم ارضاه للسلافة في هذه المسئلة الا انوار حاشية ومخارم مذكورة است وقل امام الحرمين ان  
 شيخنا افقح بالمنع قال ربما يقول بكرة وربما يقول كان يحرم وقال السبكي ويمكن ان يقال  
 ان قصد بذلك التعظيم ليمنع لانه يعظم ما لم يفعله الشرع وان لم يقصد معه الاخر  
 فهذا اريب من العتق انتهى در شرح جامع صغير مناصدي از قاضي اردوبك مني ان لا يستعمل  
 الا باقية صلاح ديوبوي او فلاح اخروي ولا كان باعد الثلثة متساوية الاقدار في الثمن  
 والغفل كان الارتمال لاجلها عتبا نهى الشارع عنه والمقتضى شرها انها اجتية الابدان  
 ومن بعد اتمم انتهى ودر فضيل الباري شرح بخاري نوشته يعني لاشهد والرجال الا الى ثلثة مشيخ  
 وكملة العدول من النهي الى التقى لانها الرغبت والاهتمام التام في وقوعه ولهذا قال الخطابي  
 انفي ابلغ من صريح النهي لانه قال لا تقصد الزيارة الا بهذه البقاع الثلثة المذكورة لا غيرها  
 باختصت انتهى در مصنف شرح موطن قوم ست باب لاشهد الرجال الا الى ثلثة مساجد يست  
 نشود بالانهار بثبت شتران يعني سفر کرده نشود مگر بسوي مسجد مالک عن شيراز بن عبد  
 بن الهادي عن محمد بن ابراهيم بن الحارث التيمي عن ابي سلم بن محمد الرحمن عن ابي هريرة قال  
 بقيت بصرة بن ابى بصرة الغفاري فقال من اين اقبلت فقلت من الطور فقال لم اورد  
 قبل ان يخرج اليد اخرجت سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لا يدخل المصلح الا الى ثلثة  
 مساجد قلت البوميره ملاقاة كرم بالبصرة ابن ابى بصرة غفاري النبي لست اقول من اذ لك انتم  
 كظم انظر كفت الكرمي يا قتم ترايش اولئك براني سوي طور بيرون نهي كندمي بسوي بان  
 يعني ترابي كذا شتم كبريون آدمي مشنيدم از رسول خدا كه ميفرود كه با ان بسنه نشود  
 شتران را يعني سفر کرده نشود مگر بسوي مسجد يعقوب كفته است كه تحفيص ابن شينا

برای آنست که این مساجد بنیاد علیهم الصلوٰة والسلامست و مرا امر کرده اند باقتدای ایشان  
پس اگر کسی نذر کند که نماز گذارد در مسجدی ازین مسجد سه گانه لازم می آید که برود پس اگر  
نگذارد در غیر این مساجد خارج نمیشود از عهده نذر خود مگر در مسجد کوفه که مخصوص آنست  
که در جاهلیت سفر میکردند موانع متبرکه غیر این مساجد لقبند خصوصیت تبرک بان موضع  
منع فرمود تا امر جاهلیت رواج نگردد ایامی مبنی که بصره بن ابی بصرة غفاری اهل آنست  
ظهور داشت و امیر بصره را از طور منع کرد انتهى شاه عبد العزیز دهلوی در شرح حدیث

لا تشد الرجال تعلیقا علی البخاری نوشته و المستثنی منه الخدوف فی هذا الحدیث اما بس  
قریب او جنس بعید فعلی الاول تقدیر الکلام لا تشد الرجال الی المساجد الی الی ثلثة مشا

رجح ماسوی المساجد مسکوت عنه و علی الوجه الثانی لا تشد الرجال الی موضع مقرب به الا  
الی ثلثة مساجد الی آخره فینشد الرجال الی غیر المساجد الثلثة المعظمه منی عند لفظ ابرسیاق

الحدیث و یؤیده ما روی البوریة عن بصره بن ابی بصرة الغفاری جین راجع عن الظهور  
و ثامه فی الموطا و هذا الوجه قوی من جهة دلول حدیث بصره و الله اعلم بالصواب استمع

و در تفسیر عزیزی تحت آیت کریمه و اذ جعلنا البیت مشایخا لکناس می نویسد تحقیق آنست  
که قبله گرفتن را این دو چیز لازمست اول آنکه حکم او تعالی باشد زیرا که ظهور الاهی در رجاست

لیکن این ظهور عام صحیح توجه عبادت نمی شود و باجماع عقلا پس لابد از ظهوری خاص باید و  
میزان معرفت آن ظهور از حد عقل بشری خارجست بدون توقیف شرعی فهمیده نمی شود

پس نص شارع درین باب ضرورت دوم آن مکان را بوجهی از وجوه علاقه بیچ مخلوق  
نیاشد و الا در وقت توجه بدان مکان مشایخه شرک لازم خواهد آمد و توجیه صرف در آن عبادت

نخواهد ماند از آنکه تیر در بین تفسیرت این قسم کافی که محض برای توجه الی الله مقرر باشد  
در اقطار زمین غیر از خانه کعبه و محض بیت المقدس یافته نمی شود و آنها همین دو مکان را

ایات قبله بودن حاصل شد پس آری معابد کفار اگر شایستهی دارند باقبور و اعیان و صلی یا چنانچه

ایشان دارند که وجه و صفه شستن زینها و آنهمین جا واضح شد ستر تا کید بلیغ که در حدیث شریف  
در بنی از زیارت قبور و از شد رجال بسوی موضعی غیر از مساجد ثلثه و از آنکه قبور را بنیارا  
مساجد سازند و او در شده مدعا همینست که درین عمل اکثر جهال الاعتقادی که مشرکین  
در بزرگان خود بهر سینه بهم میرسد و توجه الی الله محض باقی نماند مگر در پرده حجاب آن  
ارواح انبئی و در بعضی مسائل که در تحقیق این مسئله ترتیب یافته مسطور است و فی فتح القدر  
نوی زیارة القبر فلینوحه زیارة مسجد رسول الله ص فانه احد المساجد الثلثة التي لیسید  
الیها الرجال فی الحدیث لا تشد الرجال الا الی ثلثة مساجد الحرام و مسجدی از او  
المسجد الاقصی و یکذا فی العالمیة و الدر المختار فیه ثابت ان المستثنی منه المذوف فی  
حدیث شد الرجال جنس بعید لا قریب و نه اهل المواقف لا تقر فی موضعه ان الاصل بی  
المفرغ ان یقدر باعم العام انهی و در تفسیر الوصول مختصر جامع الاصول مرقوم است عن ابی  
سعید الخدری قال قال رسول الله صلعم لا تشد الرجال الا الی ثلثة مساجد المسجد الحرام  
و مسجد الرسول صلعم و المسجد الاقصی و الی الشیخان و الترمذی المراد لا تقصد موضع من الموضع  
بیتة العبادة و التقرب الی الله الا هذه الاماکن الثلثة تعظیما لها و شرفا لها انهی العزیز  
ظاهر اندر سب اکثر شافعیان و از شد رجال مشاهد متبرکه که بر ابی نفس زیارت معلوم می شود چه  
قسطلانی شافعی و امام نووی عزالی شافعی که ملاحظاتی قاری از ایشان صرف نقل کرده و  
انظرون فیه تصریحی مذمونه مصرح این جواز شده اند و از کلام جمیل بن بصره مصرح  
صحابی و سکوت الی بریره و قول ابو محمد جوینی و شیخ امام الحرمین و امام سبکی و قاضی عینا و  
و قاضی حسین قاضی عیاض و صاحب فیض الباری شرح صحیح البخاری و در بعضی تفسیر  
و مصنف معنی و شاه عبدالعزیز و طبری و طائف دیگر کار علمای متقدمین و متأخرین در شرح  
بیانی این مام و صاحبان فخره و اصحاب فتاوی عالمگیری نمی شنیدند رجال هم موضع متبرکه و  
مشاهد عالمی بخوبی ثابت گردید اما صاحب تفسیر به نیت عبادات و تقرب منع شده حال

بله دمی اماکن ثلثه فهمیده دو گیران مطلق در شسته اند پس این اکابر را نسبت بزبونی کردن و تحقیر  
 مؤطاران خارج از محبت فهمیدن و قول شاه ولی الله محدث را که در حجة الله الباقیة مرقوم فرمود  
 مخالف معتمدین گفتن خیر جنون و با بخلو یا نیست **سوال** دعای زیارتی این طور که یا رسول  
 الله در جناب الهی از طرف این کس عرض کنید که حاجت من بر آید یا ولی الله از طرف این  
 کس جناب الهی بگو که حاجت من بر آید جائز هست یا گناه که ام گناه **جواب** این صورت  
 که در سوال مرقوم است صورت استمداد است چنانکه از کتاب کشف الغطاء تصنیف شیخ الاسلام  
 واضح میشود پس این مسئله مختلف فیه است و آن این است که استمداد نزد قبر غیر انبیاء معکر شده  
 اند از آنجا میگویند که نیست زیارت قبر مگر رسانیدن نفع باموات بدعا و استغفار برای  
 ایشان پس استمداد نمودن از غیر انبیاء نزد قبر ولی یا شهید ممنوع است و محظور مگر بعضی فقها  
 که قلیل اند بطوریکه در سوال مرقوم است جائز است استمداد چنانچه این تفصیل در کتاب کشف الغطاء

و در ترجمه مشکوٰۃ از شیخ عبدالحق و شرح عربی ایشان مرقوم است **فمن شاء فليقرئني ترجمة**  
 الشيخ وعبارته هكذا و اما استمداد باهل قبور در غیر نبی یا غیر انبیاء صلوة الله عليهم منکر شده  
 اند آن را بسیاری از فقها گویند نیست زیارت مگر برای رسانیدن نفع باموات بدعا  
 و استغفار و قائل گشته اند آن بعضی از ایشان و ظاهرا نیست که از فقها آنانکه قائلند بسبع  
 قوادرا کسیت قائل بخوارند و آنکه منکرند آن را این را نیز انکار کنند و نیست صورت  
 استمداد مگر همین که محتاج طلب کند حاجت خود را از جناب الهی بتوسل روحانیت بنده مقرب  
 در نگاه والا گوید خداوند ابریکت این بنده که تو رحمت و اکرام کرده او را بر آورده گردان حاجت  
 مرا یا نه آن زیارت آن بنده مقرب و مکرم را که اسی بنده خدا و ولی و می شفاعت کن مرا  
 و بنحواه از خدا بیجالی مطلوب مرا بقضا کن حاجت مرا پس نیست بنده مگر وسیله و قادر  
 و معطی و مسئول بروردگار سزا نعمتشان انتهی و فی شرح مشکوٰۃ للعزلی للشیخ عیاض

ایمان استمداد باهل القبور فی غیر البنی صلی الله علیه وسلم فقد انکره کثیر من اهلنا و قائلو

ليس الزيارة الا الدعاء للموت والاستغفار لهم واليصال النفع اليهم بالدعاء وطلاوة القرآن و  
 ائمة المشايخ الصوفية قدس الله امرتهم وبعض الفقهاء رحمهم الله انتهى ودر رساله بالايشه  
 كه تصنيف قاضي تنا والندباني بيست مرتب است سجده كردن براي قبور اديبا و اطراف  
 دعا از آنها خواستن نذر براي ايشان قبول كردن حرام است بلكه بعضي چيزها بگفته اند  
 و در كتاب شجرة الايمان مرقوم است گور را سجده كردن و بوسه دادن در صورت مالديت  
 و طواف كردن و از قبر حاجت خواستن در قبرستان چرانغان افروختن همه مكره و نجس است  
 انتهى **معنا لطمه** در خواب انواع جيفها از جيب بروي كار آمد اول آنجا كه گفته شد  
 فاي نظر الي ترجمه الشيخ و عبارت كه اذا استمد باهل قبور تا انتهي انرا هي است صريح شيخ  
 زنها در كل اين عبارت در ترجمه نوشته و عبارت شيخ از ترجمه نقل خرابم مورد از ان واضح خواهد  
 شد دويم درين جواب ترجمه نمود نقل نموده كه خداوند ايركت اين بنده حاجت مرا  
 برآورده گردان گفتن هم استمد است و استمد از غير انبيا نذر قبور ولي يا شهيد ممنوع است  
 سواييكه قبل از انست چگونه صحيح خواهد شد چه در ان مي نويسد كه دعا باينطور كه اي بحرت  
 ني و ولي خود حاجت مرا روا كن جائز است سيوم اينكه ماخذ مجيب درين جواب نيست مگر  
 ترجمه مستكوه و شرح مستكوه از شيخ عبدالحق و كشتف النملطا شيخ عبدالحق در ترجمه دوم در  
 شرح عربي اين مسله را در باب زيارت قبور مجلا بيان کرده حواله تفصيل بر كتاب الجهاد  
 نموده و در انجا تفصيل تمام ترا دانوده حاصل اين بر كتيب اثبات جواز استمد او در  
 ملكون استمد او فايست مطلق مگوش بر انكار استمد است چنانكه بايد پس تمسك بر كتيب  
 را در جواب نوشتن كه استمد او نذر قبور از غير انبيا منكر شده اند ان را فقها از هر چه است  
 چهارم و در خاتمه جواب گفته مگر بعضي فقها كه قليلند بطوريكه در سوال مرقوم است جائز است  
 انتهي پس اثبات دعای خود و باينطور نموده فقها منكرند و بعضي كه قليلند جائز نوشته اند  
 و قليل در مقابل فقها اعتبار ندارد و كمال اجراء حواله بر كتيب مذكوره نموده حال انكه در كتيب

یک از آن مسطور نیست که بعضی که قایل اند جاززه استعداده و ماده تعلیط محیب و اهم  
 مذمبان شدن بدین باب آنست که شیخ در باب زیارت در ترجمه نوشته منکر شده اند از آنکه  
 از فقها و در باب مذکور در شرح عربی نوشته آنکه کثیر من الفقها و پس از کلام شیخ  
 ثابت شده که منکرین بسیار و کثیر اند و ازین لازم آمد که بعضی مثبتین قلیل باشد فقط و  
 این امر با انحضرت جهالت است یا صرف برای تعلیط عوام ایاتلخیص هم نخواهد که در آن  
 نوشته الحجاز العظلی فی القرآن کثیر و در مختصر معانی نوشته امی فی فقه لا بالاصافه

الی مقابل حتی کیون الحقیقه العقلیه قلیله و در توضیح می نویسد فالمشترک ما وضع لضعفی کثیر  
 بوضع کثیر و معنی اکثره یا یقابل الوحده لا یا یقابل القله و این استعمال در زبان  
 جاری است و مراد در کلام شیخ از بسیار و کثیر همین است یعنی منکرین بسیار و مثبتین  
 نسبت مثبتین بسیارند و مثبتین قلیلند لهذا اینم در جیف اول آنکه معترض  
 در ین مقام خطائی کرده که مرجع ضمیر عبارت را با و صفت مذکور ضمیر ترجمه شیخ فهمیده

حال آنکه مرجع کشف الغطا است و اینهمه عبارت در آن موجود من شاء فلیط  
 نیه و جواب جیف ثانی آنکه صورت استمداد که مجیب نقل نموده بیان کرده شیخ  
 نه بیان کرده فقهای منکرین و چون انکار فقها نبود مگر در استعانت از اولیاء الله  
 یا بطور که از ایشان دعا طلبند پس بطور توکل مخالف ایشان نیست لهذا مجیب نظر الی

صورة انکار هم چون آن فتوی داد در صورت اعتراض بر مجیب جیفی است هم شرح و  
 سخاقتی است فصیح و جواب جیف ثالث آنکه تسک مجیب بر ترجمه شیخ و غیره که عند الخیرین  
 هم ضعیف مستند است در باب ثبوت اختلاف است نه در اثبات نفس مسئله پس در سخاقت  
 آن بابی نیست بجز آنکه تسک در امری دیگر است و این امری دیگر و در جیف رابع آنکه حضرت  
 مستعرض در ین مقام کلمه غریب کلامی را نیز و جمله عجیب پیش می آید و میگوید که ای صاحب  
 هم نخواهد که در آن نوشته الحجاز العظلی فی القرآن کثیر الی آخره ما قال سبحان الله تعالی

که در عبارت تخفیف و لاتمی و اشارتی بر قلت حقیقت عقلیه نبود بخلاف محل متنازع فیه که بجای  
مقابل لفظ بعضی دال بر قلت مثبتین است حیث قال الشيخ و ائمة المشایخ الصوفیه قدس  
الاسرار هم و بعض الفقهاء رحمهم الله علیهم پس قیاس بر آن نیست مگر قیاس مع  
الفارق و آنچه شیخ در همین کتاب در باب اسراری نویسد اما الاستمداد و اهل القبور  
فقد اکره بعض الفقهاء ضافی ما قلنا نیست چه اضافت در بعض الفقهاء در باب مذکور  
بمانی است و فائده انصاف اقتنان در عبارت است و معنی عدم منافات بعضی با کثیر  
اضافی از کلام مقترض هویدا است که از کثیر مقابل بعضی کثرت فی نفسه مراد می گیرد و در  
مقترض از نقل عبارت طویح سوای اراده کثرت مقابل وحدت از لفظ کثیر معلوم می شود  
پس این پنج تنگی چشمیست زیرا که چنانکه در اینجا مقابله در کثرت و وحدت است همچنان  
مقابله در اثبات و انکار و چون کثرت مقابل وحدت بجانب انکار منسوب است ضرورتاً  
که وحدت نیز منسوب با ثبات باشد پس منکرین استمداد مجردی کثیر خواهند شد که خبر یک فرد  
احدی از مثبتین نخواهد ماند و اگر از کثرت مقابل وحدت مراد مقترض است که اطلاق این کثرت  
بر زیادت از اقل درجه مافوق واحد که اثین است نباید پس سخافت این کلام بر کسی که ادنی  
فهم عم داشته باشد پز ظاهر است علاوه برین غرض صاحب طویح ازین تکلف جبرن اذخالی  
مشترک بین المعینین فقط است نه اخراج مشترک بین المعانی چنانچه خود صد احتیاج

بعد از آنچه مقترض نقل نموده بهین امر تصریح کرده حیث قال فی رد فی المبتدئین  
فقط اتمی عبارات اربعین در جواب مسئله چهارم استغانت  
استمداد و اهل قبور به پنج که باشد جائز نیست چنانکه شیخ عبدالحق در تفسیر کلمات  
شریف که زبان عربی نوشته می آرد و اما الاستمداد و اهل القبور فی غیر العینی الاثبات

علیه السلام قد اکره کثیرین الفقهاء و قالوا ایس الزیارة الالادعاء و الموتی و الاستغناء  
لهم و ایضا الالذع ایهم بالمدار و تلاوة القرآن اتمی ازین عبارت شیخ علیه الرحمه و لفظ

چنان مستفاد گردید که قبور انبیاء علیهم السلام ازین حکم که مما یت استغانت و استمداد است  
از اهل قبور استثنای اند بل علی ایضا اینکه ایشان را در برزخ حیات ابدی ثابت شده که دیگر آنرا  
سوامی شهیدانی سبیل الله ثابت نیست و حال اینکه حیات آنجا شامل حیات دنیا نیست  
بلکه احکام حیات دنیا دیگر است و احکام حیات آنجا دیگر بنابراین این استنادست نمی آید  
و حق آنست که انکار فقها عامست از آنکه استمداد از قبور انبیاء کنند یا از قبور غیر ایشان  
هم جائز نیست چنانچه از عبارت دیگر کتب فقها که درین جواب ایراد کرده میشود واضح

خود هر گردید بخند آن صاحب مجمع البحار آورده من قصد زیارة قبور الانبیاء و الصالحان

یصلی عند قبورهم و یدعو عندها و یسئلهم الخ فهد الايجوز عند احد من علماء المسلمین بان

العبادة و طلب الخراج و الاستغانة حق الله و وجه انتهى قال البغوی فی المعالم یقال

الاستغانة نوع تسبیح و العبادة الطاعة مع التذلل الخ فروع و سبی العبادة التذلل

و انقیاد یقال طریق متبعه ای تذلل انتهى و فی الحدیث عن ابن عباس قال کون خلف

رسول الله صلی الله علیه و سلم یوما فقال یا غلام احفظ الله یحفظک احفظ الله تحببه

تجاوبک و اذا سئلت فاسئل الله و اذا استغنت فاستغن بالله و اعلم ان الله لا یجمع

علی ان یتبعوک بشئ لم یتبعوک الا بشئ قد کتبه الله لک و لو اجتمعوا علی ان یضروک بشئ

لم یضروک الا بشئ قد کتبه الله علیک فعت الا قلام و جنت الصحف رواه احمد و الترمذی

که از فی مشکوٰۃ معنی طلبه در اینجا که دعوی جائز نبودن استغانت و استمداد از قبور

بهینج که باشد بی تفصیل قولاً و احداً بخلاف مائتة مسائل نموده قطع نظر از آنکه شیخ

عبدالحی مذہب منکرین را نموده در ایشان غایت نیک کرده و از کثیرین الفقہ کثرت ایشان

فی نفس مراد استثنای غیب نموده اینکه بعد دعوی می نویسد که چنانچه شیخ عبدالحی

در شرح مشکوٰۃ می آرد در تفسیر عبارت در آنچه بابت مسائل نقل نموده هم اقتصار کرده تا که

بینهان بدانند که شیخ اختلاف هم نقل نموده و مذہب مجیب مطابق مذہب شیخ است



و ظاهرست که از کلام شیخ دعوی میگوید غیر ظاهر و در طرفه ترا نیکه کلام را برای استنباد دعوی خود  
 آورده و باز از خود رو میکند بقول خود که میگوید ازین عبارت شیخ علیه الرحمة والفضل ان  
 الحق در میکند بقول خود مالا که حیات آنجهان ماثل حیات دنیا نیست بنا بر آن این است  
 درست نمی آید سبحان الله اینقدر زنده فهمید که شیخ نقل نموده است و بر نقل منع متوجه می شود  
 و تفاوتند بی هم نمرده که جای کلام باشد و آنچه گفته که حیات آنجهان ماثل حیات دنیا نیست  
 این از کجا که برای استمداد حیات دنیا شرط است چنانکه در آن جهان است کفایت میکند  
 نبودن حیات بر رخ ماثل حیات دنیا که انبیا و شهدا را یکسان قرار داده از کمال بدتر است

شیخ در ترمذی سفر السعادت در باب فضل یوم جمعه در شرح حدیث حرم علی الارض ان تا کل  
 اجساد الانبیاء نوشته است عدم الکل جساد و انکذات است از حیات و الاسلامیت  
 در زمین بی اعاده روح چه فائده دارد و این منی است بر مسئله حیات اینها که حیات جسمی  
 موصوف اند بالاتر از حیات بشهید که این حیات معنوی اخروی است و درین مسئله هیچکس را  
 از علماء امت خلاف نیست انتہی آنچه در انجیل و انجیل نوشته که حق آنست که انکار فقها  
 عامست چه این امر یعنی افکار فقها ندید مگر در کتاب شیخ و باز کلام شیخ را باطل قرار میدهد  
 و بالاتر از همه مخالف این کتاب با مائت مسائل نه درین کتاب آنجا اختلاف نقل نموده  
 اینجا بقول واحد حکم عدم جواز نوشته و نه اینکه در نقل عبارت شیخ در هر دو کتاب یکی در حقیقت  
 که این خود سهیل است و نه اینکه در اینجا یک قسم استمداد را بجا از نوشته و اینجا بر شیخ را بجا از  
 اینک در اینجا استمداد از غیر انبیا را ممنوع نوشته و اینجا استمداد الانبیا را هم تا بجا از گفته چه  
 اختلاف مسئله باختلاف وقت و دیگر علماء و حقانی را هم میشود که وجه تمایز که علماء را ب  
 عدم اطلاع بر دلیل یا بر سپیدن روایتی در وقتی و اطلاع بر دلیل یا بر سپیدن روایتی  
 وقت بر وقت دیگر و امثال آن و این فرقه محدثه را هم دعوی لکن بلکه این فرقه را دعوی  
 دیگر هم هستی چنانچه ادعای شان اینکه صدیقین هر وجه مقلد انبیا هم نمی باشند چنانچه

مبولوی که میل روح در صراط المستقیم نوشته که حدیثی من وجه متقلد انبیای باشد و روح  
 محقق در شرایع اگر زکی القلب احکام جزئیة شرعیة بدو وجه معام می شود یکی بشهادت قلبی  
 و این تحقیق است و دیگر سبب اندراج او در کلیات شرع عموماً و این علم تقلید است و اگر زکی  
 العقل است پس علوم کلیة شرعیة او را بدو واسطه می رسد بواسطت نور قلبی و بواسطت انبیا علیهم  
 السلام پس کلیات شریعت و حکم احکام ملت او را شاگردان انبیا هم میتوان گفت و هم استاد  
 انبیا هم و نیز طریق اخذ آیهن شعبه السیت از شعب محی که آنرا در عرف شرع بنفث فی الروح معتبر  
 میفرمایند بعضی اهل کمال آنرا روحی باطنی می نامند و نسبت ایشان بانبیا مثل نسبت انبیا

صغار باخوان کبار یا نسبت انبیا کبار با بای خودست و نیز میگوید لا بد او را بجا فطنی مثل  
 محافظت انبیا که سببی بعصمت است فائز میکنند پس نسخ هم درین طریق گنجایش دارد بلکه با  
 خوابت غریبه ای که نسخ در اخبار هم راه یافته خود در اینجا نقل نموده که بعضی فقها نسبت احمد و زکی  
 مشکرا از احمد در غیر انبیا و در اینجا میگوید که انکار فقها عام است این انذار کشتی عجیب و زیادت  
 لفظ

قبور در قول او که قبور انبیا از اهل قبور استی اند و هم چنان در قول او انکار فقها عام است از آنکه  
 از قبور انبیا کنند یا از قبور غیر ایشان عبارت را بجز از آن میرساند کمالا یحیی هدایه در آنچه  
 شیخ عبدالحق محدث دهلوی که درین باب نزدیک بود آیه هم خیلی معتد است آورده مقصود از آن  
 انبیا اکثرت فقهاست جانب منع استمداد از کلام شیخ نه بیان مذکور و همین قدر عبارت که

جیب مختصر نقل نموده برای افاده این معنی کافی است فلا داعی الی التطویل و بی طلب است که اکثر  
 ایشان جانب منع استمداد و روح جانب عدم جواز استمداد است چه اتباع عامه فقها و جماعت ایشان

در اینست زیرا که امام احمد در سنن خود از معاذ بن جبل آورده قابل قال رسول الله صلی الله علیه و آله

ان الشیطان یب الالبان کذب الغم یخذ الشاة و القاصیة و الناجیة و ایاکم و اشعابا  
 و علیکم بالجماعة و العائمة و انما جاءه در سنن خود از انس رضی الله عنه می آرد که قال قال رسول  
 الله صلی الله علیه و آله انما جاءه در سنن خود از انس رضی الله عنه می آرد که قال قال رسول

روایت می کند که قال قال رسول الله صلعم من فارق ابی حاتم شبرا فقد قطع ربه الاسلام  
 من عمقه شیخ عبدالحق دهلوی در ترجمه مشکوٰۃ بدیل معنی حدیث اول می نویسد ایشانرا نسبت بآنکه  
 معتبر اتباع اکثر جمهور است چه اتفاق کل در همه احکام واقع بلکه ممکن نیست انتهى و در شرح حدیث  
 حسین بن عبد الصمد طیبی ناقلان منفرادات الامام الراغب بنی نویسد اسواد لیسر بن علی بن ابی حمزة الکنزی  
 انتهى وابن ملک در محتاج حاشیه مصاحح می نویسد اسواد لیسر بن علی بن ابی حمزة الکنزی  
 تفسیر لفظ جماعة از شرح السنه نقل نموده جماعة عند اهل العلم اهل الفقه والعلم انتهى و نیز در شرح السنه  
 نوشته قال سیفیان فی تفسیر الجماعة لوان فقیها علی رأس جبل مکان هون الجماعة انتهى وابن  
 در محتاج شرح حدیث لا یجتمع امتی علی الضلالة می گوید الاجتماع اجتماع علماء المسلمین ولا  
 الاجتماع للعوام لان قول العوام لا یكون عن علم فلا عبرة به انتهى پس ازین مذکور شد و اذنی شد  
 که اتباع کثیر و جماعت لازم است و از جماعت مراد فقهاست نه غیر ایشان در زینت و عبارات شیخ همان  
 که مجیب آورده مثبت عدم جواز استعانت از اهل قبولت زیرا که در این مذکور است که کثیر فقها از  
 استمداد اهل قبولت انکار می کنند و از این منع می نمایند و اتباع کثیر ایشان لازم است پس نظر بر  
 که لازم الاتباع مذکور است همانست غرض مجیب و باینست ثابت کردیم که در کلام شیخ اکثر  
 کثرت اضافی مراد است نه کثرت فی نفسه کما توهم المتعرض و آنکه نوشته نسبتا اسد انیتد رلفهید که  
 شیخ نقل نموده است و بر نقل منع توریجی شود گوئیم که اول شیخ از کسی نقل نکرده بلکه  
 نقل از کسی و فرموده که کثیر فقها در غیر اینها انکار استمداد نموده اند تا نیا با لغرض اگر نقل هم  
 مسلم بود تا هم محمد در مجیب لازم نمی آید زیرا که غرض وی رحمة الله علیه ازین کلام در زینت  
 اینست که برای نقل تصحیح نقل باید آن در اینجا درست نمی شود بلکه مخالف می افتد و کلام فقها  
 انکار ایشان بعام است از انبیا و اولیا هر دو بهرین تخصیص غیر انبیا خلافت نقلی است و آنکه نو  
 این از کجا که برای آنها و حیات دنیا شرط است چنانکه در این همانست کفایت میکند گوئیم که برای  
 اسد لیسر بن علی مستحسن ضرورت و ارواح طیبه مجرود از ابدان جهت استعمال عبادت رب حقیقی

و استغراق کیفیت آن اشغاف با کوان و حوادث این عالمند از آنکه درین صورت توجه بحال ایشان  
 محال است و استعداد بدون توجه نفوست و عبرت پس ثابت شد که برای استعداد حیات دنیا شرط است  
 و آنکه موجب حیات شهید را در برزخ لسان حیات بنیما قرار داده آن در نفس حیات ابدی نه در  
 کیفیت و نوعیت آن حیات ابدی عبارت از همیشه ماندن روح بسمت در شرقی و قضاء عصاره  
 ثواب و امانت و مستند شدن است با کولات و مشروبات و فی الواقع درین امر انبیا و شهیدان  
 اند در دیگران را این امر حاصل نیست درین ظاهر است که نظر الی الاحکام الذیوتیه حیات آنجا است که  
 باشد مثال حیات دنیا نیست زیرا که احکام حیات دنیا دیگر است و احکام حیات آنجا دیگر است  
 علی الیوب و شیخ عبدالحی رحمه الله علیه که در حیات انبیا و شهیدان تفرقه کرده باعتبار کیفیت و نوعیت  
 است نه در نفس حیات ابدی هر چند بعضی گویند که شهید را هم حیات مثل انبیا بجهت مگر این قول  
 حق و اهل تحقیق نیست آنچه تحقیق است این است که حیات انبیا بسلامت جسد و روح هر دو است  
 و حیات شهیدان صرف به بقای روح است بلکه تخصیص میدهند این را به معنی نفوست زیرا که ارواح را مطلقاً  
 خواه روح شهید یا روح عامه و منین یا روح کافر یا فاسق یا بی معنی مرده توان گفت مرده  
 صفت بدن است که شعور و او را که و حرکات و تصرفات بسبب بقای روح با وی از وی ظاهر  
 و حال آنی شوند که آنی تفسیر نریزی و بعضی گویند که تحقیق همین است که شهید را هم حیات مثل  
 انبیا بجهت است چنانچه در تفسیر روح الجنان تحت آیه کریمه لا تقولوا لمن یتقل فی سبیل اللہ مؤمراً  
 بل احيای می نویسد علماء در تفسیر آیه و احوال شهیدان اخلاق کردند بعد از مدفن بجای حقیقت  
 گفتند ایشان زنده اند بار و اجرم و اجساد هم با ما در شبانگاه روزی با ایشان می رسد  
 ایشان خرم اند چنانچه خدا با ایشان می دهد چنانچه در دیگر آیه فرمود من قوله یرزقون فرحين با  
 انهم المدمن فضله و بعضی دیگر گفتند ارواح ایشان زنده باشند و روزی بر ایشان عرض می  
 کند با او و شبانگاه چنانکه برابر ارواح آنی فرعون آتش عرضه میکنند فی قوله تعالی انما یرزقون  
 علیها غدا و عشیما و علماء محققان بیشتر بر قول اول انداخته و آنکه شیخ عبدالحق دهلوی نوشته

که درین مسئله بچکس از علمای ائمت خلافت نیست و ادش آنست که در حیات جسمانی دنیا و  
 حقیقی بودن برای انبیا بچکس از خلافت نیست نه آنکه در حیات اخروی بودن برای شهیدان کمتر  
 بودن حیات ایشان از حیات انبیا بچکس از خلافت نیست چنانچه معترض فهمیده است و بل نه الا  
 جهل صحیح شیخ عبدالحق محدث در ترجمه مشکوٰۃ بنیدل حدیث ان الله حرم علی الارض اجساد الانبیا  
 می نویسد حیات انبیا متفق علیه است هیچ کس در آن خلافتی نیست حیات جسمانی دنیاوی حقیقی  
 نه حیات معنوی روحانی چنانکه شهید را راسته انتمی و قول حضرت ملاحظه انکار فقها و در کتاب شیخ  
 دعوی بلا دلیل محکم هر چه است بلکه از عبارات مجمع البحار و ما لا بد منه این وهم خود ساقط است و  
 حکم عدم جواز بجا بجا و کنایت در مائتة المسائل اربعین مسائل هر دو بموجب انکار کثیر فقها  
 نه بقول احد و اختصار در نقل از محاسن نقل است و تطوین بیرون از داب محققین و در مقامی  
 که امی قسم شهیدان مختلف قیمة را بجا بجا نزنه نوشته البته توسل را در مائتة المسائل جائز نوشته که  
 در اربعین عدم جواز آن تحریر نموده اما مخالفانم باید در مائتة مسائل برجای مفهون  
 اختلافات متقول کشف الغطاء در ترجمه شیخ عبدالحق عدم جواز استغانت بیان فرموده و در اربعین  
 مسائل بطرز تحقیق بار عایت کلام احدی حال انکار فقها بیان کرده که علی العموم است و آنکه  
 معترض عبارت شرط المستقیم نوشته هر آنکه از حال حضرت خضر و حضرت عمر و غیرها اطلاع می  
 باشد نزدش در آن استبعاد می نیست و در اینجا میسر لانا محمد اسمعیل صاحب اثبات عصمت  
 بصدقت فرموده بلکه میفرماید که محافظت انبیا که مستحکم است بعد یقین هم میرسد مگر نادانان  
 در انبیا عصمت نامند و در غیر ایشان محافظت و این همه تحقیق صوفیه ضایفه سایه است  
 و اشعار بجز ازت عبارت بجزه سخافت نیست که لا ینفخ عجمارت مائتة چنانچه از عبار  
 دیگر کتب فقها که درین جواب ایراد کرده می شود و واضح خواهد گردید انتمی استعجاله محض  
 بی اصل در جواب عجمارت یک کتاب فتنه هم نقل نموده که دعوی از آن واقع گردد عبارات  
 مجمع البحار را که بلفظ انبیا نقل کرده بر چند که جمله تقی عیسی است نه بجملة دعوی از آن نیز خواهد

چه حاصلش اینک نماز خواندن نزد قبور انبیا و اولیا برای عبادت شان و طلب حاجت  
و استعانت از ایشان بالاستقلال نزد کسی چنان نیست چنانچه از تعلیمش ظاهرست و  
این حق است متبیین استحداد همین طرز نوشته اند چنانچه مفصلاً خواهم آمد و این امر از مسئله  
استحداد و مجوسه هیچ تعلق ندارد و نیست در آن عبارت که استحداد و از انبیاء جائز نیست در

همان مجمع البحار در باب السین مع الجیم نوشته و جینزه ماکره من اتحاد المسجد علی القبور  
اراد به تسویه القبور مسجدی ایستای فیہ و قبیل ان یعنی عنده مسجد یصلی فیہ الی القبور و اما

المقبرة الدائرة اذا بنی فیها مسجد لیصلی فیہ فلا بأس لان المقبرة وقف کالمسجد و اما  
اتخاذہ فی جوار صالح لقصد التبرک بالقبور لا للتعظیم له فلا یدخل تحته و اگر چه او صاحب  
مجمع البحار نه آن باشد که گفته بلکه چنانچه مجیب قرار داده است پس در کذب قول او که

نهند الا بجزء عند احد من علماء المسلمین هیچ شک نیست چه جواز استحداد مجوسه از صحابه و تابعین  
و تبع تابعین ائمه مجتهدین و فقها و محدثین متقدمین و متاخرین بخوبی ثابت چنانکه می آید

بلکه می گوئیم که جواز آن نزدیک کس از معتمدین بین المجتهدین تا حال مخالفین ثابت نکرده اند اما  
قول اهل اموال و بدندان میان اعتبار ندارد و علاوه بر آن آنچه مجیب در نامه مسائل نوشته

که این مسئله مختلفه نیست برای تکذیب قول مجمع البحار کافیست و مجمع البحار کتابیست در دست  
حضرت شیخ در فقه و مصنفش شیخ محمد طاهر ساکن پرن گجرات قوم بومره پس آوردن عبارتش

در استثنای او و بخوبی خود چنانچه از عبارات دیگر کتب فقها که درین جمیع اب ایراد کرده می شود  
و اصریح خواهد گردید خالی از رکاکت نیست و همچنان نقل مجیب از تفسیر معالم التنزیل

قول اول الاستحسانه نوع تعدیه مفید مدعی نیست چه استعانت که تعدیهست چیزی دیگر و  
بمحوث عنده امری دیگر شاه عبد الغزیز صاحب در تفسیر غزیری حرز دین ایام کعبه و ایام

نستعین نوشته اند لیکن در اینجا باید دانست که استعانت از غیر برای چیزی که اعتقاد بر آن غیبا باشد  
و اورا منظر عن الاهی نماند حرامست و اگر انتقام محض بجانب حقست و اورا یکی از مظاهر

عون دانسته و نظر بکارخانه حساب و حکمت او در آن نموده بغیر استعانت نظایری نماید و در آن  
 عرفان نخواهد بود و در شرح نیز چنانست در دنیا و اولیا این نوع استعانت بغیر کرده اند و در  
 حقیقت این نوع استعانت بغیر نیست بلکه استعانت بحضرت حق است لا غیر اثری و همچنان نقل  
 حدیث ابن عباس رضی الله عنه از مشکوٰۃ محض محل چنین حدیث در باب توکل و مقصود از آن  
 اعراض از اسباب دنیا و عوائق آن و قطع التفات از حلائق آن که اعلیٰ مرتبه توکل است حسب اینها  
 و در شرح بتوکلون نوشته هر امن صفات الاولیا و المعروضین عن سبب الدیاء و عوالتهم الذین  
 لا یلتصقون الی شیء من عداوتها و ملک و رجة الخواص لا یبلغها غیرهم و اما العوام فرخص لهم فی  
 التذادی و المحاجات و باز گفت الاتری ان الصدیق رضی الله عنه لما قد صدق بحج ماله  
 لم ینکر علیه رسول الله علیه سلم علما منه بثبقت و صبره و ما اتاه الرجل یسئل عن شیء من الایة  
 قال لا املك غیره فصریحیث لو اصابه فقره و قال فیما قال و در تفسیر میگوید  
 فانساه الشیطان انسی یوسف ذکر استعانت بغیره و یؤید قوله علیه السلام رحم الله  
 انسی یوسف لو لم یقل ان ذکرنی عند ربک لالبت فی السجن بعد الخمس الاستعانة بالعباد و  
 كشف الشدائد و ان كانت محذرة فی الجملة لکنها لا یلیق بمنصب الانبیاء و ظاهر است که اگر  
 عمل حدیث نمان باشد که گفتیم پس ان نهی سوالی استعانت بحسب فهم مجیب علی التلاطی است  
 شامل اجبار و اموات را پس بر آنقدر تغییر محل هم در دست نمی شود و الغرض معاملات تکمیل  
 را تعمیم بر عامه نمودن و رخصت را از غیریت نشانحه فتویٰ نوشتن و حلال احرام کردن  
 در دین انداختن است ابن ماجه روایت نموده انه باع ناسا من فقراء المهاجرین علی اولیای  
 یت و اناس شیخ و کان احدیهم یستقل سوطه فینزل عن فرسه فیأخذ و لا یسأل احد او رد  
 شرح نوشته و کان منهم ابو بکر الصدیق كما رو فی الروایات ظاهر است که این بیعت مخصوص  
 بود جماعت خاص حکم شمس علم نیست تعلیم اعلیٰ مرتبه توکل را بر آنهم جواز است نمودن خود را  
 واقفان را و ساختن مستگونی خردان بها و به ضلالت اقتصد و غیر آنچه در کتاب منسوخ

مائمه مسائل از مال بدمنه و شجره الايمان نقل نموده افاده مدعايش نميکند چه از قبر حاجت  
 خواستن و از انبيا و اوليا دعا خوانستن چيزي ديگر و سجداد از انبيا و اوليا هم ي ديگر هم ي  
 بحسب اجمع البحار و شجره الايمان که از کتب فقهاست نقل نموده مگر معتضد را بجهت عتقاد قائل نظر  
 نمی آيد **ک** که زيبند بر در شير چشم چشمه آفتاب را چه گناه و تخصيص استعانت در قول  
 بجمع البحار بقبرينه تعليل به استعانت استقلاليت یکی از معاملات معتضد است ندانسته که استعانت  
 مطلقا سواي ما استعانتی الشرح جواز يا منحصر بذات احد است غير را در آن خلقي نيست و جواز  
 استعانت بچون عهدا بر کراش شرعيات نکرده پس حق نکرده اين استعانت هم از حيث استعانت استعانت استعانت  
 عدم دخول در بنی اتحاد مسجد در جوار صالح بقصد تبرک از کلام صاحب مجمع البحار مفهوم شده آن  
 مقصد جواز استعانت نيست زيرا که تبرک باي معنی است که چون مقابله صالحا جواز اول برکات است  
 لهذا احتیاج نکرده جواز اين مقابله بغير سبب قرب آن مورد برکات خواهد شد نه بمعنی توجه الی القبر  
 للفيض و البرکة و الاستعانت بهما پس مراد اين ظاهر است که اتحاد مسجد جوار صالح بقصد دخول  
 در مورد برکات و مناسک حاتم و داخل تحت اتحاد المسجد علی القبر نيست نه اينکه بقصد توجه  
 و استعانت اتحاد مسجد جوار صالح داخل تحت آن نيست و بويژه در امامي النجیر البحاری نقل آن  
 العيني وهو نقل عن البيضاوی فاما من اتحاد مسجد اني جوار صالح و قصد التبرک بالقرب منه  
 لا فتعظيم له ولا للتوجه اليه فلا يدخل في التوجه المذكور انتهى و جواز استعانت انما موت بقول یکی  
 از صحابه و تابعين و تبع تابعين و ائمه مجتهدين تا حال بيشوت نرسیده چنانچه تحقيق اين چيست  
 می آيد و چون حق غائب نهد او در کتاب مطبوعه مشهور شده که جواز آن نزد يك کس از متقدمين  
 بين جمهور هم تا حال مخالفين ثابت نموده اند انتهى و بعد از آن قول و اما قول اهل اهل و بدمنه همان  
 اعتبار ندارد و انتهى ايماحي لطيف دارد و گالايحي و اختلاف مسئله را و دليل نگذيرت قول صاحب  
 مجمع البحار گردانيدن محض جهالت و قلت بهارت بعلم بلاغت است ندانسته که صاحب کتاب  
 مذکور گویا بعلم متبیین اعتماده و نکرده فرموده هذا يجوز عند احد من علماء المسلمين ای الکاملين فی العلم



مهم و این امر شایع و ذائع است و برخوانندگان علم معانی پوشیده نیست چنانکه گویند  
 زیدن الشجاع ای الکامل فی الشجاعة کانه لا اعتداد بشجاعه غیره کذا فی المطول المحقره  
 و عبارات معالم پیشکام مفید مدعاست زیرا که استعانتی که غیر مستثنی جواز آن از شرح است  
 قسمی است از عبادت و استعانت بمحورث عنهما از شرح مستثنی نشده پس داخل عبادت  
 و آنکه در فتح الغرر استعانت را غیر دور از عرفان نوشته و گفته که انبیا و اولیا این نوع استعانت  
 بنیبر کرده اند مردان از ان استعانت باجاست در حوائج ضروری و آن مستثنی از شرح است  
 یا موانع حدیث ابن عباس بر روایت امام احمد و ترمذی که در اینجا مجیب آورده بود دعای مست  
 تخفیف آن بخواص کار متعرض است که در یکی یکی از شرح حدیث این حدیث را مختص باین اختصاص  
 نگردانند این اعلی مرتبه توکل نیست بلکه ادنی درجه است و آنچه از آنها به جز می بخند و این است  
 و من صبر و انتظر الفرج من الله تعالی بانه عاقدان من جمله الخواص و الاولیاء و من لم یصبر  
 رخص له فی الرقیه و العلاج و الراء که نوعی مخالفت مدعا بود و نقل نموده آن در شرح حدیث  
 دیگر است پس آوردن آن در شرح این حدیث جز خطا و جنون نیست و نمی بینی که صاحب  
 نهایت در علاج و دور رقیه رخصت برای عوام نوشته و در استعانت از اموات رخصت  
 نداده و در تحت همان حدیث که صاحب نهایت مابوالمذکور نوشته امام ابوذر که یا حی نووی  
 در شرح صحیح مسلم نویسد قال المازری احتج بعضهم بدعوی ان التداوی مکروه و معظم العلماء  
 علی خلاف ذلك و احتجوا بالاحادیث الواردة فی منافع الادویه و بانه صلی الله علیه وسلم  
 تداوی باجبار عاتشه عن کثره تداوی به با علم من الاستشفاء بقره فانما ثبت به ارجل ما فی التداوی  
 علی قوم یعتقدون ان الادویه نافعه ببلبغها و لا یفوضون الامار الی الله تعالی و طبیعی هم  
 کلام امام نووی را بعد کلام جزری نقل نموده است و اول حدیثی که مجیب در منع استعانت آورده  
 صراحتاً مختصاً است زیرا که در آن امر است بر رعایت حقوق اراده و تحریر رضای او و آن  
 عوام و خواص همه واجب است حسین بن عبد الله طیبی در شرح مشکوٰۃ می نویسد قوله

احفظ الامری راع حق الله ورضاه وشفاعک ای مقابلهک وخذ الیک والتاء بمل من الله  
کافی تقاة وشمته ای احفظ حق الله تعالی بحفظک المذنب مکاره الدنيا والاخرة انتهى واینچه  
از تفسیر ریاض محمودیت استعانت به عباد در کشف شد اند نقل کرده مراد از ان عباد و اعیان  
اند نه اموات چه استعانتی که حضرت یوسف کرده بود در بند بزه بود نه بزه چنانچه آیه کریمه و قال  
لهذی ظن ان ینال منہا اذ کرنی عند ربک نص صریح است بر ان و استعانت باجیا که در بعضی مورد  
از شارع ثابت شده ازین خبر خارج است پس تخصیص این حدیث بجماعت خواص مجرد دعوی و  
تحکم است و آنکه قوادح استخراة الایمان و ما لا بد منه گفته از قبر حاجت خواستن و از انبیا و اولیا  
و دعا خواستن چیزی دیگر و استمداد از اولیا و انبیا امری دیگر محض غلط است استعانت بهین است  
که از صاحب قبر حاجت خواهند و یاد و خواست دعا از ان کنند و آوردن عبارات فاضله و الله  
بهانی پتی از رسائل دیگر منجی بر عدم تفرقه در معنی ابداد و استمداد است و آنکه از شیخ عبدالحق  
و شیخ الاسلام آورده البته مذہب ایشان بجاز استعانت است و از دیگران که نقل کرده  
از ان بجاز استشفاع بیان حضرت ثابت می شود اولاً آن معتمد علیہ و مفتی بنیست بسبب  
عدم ورود اثری صحیح در ان ثانیاً آنکه نزد بعضی به نظر حیات النبی جائز است که استعانت  
از اجیاد به امور غیر مستحیله در شرع ثابت شده است و چون غیر نبی را چنان مثل نبی نیست  
بند از ایشان استعانت جائز نخواهد بود و نزد مجیب محقق همان بود که نوشته و حکایات خوا  
که نقل کرده این چیزها از حج شرعی نیست و بعضی روایات که از کتب احادیث طبقه را بعد نقل  
نموده اولاً این جهان نیست که در اثبات علمی یا عقیده بآن سند جویند ثانیاً اینچه از ان  
روایات ثابت می شود همین قدر است که بعضی مردم چنین کرده اند و سوامی آنحضرت و خلفا  
را همین فعل کسی حجت نیست کما بین فی اصول الفقه و حدیث اعرابی و روایت استقامی  
شخصی بقبر آنحضرت صلوات الله علیہ حجت بودن ندارد و علاوه ازین خود آنحضرت فعل مستقیم را  
قبح دیده و تعیین فرمود که استشفاع از غیر خواهد باجماله آنچه حضرت درین باب آورده عمل حجت

حجت بودن نمی دارد و استقامت بی شاه عبد العزیز و همی که معترض نقل نمود مبتعارض  
 با استقامت دیگریست که نیز از جناب شاه صاحب است و آن نیز بعضی علای دینی موجود  
 و معتقدی نقل کرده خواهد شد و در آن نشان انکار از تاثیرات ارواح درین عالم است و استقامت یکبارگی  
 نهادن و سوسوی عبدالحی معترض نقل نموده سندان چیست ظاهر از آن جناب نیست کسی دیگر نیست  
 با جناب کرده با و آنکه معترض نوشته که حدیث اعینونی یا عباد الله موقوف نیست بلکه فرمود  
 است بر تو از راز و از عباد الله ایامی موجودین گرفتن تصرف است در معنی و خود برای اثبات  
 این غرض عبارت ملا علی قاری آورده و در آن تصریح است بدانکه از عباد الله ملائکه یا اجنه است  
 یا مجال الغیب همچون به ابدال مرادند نه اموات و نیز نوعیت حدیث بر روایت بزرگواران  
 البته جرح بر روایت ابن سنی مرفوع بودن کن مسطور است و معترض عوی مرفوعیت آن بزرگوار  
 بزرگ کرده پس دلیل مفید مدعایت فقیر گوید که اولاً حدیث مفید استماع از اموات نیست  
 ثانیاً در سند این حدیث بن حسان راوی ضعیف است کما قال الیهیثمی دیگر راوی درین حدیث  
 عقبه بن غزوان مجهول الحال است کما ذکر فی التقریب من کتب اسما و الرجال پس بنا بر بعضی  
 احوال بودن راوی این حدیث قابل اعتماد و احتیاج نیست قال فی فیض القدر شرح جامع  
 الصغیران قد ملائکه فی الارض لیسیمون الحفظه یکتبون ما یقع فی الارض من درق الشجر فاذا  
 احدکم جرحه و احتاج الی عون بشلاة من الارض فلیقل اعینوا عباد الله حکم الله فانه یحیی  
 الله تعالی رواه ابن سنی و الطبرانی من حدیث الحسن بن عمر بن بن حسان عن سعید بن ابی  
 عن قتادة عن ابن بريدة عن ابن مسعود قال ابن حجر حدیث غریب و معروف و قالوا فیه منکر  
 الحدیث و قد تفرد به و فیه النقل عن ابن بريدة و ابن مسعود انتهى و قال الیهیثمی فیه معروف و  
 حسان ضعیف قال و جار فی معناه خبر اخرجه الطبرانی بسند منقطع عن عقبه بن غزوان و  
 اذا اصاب احدکم شیئا و اراد عونا و هو بارض لیس بها انیس فلیقل یا عباد الله اعینونی  
 لیما اتان الله عباد الاثر الام الی آخره ما فی فیض القدر پرورد در میان استماعت و توسل

معنی نفوی نسبت عموم و خصوص من وجه است و باعتبار معنی نفوی نسبت تباین پس ترجمه  
باب تجاری لفظ استعجاب باعتبار معنی اول مستعمل است و آنکه گفته که باین اینها تفارقت  
مرادش علم تفارقت کلی است باعتبار معنی نفوی چون مراحل خدشات مقروض درین تکلم  
طی شده لهذا الآن اقدام درایزاد چند روایات از کتب معتبره ضرورت خاکت است منکرین استخوان  
کاشی عنقریب خارا و مطبوع طبع گردد در مدارج العالمین می نویسد من اقباح العقائد طلبه حاجه  
من المذنبی والاستعجاب بهم فان المیتة لا یملک بنفسه لفقار ولا ضرر او هو اوحج الناس الی الایجاب  
للذعاب والاستعجاب والصدقة علی نهر الشریعة انتهى سید علی بن سید منصور دولت آبادی در تاج المرام  
لکفته قال الشيخ الامام الاجل ابو صالح محمد بن ابراهیم شیرازی یاتبع فی بلاد الحجاز من خویش  
البسط و ضرب الخيام عند مقبره الاولیاء و الکرام و العوام یستهدون بهم و یخشعون و یترقبون الیهم  
فکلما بکروه و المکره اقرب الی الحرم النبوی و در کاشف الاسرار در مقصد ثانی می نویسد قال الشيخ  
الامام علی بن ابی اسحاق بن منصور النیشابوری لما یجوز ان یدور الرجل حول ضريح الاولیاء  
الکرام تقرب الیهم و لا یمس القبر و لا یقید و الاستعجاب بهم غیر مستحسنه بالاجماع انتهى ابو بکر بن ابی شیبہ  
در مصنف خود نوشته حدیث ازید بن حباب حدیث جعفر بن ابی ابراهیم من ولد ذی الجناحین قال  
حدیثی علی بن عمر عن ابیہ عن علی بن حسین انه رأى رجلا یحیی الی فرجة كانت عند قبر النبی صلیع  
فیدخل فیها فیدعوه فراه فقال الا احدثک بحدیث سمعته عن ابی عن جدی عن رسول اللہ صلیع  
قال لا تحییوا قبری عید و اولیوکم قبور او صلوا علی فان صلواتکم و تسلیبکم تبلغنی حیث کنتم و لا  
ابوالعباس احمد بن محمد بن محمد بن عبد السلام در کتاب خود نوشته ان علی بن الحسین بن علی بن  
ابیطالب یفرأ لی رجلا یحیی الی فرجة كانت عند قبر النبی صلیع فیدخل فیها فیدعوه فراه فانه  
فقال الا احدثک بحدیث سمعته من ابی عن جدی عن رسول اللہ صلیع قال لا تحییوا قبری عید  
و اولیوکم قبور افان تسلیبکم تبلغنی انما کنتم انتهى و ابو جمال اورمیس بن ابراهیم بن عیاض  
در باب کبیر در آخر باب الادب می نویسد رایث الشیخ الامام الاجل ابوالعباس منصور بن

سى البخارى فى مقبرة سيدى محمد عبد القادر الجيلانى طالب الهدى رضى الله عنه  
 ويقبل الارض بمقد السيد طالب بنجور وقرى اسيدى خنيدى الى حفرة المدعى فى  
 الشيخ من بين يديه فقال الرجل بايها الشيخ السلام عليك فرد السلام فقال لك  
 مبتدع قولوا فعلنا ما تم لك هذا لا يروى من اصحابنا صلى الله عليه وسلم واما نعلمك  
 يقبل الارض اقرب الى السجدة قبيح فقلت الكفر ان كانت السجدة على وجه التحية فقال انما  
 على وجه العبادة فلا شك انها كفروان كانت على وجه التحية لا يكفر ولكن يصير تركها الكفرة  
 انتهى ودرزاتى فى تحقيق الذايى نوسيد رضى الامام ابو حنيفة من ياتى القبور بالصلوات  
 فيسلم ويخاطب ويتركله ويقول يا اهل القبور بل لكم من خير بل عندكم من اثر انى ايتكم و  
 نادى بكم من شهيد وليس سواى منكم الا الدعاء فهل دريتم ام غفتم فسمع ابو حنيفة يقول يا اهل  
 بهم فقال بل اجابوا لك قال لا فقال له سخفا لك وترت يدك كيف تكلم اجابوا  
 يستطيعون جوابا ولا يليكون شيئا ولا يسمعون صوتا وقروا واما انت بسمع من فى الجور  
 انتهى ودرج باس الطالبين نوسيد من القيلح طلب حاجه من الموتى والاستعانة  
 بهم والتوجه اليهم ليشفعوا انتهى شيخ عيسى بن قاسم سندهى ورفقيه المرام نوسيد الجوز  
 الاستعانة باهل القبور وعليه الجمهور انتهى ملا عبد الله سمرقندى هم عشره على قارى  
 ورنج السنه نوسيد حرم الاستعداد بالقبور بكثير من القصور انتهى قاضى عبد الرحمن صاحب  
 تفسير فتح الرحمن هم عشره صاحب هدايه در احوال الاثره نوسيد وكبره الاستعانة  
 بالموتى انتهى ابو العلاء اسمعيل قرشى ودر وصف الهدايه نوسيد لا يجوز الاستعانة بالانبياء  
 والصلوات بعد موتهم انتهى ودر نافع السليين نوسيد كبره الانتفاع بالمقبرة انتهى ومطاب  
 الموتى نوسيد كبره الانتفاع بالقبور انتهى شيخ عبد الحى دهاجى ودر جناب القدره نوسيد  
 وبار الجوز نوسيد ابو محمد مالكى كبره الانتفاع بميت بدعت مسك بلور در زيارت سلفه  
 سار الله عليه وسلم انتهى شاه عبد العزيز دهاجى ودر جواب كبره انتفاع كبره بعضى مردم ودر جواز ودر

جواز استغاثت از او بیاورند چه مرده کرده بود ندانم نویسد در شرع شریف انسان مجرب و  
 شیاطین را روح ثابت کرده اند و گاه آنها تدبیر بدان خود و احساس حرکات اراده است  
 و تصرفات شایان آنهاست خواه پاک باشند خواه ناپاک آری ارواح جن را نسبت به ارواح  
 انسانی تصرفات خارقه العاده مثل طی المسافه الکثیره فی الدرة النظیفة و حل الاتقال النفسیة  
 و الدخول فی جوف الانسان و همچنین ارواح شیاطین را تصرفات عجیبه داده اند مثل القهای و دوس و خطرات  
 در دل و تشکل با تشکل مختلفه و تحریف در منام و علی هذا القیاس تدبیر امور عالم چیزی دیگر است  
 خلقت و بگزینای کرده که ملائکه آنرا گویند و تدبیر امور عالم موکول با ایشان است لیکن نه بالکلیه

بلکه به تبعیت محض لا یعصون الا امرهم و یفعلون ما یأمرون و ما یمنزل الایام ربک له  
 یامین ایدینا و ما خلقنا و اینها بمنزله قوی بنزیه اند که تابع نفس ناطقه می باشند و ارواح دیگر برای افلاک  
 و کواکب یا ارواح مطلقه که آنها را سائر و دایر گویند ثابت نفرموده اند آری افلاک را و کواکب و  
 بلکه مجال بیچار را ملائکه تعیین فرموده اند مثل ملک البحال و الحار و فلسفی مشربان از اثبات  
 ملائکه غافل اند و نفوس ثابت می کنند و کسانیکه در بیان شرع و فلسفه جمع کرده اند هر دو ثابت  
 میکنند نفوس ارواح می نامند و ملائکه را ملائکه عبارت تفصیح کسیر را از سابق تحریر باید کرد  
 تا واضح شود که مراد از ارواح شریفه عالیه ملائکه مقربین اند یا نفوس فلیکیه و کواکبیه و ارواحیکه از ابدان  
 مفارق شده اند و تاثیر آنها در عالم اصلا در شرع نیانیده هم باعتبار فلسفه تاثیر آنها در عالم  
 اصلا درونی آید زیرا که فلاسفه ارواح مفارقه را یا مشغول ببلذات روحانی میدانند یا در قیام  
 روحانی آنها تصرف در امور عالم بجایس آنچه مذکور شد خلاصه اش آنکه از حدیث ابن عباس  
 قول حسین بن علی که در مصنف ابن ابی شیبیه و کتاب ابی العباس احمد بن محمد الحلیم مذکور است  
 و قول امام اچینفیه کوفی و ابیام ابی القاسم منصور بن علی بخاری و شیخ علی بن اسحاق غنی

و امام ابیصاح محمد بن ابراهیم شیرازی و کلام محی السنه نفوی و ابن طاهر صاحب مجمع البحار و  
 سید محمد الصبور دولت ابروی و ابو کمال ادریس بن ابراهیم بن عیاض و عیسی بن

تا هم سندی و عبد السمیع فی وقاضی عبدالرحمان هم عصر صاحب هدایه و ابوالعلاء  
 اسمعیل قرشی و ابوجعفر مالکی و قاضی شاد المد پانی تری و مولانا شاه عبد الغزیز دهلوی و کتاب  
 شجره الایمان و مدارج العالمین کاشف الاسرار و غرائب فی تحقیق الالهیة و بحال الطالین  
 و نافع المسلمین مطالب المؤمنین بخوبی ثابت شده که استعانت از مردگان بهنجی که باشد  
 مکروه و بدعت است پس خلاف تصریح این قدر علماء و اعلام و فضلاء فی قوی الاحتشام  
 فتوی بر جواز آن دادن از اوصی فهم و فرستاد و ارباب عقل و کفایت غایت بعید و زمان  
 غریب است اکنون باید دانست که ندای ارواح مقدره از مقام غیر قبر و قسمت عاشقانه و  
 استمدادی اول جائز است چه درین مذا اجماع مناوی مقصود نبود بلکه از قبیل التمیصیح باشد  
 اسی نسیم بحر آرا مگر یار گنج است و قسم ثانی غیر جائز است بلکه اگر گمان حضور ارواح  
 باشد از قبیل شرکی است در صفت مخصوصه جناب باری چه حضور در اکنه تنخالفه با اتحاد و زبانه  
 صفات خاصه حضرت جبل غلاست و آنچه چهره حال عوام درین زمانه می کنند ندای استمدادی

بهین گمان می کنند در تفسیر کبری و نیش پوری مرقوم است العلم المحیط لیس الاله تعالی  
 اتهمی و در فتاوی بزراری می نویسد من قال ان ارواح المشائخ کما حاضرة و تعلم بکفر اتهمی  
 و ملا حسین ختیار در مفتاح القلوب می نویسد و از کلمات کفر است ند کردن اموات غالباً  
 را بگمان آنکه حاضر اند مثل رسول الله بعد القادر و مانند آن اتهمی و قاضی شاد المد پانی  
 در ترجمه فارسی کتاب ارشاد الطالبین کعبی است می نویسد نه عبارته میسند چنان می گویند  
 که شیخ عبد القادر جیلانی شیا مد یا خواجه شمس الدین ترک پانی پی شبیا مد جاگز  
 و اگر گوید یا الهی بجزمت خواجه شمس الدین ترک پانی پی حاجت من رواکن مضایقه ندارد  
 حقیقتی می فرماید و الذین تدعون من دون الله عباد و امثالکم یعنی از کسانی که شما دعا  
 میخوانید بسوا می ندانند آنها بندگان مانند شما اند آنها را چه قدرت است که حاجت کسی برین  
 اگر کسی گوید که این در حق کفار است که بتان ایاد میگردند گفته شود که لفظ عام است و علم

لفظ معتبرست نه خصوص محل و آنچه در حدیث آمده که ذکر الانبیاء من العبادة و ذکر  
 الصالحین کفارة و ذکر الموت صدقه و ذکر القبر یقرکم من الجنة رواه صاحب سند الفردوس  
 بسند ضعیف عن معاذ و ذکر علی عبادة رواه صاحب سند الفردوس عن عائشة بسند ضعیف  
 اینین ذکر ذکر علو منزلت شان و ذکر احوال و اخلاق میرت ایشان که ائمه اکتسابان و از مخ  
 اوضاع شان بقتاب نمایند مگر آنکه ذکر محمد رسول الله با ذکر خدا تعالی در اذان واجبست  
 و تشهد و مانند آن عبادتست لقوله تعالی و رفعا لک ذکرک لیس اگر لا اله الا الله  
 محمد رسول الله گوید و با وضعم کند علی ولی الدیة ابو بکر ولی الله بد گفته شود و ذکر محمد رسول  
 هم بر وجهی که در شرع وارد نشده است چنانچه کسی بطور وظیفه یا محمد یا محمد یا محمد گفته باشد روا  
 نباشد انتهی و قاضی حمید الدین ناگوری در توضیح می نویسد منهم الذین یدعون الانبیاء  
 بالاولیاء یعنی الخوارج و المصائب باعتبار اذان ابو اجم حاضره تسبیح الله و تعلم الخوارج  
 و ذلک شرک صیغ و جهل صیغ صحیح قال الله تعالی و من اضل ممن یدعون دون الله الالهة انتم  
 و خاتم المحدثین مولانا شاه عبدالعزیز دهلوی در فتح العزیز تحت آیه کریمه و رتل القرآن تزیلا  
 می فرماید درین نوع تقرب مقرب الیه را دو چیز می باید اول اطاعت علی با ذکر قلبیه و سینه دارین  
 با وصف مخالفان اکنده از منته مدد که و السنة با ذکر قلبی لسانی بر ذکر را معام کند و دوم فوت  
 نزدیک شدن در مدد که او در آمدن و آنرا بر کردن و حکم صفت او پیدا کردن که در عرف  
 شرع آنرا او تو بقدرتی و نزول و قرب خوانند و این بر دو صفت خاصه ذات پاک او تعالی است  
 هیچ مخلوق حاصل نیست آدمی گفته در حق بعضی از معبودان و بعضی سپریشان از زندقه  
 مسدودین حق پیران خود امر اول را ثابت می کنند و در وقت احتیاج همین اعتقادها آنها  
 استعانت می نمایند اما مظهر نمی یابند و در حقیقت در اشتباه واقع شده اند که بیان آن  
 اشتباه درین مقام جنبی است و نیز تحت همین آیهست فرماید که مخلوقات بر چند روحانیات  
 باشند اذل علم محیطند ازند که بر ذکر بر ذکر مطاع شوند و دوم سننیلای دایمی بر روح ذکر کنی



توانند کرد انتهى در قاضی خان در شرط الف کاح می نویسد رجل تزوج المرأة بشهادة المدعو  
رسوله کان باطلا لقوله صلح لا نکاح الا بالشهود فکل نکاح یکون بشهادة المدعو ورسوله فهو  
فی الشرع لغو وبعینهم جبار وذلک کفر لانه یعقدا ان الرسول صلحهم لعلم الغیب و هو کفر حق  
و در مختار الفادی می نویسد فی البدیعی لو تزوج امرأة بشهادة المدعو ورسوله لا یجوز النکاح  
وقال الشیخ الامام ابو القاسم الصفار بذ الکفر محض لانه اعتقد ان رسول الله صلحهم لعلم الغیب انتهى  
و در بحر الرائق مرقوم است لو تزوج بشهادة المدعو ورسوله لا ینعقد النکاح و یکفر لا اعتقاد ان  
ابنی صلحهم لعلم الغیب انتهى در بعضین در عینی نعم المکبری و تحبب القلوب و عقائد سنیة و قرآنیة  
از رساله اسرار الحجة مستفاد است ندای عاشقان است نه ندای استمدادی پس از آن سخن فیه  
نباشد و آنچه از قاضی خیزیه جواز گفتن آمد در فی یا شیخ عبد القادر جیلانی شیخ الاسلام  
گفتند اولاجواز از ان مستفاد نیست ثانیاً مراد از ان عند القبرست نه مطلقاً ثالثاً ما را قاضی و می  
را ترجیح دادن بر دیگر کتب چه ضرورت بلکه ترجیح و اولی درین باب کتب دیگرند چه تجویز صحت  
قنای بی دلیل است و تاویل احدی دلیل مستلزم بطلان ثانیاً عا نیاشد و وجود ندای غائب  
بطور استعانت مرجح کفرست کما لا یجفی و توجیه تکفیر قابل یا شیخ عبد القادر جیلانی شیخ الاسلام  
مطرح مکن است که همیشه متوسل الیه اعلی باشد و متوسل باونی و در اینجا متوسل به خدا تعالی  
ست پس تحقیقش لازم آید و آن کفرست صریح مگر نزد بعضی ازین وجه تکفیر مرجح است  
اوج آن است که درین صورت خشیت کفریشکست و در مختاری نویسد که ذوق اولی شای  
مد قبل بکفر و یا حاضر یا ناظر نیست بکفر انتهى در در طواع الانوار نوشته اند البیت مجموع من  
بتین حدیث الشارح لفظ کل آنها و یا شمس من قال شیئاً مد بعض بکفر است و تحقیقی  
علیه الکفر بعض بقید کفر و یا حاضر یا ناظر نیست قولاً عن المد کفر و تحقیق و در راه و  
حائز ان انما ظم ذکر خلاف فی مسائیر من قال شیئاً مد بعضهم جز مواج الکفر و بعضهم تارة  
بیشتر جلیله الکفر و قد علمت ان الراسح عدم الکفر انتهى و در بیان البین می نویسد

درین مقام مزله الاقدام بسیاری افتاده اند و در شایع و مشهور فرقی نکرده اند و میگویند  
 یا شیخ عبد القادر جیلانی شیخا لدینی امی پیر عبد القادر ساکن جیلان از برای خدا چیزی  
 بده درین کلام خدا را شفیع گردانیده اند و حضرت شیخ را دهنده و حقیقت بالعکس معنی  
 مردی از اعراب نزد حضرت صلح آمده عرض کرد یا رسول الله خدا را به پیش تو شفیع آورده  
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم را بسبب چهره مبارک سزخ شد و فرمود خدا بزرگ ترست از آنکه  
 پیش احدی شفیع آورده شود ازینجا دریافت شد که بواسطه خدا از مخلوق حاجت خواستن  
 خصوص از عالمیان غیب گویان خدا را پیچاره دانستن و مخلوق را و انا و تو انا پیوند  
 معاذ الله من ذلک انتهى و نه اینکه در قصیده شاه ولی الله محدث دوازدهم است  
 است برای نبی بزرگ و کما یشهد به قوله و صلی علیک الله یا خیر خلقه و این جائزست و آنکه از  
 شرح ملا علی قاری مقوله قاضی نقل نموده آنرا بر روایات معتبره برگزیده موافقتی نیست بلکه گفت  
 صحیح با حدیث صحیح دارد و قوی که چنین باشد و محض ناشی از واهمه باشد ماقول الاعتبار است  
 مقام غور است چون حال مملو و سلام نسبت آن حضرت چنان باشد که از بعد نشوند مگر  
 بواسطه ملائکه حال نه است و ادوی نسبت غیر آنحضرت چگونه زیاد از آن متصور بود و ابو بکر

بن حسین نهی در شعب الایمان از ابو بکر بره رضی الله عنه روایت می کند که قال قال رسول  
 الله صلعم من صلی علی عند قبری سمعته و من صلی علی نایا ابلقته و ابن حجر مکی در شرح غیر

می فرماید او اصحابی و سلم علیه عند قبره سمعته سماعا حقیقیا و برود علیه من غیر سماعه و ان صلی  
 و سلم علیه من بعد لا یسمع الا بواسطه تیدل علیه احادیث کثیره انتهى و شیخ عبد الرحمن  
 محدث دلبوسی در ترجمه مشکوٰۃ می نویسد سخن در این مانند این افضلیت رد سلام از آن  
 حضرت صلعم مخصوص حق زائران قبر شریف اوست صلی الله علیه و سلم داخل در مجلس  
 سلام گوید یا عام است مر بر کسی را که سلام فرستد چنانکه در شهید و غیران و ظاهر نیز  
 است الا آنکه سلام زائران بنفسش این خودی و بواسطه سماع فرمایند و بر سلام نمانند

و دیگران بر ساطت ملائکه سپاسین بود انتهی و اولکه از عبارت مرقات سماع سائر اهل  
 سلام و کلام بر دعوض اعمال اقارب بر آنها در بعض ایام آرزو باشد انکه مراد از سلام و کلام  
 سلام و کلام زائران است نه دیگران و اعمال اقارب در بعض ایام پیش ایشان معروف نم  
 شوند مگر بطرز اجمال و آن اقاده مطلوب معترض نمی کند و علاوه بر این حدیث معروف است  
 اقارب محدثین را بسیار کلام است که در مقام خود مصرح و مبین نه فافهم و الا کلام با کمال از حدیث  
 ابوهریره و تفسیر کبیر و تفسیر شیبلی پوری و فتاوی برزیه و تحف القضاوی و عالمگیری و کتب  
 و عقاید سنیة بجز رائق و معنی شرح کترو کلام قاضی خان و امام زاهد صغار که اختص خود را  
 تلقین محدود و بدون ایشان از طبقه ثانیه و مجتهدین فی المسائل گذشته است و قاضی حمید  
 ناگوری و ملا حسین جبار و ابن حجر مکی و شیخ عبدالحق دهلوی و قاضی شام و المدنی بی  
 و مولانا شاه عبدالعزیز دهلوی بخوبی ثابت شده که نه اغیر خدا از امکانه بعیده ناجائز است بلکه در  
 صورت کفر و شرک و چیز از در تحت و طوائع الاوار و ارشاد و الطایرین و بلایح المبین و اوضاع گشت که  
 شایسته گفتن نزد بعضی کفر است و نزد بعضی حشیت کفر نیست تجویز چنین امور جز معترض کار احد  
 نیست سوره ال ساعت موتی کلام اجیاد شرع جائز است یا گناه کدام گناه حرام است  
 عادت و تکیه کلام سائل نیست که در هر جامی پرسد جائز است یا گناه کدام گناه و بنا بر تکیه کلام  
 نمودن بجای نیزی پرسد که جائز است یا گناه و الا این مقام پرسیدن بدین عبارت نمی نبرد  
 زیرا که جواز و گناه در افعال و اعمال میشود و این متعلق با جواز است که این عمل ثابت است یا  
 پس جواب این است که نزد اکثر خفیه ساعت موتی ثابت نیست چنانکه از کتاب کافی  
 شرح وافی و فتح القدر بر ما مشیه هدایه مسرحت و اشارت که قریب به تصریح است و از مبتدیان  
 شرح کترو کتفایه شرح هدایه معلوم میشود چنانچه عبارات آنها مرقوم میشود و در هر کتب هم  
 موجود بنا بر مثال عبارات بر نقل عبارات این شیخ کتب اکتفا نموده شده فی الکافی شرح کترو  
 فی بیان کلام البین فی الشریع و القتل بر غیر ذلک بر جل تعالی ان فرستیک او کسوتک کلامک

او دخلت عليك او قال لامرأة وطيتك او قبلك فجدد حرمته بقيد بالحياة حتى لو فعل به  
 الاشياء بعد الموت لا يجت لان الضرب اسم لفعل مو لم والميت لا يتالم لضرب نبي اوم  
 وانما ذلك ما يتقويه الله تعالى كما في عذاب القبر فانه ثابت عند اهل السنة وان اختلفوا فيها  
 بينهم فقال بعضهم فومن باصل العذاب ونسكت عن الكيفية وان الواجب علينا التصديق ما  
 ورد به السنة وهو التعذيب بعد الموت فنؤمن به ولا نشغل بكيفية وعند العامة يوضع فيه  
 الحيوة بقدر ما يتالم لا الحيوة المطلقة وقيل يوضع فيه الحيوة من كل وجه ومعنى كسوتك ملكك  
 عند الاطلاق يقال كسى الامير فلانا اى ملكه وهو المراد بقوله تعالى وكسوتهم والملك  
 الميت لا يتحقق لان الموت ينافى الملك فلان ينافى ابته او اولى الا ان يزعموا  
 يصدق لان فيه تدبير او قيل ان كانت يمينه بالفارسية يجت لان يرد به الالباس  
 والمقصود من الكلام الالفهام وذا بالاسماع وذا لا يتحقق بعد الموت قال الله تعالى انك  
 لا تسمع الموتى فان قيل وحي ان قلبي يدبر من المشرق كمن لا القوا في القليب قام رسول الله  
 صلى الله عليه وسلم على راس القليب فقال بل وجدتم ما وعدكم حقا فقال عمر رضه انكلم الجحش  
 فقال انتم باسمع من هؤلاء قلنا غير ثابت فانه لا يبلغ هذا الحديث عاشره رضى الله عنها فاست  
 كذبتهم على رسول الله صلى الله عليه وسلم قال الله تعالى انك لا تسمع الموتى وقال الله تعالى  
 يا امة اسمع من فى القبور على انه عليه الصلوة والسلام كان مخصوصا به والغرض من الدخول  
 عليه الصلاة والسلام او امانته تخبيره او زيادته ولا يتحقق الكل بعد الموت لانه لا يزار الميت وانما  
 يزار قبره قال النبيكم من زيارة القبور فزوروها ولان الميت كالغائب من طان باب  
 رجل لم يعد زيارته فهمنا اولى والغرض من الوطى بالتقبيل قضاء الشهوة وذا لا يتحقق بعد  
 الموت انتهى وفي فتح القدير من باب اليمين في الضرب والتقبل وغير ذلك قوله وكذلك  
 الكلام يعنى اذا اختلف لا يكلمه الله تعالى على الحيوة فلو كان بعد موته لا يجت لان المقصود منه الالفهام  
 والموت ينافيه لانه لا يسمع فلا يعيهم واود انه عليه السلام قال لا يلى قبائب بده بل وجدتم ما

ودر کرم حق تعالی عرآنکلم المیتا یا رسول الله فقال علیه الصلوة والسلام والحمد لله  
 بیده ما انتم باسمع من هؤلاء الا قول منهم واجيب بانه غیر ثابت یعنی من جهت المعنی والا  
 فهی العیج وذلك بسبب ان عائشة رضی الله عنهما روتہ بقوله تعالی تو ماتت بمسمع  
 من فی القبور وانک لا تسمع الموتی وبانه قاله علی وجہ الموعظة للاجاء والا فبمالموتی  
 کاروی عن علی رضی الله عنه انه قال السلام علیکم دار قوم موئین اما نساءکم فکلمت  
 واما اموالکم فقسمت واما دورکم فقد سکنت فهذا خبر کرم عندنا فاخبرنا عندکم وبانه غیر  
 باولک تضعیف المحقق علیهم لکن بقی انه روی انه علیه السلام قال ان المیتا یسمع خلق  
 تعالیهم اذا انصرفوا ولینظر فی کتاب الجنائز من هذا الشرح انتهى بالیض فی قبح التقدیر فی کتاب  
 اجماعنا فیما عند اکثر مشائخنا وهو ان المیت لا یسمع عندهم علی ما صرحوا به فی کتاب الایان  
 فی باب الیمین بالغرب لرحلت لا یکلم فیکلم میتا لا یحیث لانها متعقد علی ما حیث یفهم والمیت لیس  
 لک لعدم السماع وادرد قوله علیه السلام فی اهل القلیب ما انتم باسمع لاقول منهم واجابوا  
 تارة بانه مردود من عائشة رضی الله عنها قالت کیف یقول علیه السلام ذلك والله تعالی  
 یقول واما انت بمسمع من فی القبور وانک لا تسمع الموتی وتارذ بان تلک اخبار یمینة علیه  
 الصلوة والسلام معجزة ذریة حسرة وبانه من ضرب النسل کما قال علی رضی الله عنه و  
 یسل علیهم ما فی مسلم ان المیتا یسمع قرع فعالم اذا انصرفوا اللهم الا ان یتسوا ذلک ما اول  
 الوضع فی القبر مقدرة بالسؤال جبا منه رین الایمن فانها تفتید ان تحقیق عدم سماعهم فانه  
 تعالی شبه الکفار بالموتی لعدم افادة بعد سماعهم وهو قرع عدم سماع الموتی استتمه  
 و فی العینی شرح الکنز عبارتہ هكذا الیمین فی الضرب والقفل وغیر ذلک ولو قال رجل ان  
 ضربتک فعددی حروان کسوتک فعلی کذا وان کللتک فامرأتی طالق وان جملت  
 بلیک فامتی حرة فقیمة یمینة بالبحیة امی بحیوة النخاطب حتی لو فعل به ذلک الاشباہ  
 و نه النخاطب لا یحیث لان هذه الاشیا لا یحقق فی المیت لان الضرب الیقاع الم

وبعد الموت لا يتصور ومن يندب في القبر لوضع فيه الحيوة على الصحيح وان اختلفوا في كسبتها  
 الى ان قال الكلام للافهام فلا يتحقق في الميت فان قلت قال النبي صلى الله عليه  
 وسلم قتلى بدر من المشركين بل وجدتم ما وعد ربكم حقا فقلت لفته عائشة رضي الله عنها  
 قالت قال الله تعالى انك لا تسمع الموتى وما انت تسمع من في القبور ولكن ثبت فهو  
 يخص بالنبي صلى الله عليه وسلم ويجوز ان يكون ذلك لوعظ الاجراء لا على سبيل الخطاب  
 للموتى انتهى وفي المستخلص من الكثرة لو قال ان كلمتك بعد صدى حركه بعد موتة لا يجتهد  
 لان المقصود من الكلام الافهام وذا لا يتحقق في الميت فان قيل قد روى ان النبي صلى  
 الله عليه وسلم قد كلم اصحاب القليب من اهل البدر من الكفار حين القايم في القايم قام  
 على رأس القليب وقال عليه السلام بل وجدتم ما وعد ربكم حقا فقال عمر انك لم تكلم بالميت يا رسول  
 الله فقال عليه الصلوة والسلام ما تعلم باسمع من هؤلاء قلنا هذه غير ثابت فقوله تعالى انك لا تسمع  
 الموتى وقوله وما انت تسمع من في القبور وان ثبت فهو معجزة لرسول الله صلى الله عليه وسلم  
 وقيل بل المقصود من ذلك وعظ الاجراء لا افهام الموتى انتهى وفي الكفاية شرح الهداية  
 قوله وكذلك الكلام بان حلف لا يكلم فلانا ولا يدخل دار فلان لان المقصود من الكلام  
 الافهام وذا بالاسماع وذا لا يتحقق بعد الموت فان قيل روى ان قتلى بدر من المشركين لا  
 القوا في القليب قام رسول الله صلى الله عليه وسلم برأس القليب وقال بل وجدتم ما وعد ربكم حقا  
 قال انك لم تكلم الميت يا رسول الله فقال ما اتمم باسمع من هؤلاء قلنا غير ثابت فانه لما بلغ  
 هذا الحديث عائشة رضي الله عنها قالت قال الله تعالى انك لا تسمع الموتى وما انت  
 تسمع من القبور ثم لوجه كان ذلك معجزة لرسول الله صلى الله عليه وسلم وقيل المقصود بذلك  
 وعظ الاجراء لا افهام الموتى ولطيفه ما روى ان ابن عباس رضي الله عنه كان اذا القى الخطاب  
 قال اللهم صل على من في القبور ثم لوجه كان ذلك معجزة لرسول الله صلى الله عليه وسلم وقيل المقصود بذلك  
 ما حكته في خبركم عنكم في قوله من في القبور وما انت تسمع من القبور وما انت تسمع من القبور وما انت تسمع من القبور

لا سے سبیل الخشاب باجمادات والموتی بزار قبره لا یولان من طاف  
 بباب امیر لم یقید زائر الہندی معاً لطلحہ بحیب نہ نقل عبارات طویلیہ مقالطیر راخوب من  
 وادہ کہ ازین قدر کتب ثابت است حالانکہ از چہار بیج کتاب حکم اکثر حقیقہ بمعنی مترجم بحیب  
 ثابت معنی شود چہ کثرت اضافی را ہم حد سیت طویل و غرض مگر آنکہ از کثرت فی نفسہ ارادہ کند  
 وان مفید نیست و درین کتب مذکورہ بیج ایمنی نیست کہ این مذہب اکثر حقیقہ است بلکہ غیب  
 بودن کتاب ہم ثابت نیگردد و بلکہ از بعضی آنها صحت و افصح کہ نزد صاحب کتاب آن  
 صحیح نیست و تذکرہ آن در ضمن ہمدلال بر عدم حتمت بطریق بحث واقع گردیدہ و در حقیقت این  
 مسئلہ از علم فقہ ہم نیست چنانچہ بحیب نیز در شیخ اقرار نمودہ و مادہ تغلیطہ علوم کہ عبارت قح القی  
 ست اگر از ہر چنان طریقہ متضمنہ خود از اول تا آخر مطابق اصل نقل میکرد تا نفسا و مقالطیر را  
 حال تمام عبارت قح القدر را اول باید دید در کتاب الایمان قح القدر در عبارت منقولہ بحیب  
 ہم حوالہ کتاب البخاری مستور است بجات آن این است و اما التلقین بعد الموت وہی فی خبر

فقیل یفعل لثقیقہ مارویا و نسب الی اہل السنۃ و الجماعہ و خلافہ الی المعز لہ و قیل لا یجوز

ولا ینہی عنہ و یقول یا فلان بن فلان اذکرو نیک الذی کنت علیہ فی دار الدنیا شہادۃ

ان لا الہ الا اللہ وان محمد رسول اللہ ولا شک ان الاقوال لا یجوز اخر اجہ عن حقیقہ الایمان

فی حیب نعینہ و ما فی الکافی من انہ انکان مات مسلماً ثم یخرج الیہ بعد الموت والالام یفید بکرم علیہ

الصاریف یعنی ان المقصود منہ التذکر فی وقت تعرض الشیطان ہذا لا یفید بعد الموت و قد

بشقی الاول والاحتیاج الیہ فی حق تذکر لتثبیت الجنان عند السؤال ففی القائدہ مطابقت

ممنوع نعم الفائدة الاصلیة منتفیة و عندی ان منی از کتاب ہذا البخاری ہا چند اکثر شایع

ہو ان الیست لا ینصح عند عم علی باصر حوائی کتاب الایمان فی باب الیمین فی الخبر یختلف

لا یکلم تکلمتیا لا یحیث لانہا یعقد علی باجست فہم و الیسیت بیس کذلک اعدم السواغ  
 اور و قولہ علیہ السلام فی اہل القلیب بالانجم باسبح لا اقول ہم و اجابوا امارۃ بانہ مردود

من عايشه رضی الله عنها قالت كيف يقول عليه السلام ذلك والله تعالى يقول وما  
 انت لمسمع من في القبور وانك لا تسمع الموتى وتارة بان تلك خصوصية له عليه السلام محجزة  
 وزيادة حسرة على الكافرين وتارة بانه من ضرب المثل كما قال علي رضي الله عنه في مثل  
 عليهم في مسلم ان الميت لمسمع قرع نعالهم اذا انصرفوا اللهم الا ان يحضروا ذلك باول قول  
 في القبر مقدمه للسؤال جمعا بينه وبين الاليتين فانها تضيدان بتحقيق عدم سماعهم فانه نقا  
 شبه الكفار بالموتى لا فائدة بعد سماعهم وهو فرغ عدم سماع الموتى الا انه على هذا ينبغي  
 التلقين بعد الموت لانه يكون حين ارجاع الروح فيكون له لفظ موتكم في حقيقة وهو  
 قول طائفة من المشايخ او هو مجاز باعتبار ما كان نظرا الى انه الآن حي او ليس معنى  
 الحي الا معنى في بدنه الروح وعلى كل حال يحتاج الى دليل اخر في التلقين حاله الاحتضار  
 او لا يراد المعنى الحقيقي والمجازي معا ولا مجازيان وليس يظهر معنى لعجم الحقيقي والمجازي  
 يعتبر مستغرابه ليكون من عموم المجاز وشرط استعماله فيها ان لا يتقصدوا انتهى حاصله  
 ايكة تلقين بعد موت گفته شده كه بايد كرد بنا بر حديث لقبوا بمتا كما چه موتى در حقيقت بعد  
 موت است و نسبت کرده شد اين ندرت باهل سنت جماعت و خلاف آن بسوى معتزله و  
 گفته شده كه نه امر كرده شود بان دنه بنى كرده شود و از ان وشك نيست كه از لفظ معنى حقيقه  
 نگر تلقين با دليل جازم نيست و معنى حقيقى نيست بلكه بعد موت پس همان تلقين يعنى مانعى  
 از اراده معنى حقيقى در بينى نيست و آنچه در كافي نوشته كه اگر مسلمان مرد بعد از حاجت تلقين  
 نيست و گرنه مفيد نيست پس اينست كه صارت از معنى حقيقى شده يعنى عرض از تلقين  
 بعد موتى تذكر نيست در وقت تعرض شيطان و اين بعد موت مفيد نيست كه مسلمان  
 حاجت نيست و غير مسلمان را فائده نيست و گاه اختيار كرده ميشود و شوق اول يعنى بان  
 بود و ايجاب هم هست بسوى تلقين در حقى تذكره بنا بر ثبوت دل در وقت سوال پس  
 نفس فائده مطلقا ممنوع است ازى فائده اصلى مشفقى است يعنى گفتن او كلمه طيبه در حيا



و نعم کلام برود زردمن آنست که اختیار کردن اکثر مشایخ ماجاز را در نجای یعنی در لغت  
 مورتا کم از موقی قریب بورت اراده کردن ابنی بر آنست که موقی نزد آنها می شنود و چنانچه  
 تصریح کرده اند بان در کتاب الایمان پس ملخص کلام ابن همام اینکه مرگ یکمین مجاز یعنی با تغییر  
 بعد موند همان کسانند که شکر سماعیت اند و ابن همام در ماسبق دلیل بالغین تلقین بدورت  
 را در موده و گفت که نسبت کرده شده است بسو معتزله و آنچه منشأ می منع شان خود این  
 قرار یافت یعنی عدم سماعت میت آن را در الحاق روموده پس استظهار و محبت بفتح تصدیق  
 بشمول دیگر کتب بجز اول و آخر و فصل بموضوع تعلیطی پیشین نیست بلکه برای جواز  
 دیگر کتب هم کافی است که کسی از و شان در تحقیق دستنا در بر تیره این همام نیست باقی  
 ماند لفظ اکثر مشایخ آنکه با تعدیط است چنانچه لفظ کثیرین الفقهاء در سنه ۱۰۷۰  
 که مراد ابن همام از اکثر مشایخ مستندین و معتدین و از اکثر قابل اقل نیست که این تقدیر  
 مناسب برود و تضعیف نیست و لفظ اکثر مشایخ چنانکه محبت فهمیده مفید و ثروت  
 و افاده این معنی نمیکند که همان قول مختار حنفیه باشد یا ناقص هم همانند سبب و بر مام  
 از ان سلف صالح اند که اتباع شان جشن یا مقبولین نزد ناقص یا جمهور حنفیه باشد و  
 این همه شبیه عدم مهارت کتب فقه و آثار شافعی از طرز بیان است در همان فتح القدر  
 در کتاب الحج در فصل خراب صیدی نوید قال شمس الامنة فی المبعوث اکثر مشایخ

تاویل نهه السنه انه اذا كان مع الحرم القائل سلاح يقتل لانه يمكن من قتله فاما اذا لم  
 ما يقتل به فبغی ان يجب الجزا لان الممكن باعادته والی هذا اشار فی البیة قال شمس الامنة  
 والاصح عندی انه لا يجب الجزاء علی الخیر علی کل حال یوجبین لحم شمس الامنة قول اکثر  
 مشایخ نقل نموده مسلم نداشت بیس مراد ابن همام از اکثر مشایخ است و معتزله اند که منکر اند  
 سماع موقی را و هم تلقین بعد موت را چنانچه در اول کلام صافی گفته که منع تلقین نسبت کرده  
 شده است بسوی معتزله و امام زاهد حنفی که در طبقه ثانیه از مجتهدان فی المذهب در کتاب

تجویس الادله نوشته و میبغی ان بلیقن المیت علی نزهب الامام الاعظم و المقصدی المکرّم و من  
 لم یلقن فهو علی نزهب الاعترالی و علماء اهل سنت که حدیث تلقینوا موتا کم را بر تلقین  
 محض حمل کرده و در حفظ موتی بجاز اختیار نموده اند نزد ایشان وجه اختیار بجاز عدم سماع  
 موتی نیست بلکه امری دیگرست و ان اینکه مقصود تلقین که بودن لاله الا الله آخر کلام  
 میت است حاصل نمی شود چنانکه در عینی شرح بدایه مذکور و المراد الذی قرب من الموت  
 بطریق الحجاز باعتبار ایلول البیة و ذلك لان التلقین بایطاوعه التلقین و حصول ذلک من المیت  
 بحال فامرنا به حقیقه کیون امر اللعاجز غنه و العقل یا یاه فوجب حمل علی نزه المعنی فاجملت  
 عند اهل السنه نذا علی الحقیقه لانه یجب علی باجاءت به الا انار فلم یحمل علی الحجاز قلت لان  
 المقصود من ذلک ان یکون آخر کلام المیت کلام الشعاذه فالملقین فی قبره لا یساعده المقصود  
 و قد قال علیه السلام من کما ان آخر کلامه قول لاله الا الله و حمل الحجه رواه ابوهریره و ما یعین  
 تلقین بعد دفن بسبب عدم سماع نیستند مگر معتزله و اختلاف اهل سنت در سنجاب و  
 عدم سنجاب آن راجع است بصحت خبر و عدم صحّت آن تحقیق این امر در محل خود خواهد آمد  
 باقی ماند استبعاد این امر که از مشایخ حنفیه معتزله چگونه مراد باشند یا حنفی معتزله را چگونه  
 خود قرار دهد این استبعاد محض از بنا و اتفقی به حالت است حنفیه باعتبار دیگر و اعتزال باعتبار  
 ندر اینجه از چند کتب عدم سماع موتی ثابت کرده از انجمله در فتح القدر اول نوشته که  
 بناء منع تلقین نزد اکثر مشایخ ما بر عدم سماع موتی است و در آخر گفته که طائفه مشایخ  
 در حدیث تلقین قائل بحقیقت بدین وجه شده اند که وقت تلقین بمقام ارجاء روح است  
 براسی بنحو ان فحواب و این وقت موتی را بجهت عود روح سماع حاصل است پس این طائفه  
 هم منکر سماع موتی است و در وقت سوال و جواب همه قائل سماع اند در خصوصت از عبارت  
 فتح القدر معلوم میشود که نزهب همه فقها انکار سماع موتی است و انما اکثر کتب فقهیه  
 مستفاد است که عدم سماع موتی قول مشفق علییه است چه در جمله کتب بر حائث بودن

عالم کلام بعد سماع موتی استدلال نمیکند و بر قول غیر متفق حجت قائم نمی شود پس محرم  
 شد که این مسئله متفق علیست و از اکثر مشائخ آنجا که این مقام شایع تر است نسبت بخود کرده  
 معتزله مراد گرفتند از بسبب معتزله و در کلام کلامی اهل سنت چنین واقع شده و این علم  
 را معتزلی قرار دادن کار مغرض است و آن مسئله که خلات عقیده حقیقه اهل سنت باشد  
 در آن برگزیده علی الاطلاق نخواهند گفت که این قول علما حقیقه است کما لا یخفی علی من کلامه  
 رجوع الی الکتب پس ما و امیکه وقوع لفظ الترشاشی در کلام اهل سنت و مراد بودن آن  
 معتزله ثابت نه کنند چگونه این توجیه معترض تسلیم در آید و انکار تلقین با نسبت بمعتزله غیر  
 علامتانیست زعم کرده اند نه حقیقه چنانچه بحر جندی نوشته و لا یلقن بعد الفرج عندنا و عند  
 یلقن و زعم بعض اصحابه انه مذہب اهل السنة و الاول مذہب المعتزلة و الی شان اولی الامر  
 را مطلقا نسبت بمعتزله کرده اند نه انکار بخصوصیت این وجه که سماع موتی را نیست که از علم  
 و انکار سماع موتی بطوریکه مایکینم مذہب معتزله فهمیدن محض غلط است زیرا که مذہب بعض  
 معتزله آنست که میت جاوست در آن حیات و ادراک نیست پس تعذیب آن محال است  
 و اهل سنت گویند که هر چند در میت حیات نیست مگر جانست که خدا تعالی در آن نوعی از  
 حیات بقدر ادراک الم عذاب و لذت تنعم عند الایلام و التعذیب پیدا کند و آن مستلزم  
 سماع نیست علامه سعد الدین قفاز او شرح عقائد نسذیب می نویسد و انکه عذاب التشریف  
 المعتزله و الی رواقش لان البیت جماد و الاحیوة و لا ادراک له تعذیب محال و اجواب اینه بجز از آن  
 خلق المدنی جمیع الاجزاء او بعضها نوعا من حیوة قدر ما یدرک الم العذاب اوله التفرغ  
 و هذا الایستلزم اعادة الروح الی بدنه انهی و در شرح مقاصد می نویسد اتفاق اهل الحق  
 علی ان المد تعالی بعد الی المیت فی القبر نوع حیوة قدر ما یتالم و یتلذذ و شهید در کلام کتاب  
 و الاجار و الی آثار انهی و در تفسیر رحمان قوم است اندر موتی ای قیض با حقیقه الایست  
 چنین موتها سه سه مقارنهما الابدان با بطلان نفسها بالکلیة و موتی الی تم است

لم يدخل وقت موتها في مشايتها بابطال تصرفها بالحواس النظرية ولان اللذات والالام  
 في القبر كاللذات والالام في النوم انتهى وورد مدارك نوشته تو في امانتها وهو ان سلب  
 ما هي جنه حسنة وركه والشيء لم تمت في مشايتها تيوفى للانفس التي لم تمت في منامها اي  
 تيوفى بها حين تمام تشبهها للنايمين بالموتى حيث لا يمتنون ولا يتصرفون كما ان الموتى كذلك  
 انتهى واما ما رغب في منقولات كفته الموت زوال القوة الحساسة انتهى وورد شرح مقاصد  
 ما قال ابن الروندي من ان الحجرة موجودة في كل بيت لان الموت ليس ضد الحياة بل هو يوم  
 آفة كناية معجزة عن الافعال الاختيارية فباطل الاوافق اصول اهل الحق انتهى وشرح مواضع في  
 نوسيد الشافعي قوله تعالى حكايته على سبيل التصديق ربنا انتمنا المتقين اخيتنا المتقين وما  
 يجوز الالم بالاماتين والاحياء في هذه الآية الا الاماتة قبل فرار القبور ثم الاحياء في  
 القبر ثم الاماتة فيه ايضا بعد مسئلة منكر وكبير ثم الاحياء للخشعة ثم اموات مع المستفيضة  
 اصحاب التفسير انتهى وعيني وبعده القاري شرح بخاري نوبشيتة فان قلت بعد فراغ الملكين  
 من السؤال ما يكون قلت ان كان سعيدا فرجحت في الجنة وان كان شقيا ففي سجين على  
 صحرة في الارض المسالمة انتهى وبعض معتزلة كذا آية كرميه واما انت بسميع من في القبور وورد  
 انكار تعذيب استبدال الالم بغيره وعيني ورحمن شرح بحجاب الشبان نوشته كعدم اجسام  
 مستلزم عدم ادراك نسبت عبارة هكذا هو اما الجواب عن قوله واما انت بسميع من في القبور  
 فهو ان عدم سماع اهل القبور لا يستلزم عدم ادراكهم انتهى وحسين بن عبد المتطبي في  
 شرح بمسئلة بديل ان المدحوم اجساد والانبيا والسحرة نوشته فان قلت ما وجه الجواب  
 بقوله ان المدحوم على الابد اجساد والانبيا فان المانع من العرض والسمع هو الموت  
 وهو قائم بعد ذلك بالاشكال ان حفظ اجسادهم من ان يرم حرقه للعادة القسرة فلما ان  
 اسد لها حفظها منه كذلك يمكن للعرض عليهم والسمع منهم صلوة الامة ولو يريده ما سيرد  
 في الحديث الثالث من الفصل الثالث قوله غيبى العبدى يذوق والهد اعلم انتهى وسيد

جمال الدین محدث در حاشیه مشکوٰۃ نوشته محصل الحجاب ان الانبياء اجابوا في قومهم فكل من لم  
 سماع صلوة من صلى عليهم انتهى وانك گفته که منی ایمان بر عورت است پس نفی سماع عربی است  
 نه نفی سماع حقیقی گویم که هر چند منی ایمان بر عورت است مگر مقصود فقها از نفی سماع درین  
 مقام نفی سماع عربی و حقیقی بر دست زیرا که فقها نفی سماع مطلق کرده اند نه بتقسیم عربی  
 و اگر نفی صرف سماع عربی نه حقیقی مقصود می بود حاجت جواب دادن از مسئله عذاب غیر  
 کردن دیگر و قانع که بر سماع موتی حال است نبود پس لهذا التوجیه بالا بر صی به قائله و آنچه از  
 ملا علی قاری شیخ عبدالحق آورده همه از شرح ضد و نقل میکنند و بایه تصانیف شیخ  
 جلال الدین سیوطی کتب احادیث طبقه رابعه است و این احادیث قابل اعتماد نیستند  
 که در اثبات عقیده یا علی یا نهائسک کرده شود و کما ذکر مولانا عبد العزیز الاندلسی  
 فی العجالة النافعة علاوه برین از تفسیر ابن عباس که شیخ جلال الدین سیوطی ذکر  
 آن در درر مشهور کرده صریح عدم سماع موتی مستفادست چنانچه عبارتش معتبرترین  
 عبارات دیگر کتب قلم بندی شود و در سماع انبیاء علیهم السلام کلامی نیست که ایشان از اجابت  
 حاصل و معترض عبارتهای مذکور که برگزیده است نامی ندارند برای زیادت حجم کتاب  
 نقل نموده است و بیکره قطع الحشیش الرطب من غیر الحجاب من جمله آنهاست باید دید که  
 این عبارت را از ساعت موتی چه مناسبت الحال چون از جواب معالطه معترضین فرست  
 دست دادند تا تحقیق این مسئله بطور دیگر ضرورتا و اودا و در فسانای و این ماجه و ارای  
 بهیقتی از اوس دشمنی روایت کند که قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان من افترض  
 اياكم يوم الحجبة فبیه خاق اوم و فیه قبض و فیه النخعة و فیه الصدقة و اکثر و اعلی من الصلوة و فیه  
 فان صلوةکم من روضه علی قالوا یا رسول الله و کيف تعرض حملونا عینک و قد است قال  
 ان الله حرم علی الارض اجساد الانبياء یعنی گفت او من صحابی که فرمود رسول خدا  
 الله علیه وسلم در سببکه از جمله فاضله عن روزمانی شمار و زوج است در وی چه در کرده

آدم در روی قبض کرده شد روح وی درین روز دست نغمه نمانید هلاک پس بسیار  
گویند برین اندر در درین روز زیر که بذر استیکه درود شماعرض کرده می شود بر  
من گفتند صحابه یا رسول الله چگونه عرض کرده شود در درود و حال آنکه تحقیق استخوان  
پوسیده شده باشی کنایت است از موت و زوال ادراک امی مرده باشی فرمود  
آنحضرت بدرستی که خدا حرام گردانیده است بر زمین تنهای پیغمبر این را کنایت است  
از حیات یعنی ایشانرا موت نیست و امام احمد در سنن خود از ائمه اهل الدرداء روایت

کند که قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اکثر اولاد الصلوة علی یوم الجمعة فانه مشهور  
شعبه الاملا لکنه وان احد الم یصل علی الا عرضت علی صلوة حتی یفرغ منها قال قلت

و بعد گفت قال ان الله تعالی حرم علی الارض ان تا کل اجساد الانبیاء فبتی العجی  
حتی یرتق یعنی گفت ابو الدرداء که فرمود در سنن رسول خدا صلی الله علیه وسلم بسیار گویند  
درود برین روز جمعه زیرا که بدرستی که جمعه حاضر کرده شده است حاضر میشود و در وقت

رحمت و بدرستیکه هیچ یکی درود نمی فرستند بر زمین بگر آنکه عرض کرده می شود برین درود  
انگس تا آنکه قاری شود از صلوة گفت ابو الدرداء گفت بطریق استفهام و استبعاد که پرس

از موت نیز عرض میکنند فرمود بدرستیکه خدا حرام گردانیده است بر زمین خوردن تکی  
پیغمبر این را پس پیغمبر خدا زنده است بحقیقت حیات دنیاوی تا آنکه روزی داده می

شود درین امر دو حدیث دلیل است بر آنکه موتی را سماع نیست و بدانکه این امر مستقر بود  
نزد صحابه زیرا که ایشان بر عرض و سماع درود بعد موت استعجاب کرده استفسار

نمودند آنحضرت جواب داد که چون انبیاء را حیات دنیاوی حاصل و جسد ایشان نیز باقی  
است ایند محل استماع و عرض نیست نورشینی در شرح مضامین تحت حدیث اول

نرسیده فان قلت ما وجه الجواب بقوله ان الله حرم علی الارض اجساد الانبیاء  
فان المانع من العرض السماع هو الموت وهو قائم بعد قلت لاشک ان حفظ اجسادهم

من ان ترم خرق للعادة المستمرة فلما ان الله تعالى حفظها اسدلكه فكيف يمكن من العزم عليهم  
ورن الاستماع بنهم صلوة الامة ويؤيد ما سير في الحديث الثالث من الفصل اثالث قول  
بنبي السدي يريزق والله اعلم انتهى ووزجابع صغير فرشته وكذا ذلك الكلام لان مناه  
الافهام والموت يتا فيه الا ترى الى قوله وما انت بسمع من في القبور ودره ايه نوشته  
من قال ان فترتك فبعدي حركات فضربه فهو على الحيرة لان الضرب بهم لفعل اولم  
يتصل بالبدن والايام لا يتحقق في الميت ومن يعذب في القبر لوضع فيه الحية في قول  
العامه وكذا الكلام والرجول لان المقصود من الكلام الالفهام والموت يتا فيه انتهى وقد  
عيني حاشية به ايه نوشته قوله لان المقصود من الكلام الالفهام اي الفهامه قلنا ما الموت  
يتا فيه اي يتا في الكلام لان المراد من الكلام الاسماع والميت ليس باهل للاسماع الا ترى  
الى قوله تعالى انك لا تسمع الموتى والى قوله تعالى وما انت تسمع من في القبور فان  
قيل قد روي انه صلى الله عليه وسلم كلم اصحاب القليب يوم بدر حيث سماهم باسمائهم  
فقال بل وجدتم ما وعد ربكم حقا لقد وجدتم ما وعدني ربي حقا قلت اجاب الاكلن بان  
كان معجزة له عليه الصلوة والسلام وقال الا ترى انهم لما قالوا يا رسول الله انهم يسمعون فقال  
انهم يسمعون كما تسمعون وانما ارادوا بهم انهم يعلمون ان الذي قلت لهم حقا وقال السكاك  
فان قيل قد روي ان جبرئيل يدرك القوا في القليب قائم رسول الله صلى الله عليه وسلم على  
راس القليب وقال بل وجدتم ما وعد ربكم حقا فقال عمر الكلم الميت يا رسول الله ان  
عليه الصلوة والسلام ما اتم باسمع من هو لا قلنا هو غير ثابت فانه لا يبلغ هذا الحد في  
رضي الله عنها قال كذا تجم على رسول الله فانه تعالى قال انك لا تسمع من في القبور  
من في القبور على انه عليه الصلوة والسلام كان من خصوصاته معجزة لا روقيل المقصود وعظ  
الاجساد الفهام الموتى كما روي عن علي رضي الله عنه اذا اتى الى المقابر قال وباركوا من  
ما اسألكم فقد تكلمت واما اسألكم فقد سميت واما وركم فقد سلنت لهذا خبركم عن با

فاجبرنا عندكم كان ذلك على سبيل الوعظ للاجاء لا الخطاب للموتى ودرغنا به في نوسيه  
 قوله وكذلك الكلام بان حلف لا يكلم فلانا ولا يدخل دار فلان لان المقصود من الكلام  
 الا انها مودا بالاسماع وذا لا يتحقق بعد الموت فان قيل لا يوسى ان قتلى بدر من المشركين  
 قال القوافي القليب قام رسول الله صلى الله عليه وسلم على راس القليب وقال بل  
 وجدتم ما وعد ربكم حقوا وقال عمر الكلام البيت يا رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال ما انتم بجمع  
 من اليهود ولا وقتنا بخير ثابت فانه لا يبلغ هذا الخبر عايشة قالت قال الله تعالى انك لا تسمع  
 الموتى وما انت بسميع من في القبور ثم ان لوصح ذلك كان ذلك معجزة لرسول الله صلى الله  
 عليه وسلم انتهى ودرغنا الفائق نوشته احسن باجيب بزانه كان معجزة لرسول الله صلى الله عليه  
 وسلم انتهى ودر شرح مواقف نوشته که تجوز قيام علم و قدرت و اراده و سميع و نظر  
 بيت مذموب فرقه صالحه از معتزله است عبارتشن اين ست الصالحية اصحاب الصالحين  
 و مذموبهم انهم جوز و اقيام العلم و القدرة و الارادة و السميع و البصر بالميت و يلزمهم  
 جواز ان يكون الناس مع الصالحين هذه الصفات امورا و ان لا يكون ابيار  
 تعالى جيا انتهى و در شرح مقاصد علامه سعد الدين نقض زاني مر قوم ست اما قوله  
 ما انت بسميع من في القبور فتمثيل حال الكفرة بحال الموتى و لا نزاع في ان الموتى  
 لا تسمع ابي و در غرايب في تحقيق المذاهب نوشته رأي الامام ابو حنيفة من بابي  
 القبور باهل الصلاح فيسلم و يخاطب و يكلم و يقول يا اهل القبور هل لكم من خبر و هل  
 عندكم من اثر الى ان اتيتم و تا و تكلم من شهو و وليس سهو الى منكم الا الدعاء فهل حرقم  
 ام حقتهم تسمع ابو حنيفة يقول مخاطبة ام فقال بل اجابوا لك قال لا فقال له محققا لك  
 و نزلت يداك كيف تكلم جسمك و الالهة طبعون جوابا و لا يليكون شيعيا و لا يسهون  
 صوتا و قرأ ما انت بسميع من في القبور انتهى و در فصول في علم الاصول في نوسيه  
 لو حلف لا يكلم فلانا و كان بعد الموت او ضرب به بعد الموت لا يبحث لعدم معنى الافهام و



الايلام انتهى ودر نظم الدلائل می نویسد بان الذین فی القبور لا یسمعون ابداً بکیرون و  
 انتهى ودر سنن ترمذی می نویسد من حلف لا یکلم فلانا فکلما بعد موته لا ینت حدیث عدم الابصار  
 انتهى ودر تفسیر ودر مشهور می نویسد اخرج ابو سهل السدی بن سهل الجندی النیشاپوری  
 فی الناس من حدیثه من طریق عبد القدوس عن ابی صالح عن ابن عباس فی قوله قال  
 انک لا تسمع الموتی واما انت بسمع من فی القبور قال کان البنی صلعم یقینت علی القبر  
 ببرد وبقول بل ویدغم ما وعد ربکم حقاً یا فلان یا فلان الی تکفر ربکم الی تکذب ربکم  
 الی تقطع وحبک فقالوا یا رسول الله صلعم الی سمعون ما تقول قال ما انتم بسمع منهم الا قول  
 فانزل الله انک لا تسمع الموتی واما انت بسمع من فی القبور ودر تفسیر میضادی نوشته  
 انما یتجیب الذین یرسمون ای انما یتجیب الذین یرسمون بضم و تامل کفره تعالی و الی  
 الی سمع و هو شهید و هو لا و کالمولی الذین لا یسمعون و در جامع القرآن تحت آیه کریمه  
 و الموتی یعجبهم العدی نویسد ای الکفار کالموتی لا یسمعون انتهى و در جلالین تحت و الموتی  
 می نویسد ای الکفار شبیه بهم فی عدم السماع انتهى و در نیشاپوری و کشان تحت آیه  
 کریمه انما یتجیب الذین یرسمون می نویسد یعنی ان الذین یخرض علی ان یصد قوک  
 بمنزله الموتی الذین لا یسمعون و انما یتجیب من سمع انتهى و در تفسیر مدارک تحت آیه  
 کریمه و الذین کذبوا بایاتنا صم و کیم می نویسد المعنی انهم فی حال کفرهم و کذبهم کس  
 لا یسمع و لا یتکلم فلیندر شبه الکفار بالموتی لان المیت لا یسمع و لا یتکلم کذا قال ابن  
 السراقی الشافعی فی تفسیره کتاب التاویل فی معنی التضرین انتهى و در معالم التفسیر  
 تحت همین آیه می نویسد انهم لفظ اعراضهم عما یدعون الیه کالمیتة الذی لا یرسل  
 ساعده و الصم الذی لا یسمع انتهى پس آنچه مذکور است در خلاصه اشش آنکه آیات حیوانات  
 انک لا یسمع الموتی و اما انت بسمع من القبور و غیرها و شان نزول این بر دو آیت من  
 ابن عباس بر و انت ابی صالح مخرجه ابی سهل سدی و اخادیه اذس و ابو الدرداء

و غیرها و کلام انام ایچینیفه و ایام محمد حج و عینی و طیبی و سید جمال الدین محدث و نور پستی  
 و ایام راعب و سید شریف جرجانی در شرح مواقف و علامه تقاضانی در شرح مقاصد و شرح  
 عقائد و عبارت جامع صغیر و کانی شرح وافی و هدایه و فتح القدر و کفایه و عنایه و عینی  
 حواشی هدایه و مستخلص نهر الفائق و عینی شروع کثر و غرائب و مقبول فی علم الاصول و  
 نظم الذرائع و مشاشی و در مشهور و بیضاوی و جامع القرآن و جلالین و کشان و منشیای  
 و مدارک و معالم التتمیل فی حدیث بر آنکه موتی را سماع نیست و فرقه صالحیه از معتزله جا برد  
 که علم قدرت و اراده و سمع و بصر همه بیت قائمست با جمله از کتاب سنن و اجماع امت ثانی  
 که موتی را سماع حاصل نیست **سوال** دعا و از اثر از جناب الهی باینطور که الهی بجزمت  
 نبی و ولی حاجت مراد و اگر بجزمت باین جواب دعا باین طور که الهی بجزمت نبی و  
 ولی حاجت مراد و اگر بجزمت چنانچه از شرح فقه اکبر ملا علی قاری مفهوم میشود و بنیر  
 قواعد الایمان فی علم الکلام و معرفه الایمان تصنیف ملا علی قاری مذکورست عبارت دیگر

اگر بجزمت مصطفی گوید شایده در دعای استفتاح بجزمت الشکر الحرام و المستعظم  
 و تبریک علیه السلام تا نور و مروست اما بجزمت فلان گفتن نشاید چنانکه قواعد الایمان  
 و معرفه الایمان اینوقت موجود نیست فاما شرح فقه اکبر موجود از دیدنش واضح می گردد  
 که استشهاد و محییان صحت برای تخییط و غلطست چه ملا علی قاری بعد نقل که است بجزمت

فلان و غیره و نقل اختلاف در معقد الغری فوسید قلت رد ایضاً اللهم انی استأذنت  
 بجزمت البسائیلین علیک و بجزمت ای ایک فالمراد بجزمت الحزمته او بجزمت الذمیه و عدله

بر حتمه یعنی مشق که برای بجزمت گفتن دلیل آن نوشته که اولیسی لاحد علی الصدق پس  
 مراد آنست که حق و جوبی بر خدا کسی را نیست پس بجزمت فلان باین معنی مراد است و بجزمت  
 فلان که واردست مراد در اینجا از حق رحمتست یا بجزمت تفضلی مسئله بجزمت نبی و ولی در آن  
 مذکورست و ذکر رحمت در ضمن بجزمت یعنی از حق رحمت مرادست پس بجزمت گفتن مراد

و غیر مکرر و شد در سراجیه می نویسد و جاویدی الاثار ماول علی الجواز در تفسیر عزیزی  
 نوشته است آنچه در روایت توبه حضرت آدم یعنی اسدک بحق محمد آمده است محمول است  
 بر حق تعالی که مذهب اهل سنت است و آنچه در کتب فقه ممنوع است حق حقیقی است بر کس  
 معتزله که افعال عباد را مخلوق دانند پس جزای آن افعال حق حقیقی بندگان است و  
 از بسکه در زمان سابق مذهب معتزله رواج بسیار داشت و استعمال این لفظ در علم  
 ایشان شده فقها از استعمال این لفظ منع نمودند تا خیال کسی بآن مذهب نرود  
 بلکه کلامی که در این مقام مثل تقدم فی اول الکلام است که زبیری انبوت است  
 نیست مگر اعتقاد از نقل مجیب مرتفع سبحان الله چه مردمانند که عدم واقفیت خود را  
 دلیل بی اصلی شیبامی گردانند اصل کتاب که مجیب از آن ناقل است نمی بیند فائز  
 لهم و لمن قلد هم و استشهاد مجیب برای جواز بجزمت گفتن از شرح فقه اکبر صحیح است که  
 ناویل کردنش حق وارده آثار را بجزمت دلیل جواز بجزمت گفتن است و مجیب همین  
 نوشته که از شرح فقه اکبر مفهوم می شود نه آنکه در آن بانتزاع این مسئله مرقوم است  
 و هر چند که از وقوع کلمه بحق در بعضی آثار جوازش ظاهر است اما اکابر سلف در آثار مذکوره  
 بخود را بکار برده نظر االی المحققه استعمالش جائز ندارد تا به پنج و ششم حقیقتی بر خدا  
 تعالی در خاطر می منظور نگردد زیرا که مذهب اهل سنت و جماعت آنست که حق کسی بر  
 خدا تعالی ثابت نیست از همین جهت آنچه ابو عبد الله محمد بن برید بن ماجه قزوینی در سنن  
 خود از ابی کعب می آرد که گفت ابی بن کعب و لوان بن عبد الله بن اهل مدینه و اهل کوفه  
 هر غیر ظالم هم ولو در هم کانت رحمة خیر لهم من انهم در تفسیر بحر مواج تحت آیه که می  
 ربه کلمات الایه بر قوم است جهت اخرا از هم ثبوت حق حقیقی مروارید و ما از بحق  
 منع کرده اند و جهت تحقق حق تفضلی در و عا در آدم بحق محمد آمده است و بر این  
 ان لتزل فی دعائه بحق فلان او بحق انبیانک و رسولک لانه لاق للمخلوق علی الخلق

انہی و در شرح وقایہ می نویسد کہ قولہ فی دعائہ بمقصد العزم عرشک و بحق رسالتک  
 انبیائک لانه یوم تعلق غیرہ بالکسوس لاحق لاحد علی الصدر عند الی یوسف ریح مجوز  
 الاول لدعاء الاثر انہی در در مختار می نویسد و کہہ قولہ بحق رسالتک و انبیائک و اولیائک  
 و بحق ابیت لانه لاحق للخلق علی الخالق انہی در نصاب الاحساب می نویسد لایسح لاحد  
 ان یقول سئلک بحق فلان او بحق انبیائک و رسالتک و نحوہ انہی و در عالمگیری می نویسد  
 بکہ ان یقول فی دعائہ بحق فلان کہ کذا بحق انبیائک و اولیائک و بحق رسالتک و بحق  
 ابیت او المشعر الحرام لانه لاحق للخلق علی المد تعالی کذا فی التبین اتہی و در مختار القضا  
 می نویسد بکہ ان یقول اعطنی بحق فلان کذا و بحق محمد لانه لاحق لاحد علی المد تعالی  
 ازہی و در فتاوی عجیب می نویسد بکہ ان یقول فی دعائہ بحق فلان او بحق رسالتک  
 و انبیائک کذا و کہ فی تجرید کن الدین الی انہ نقل الکرامی انہی و در فتاوی غریب می  
 نویسد بکہ ان یقول اعطنی بحق فلان کذا و بحق محمد لانه لاحق لاحد علی المد تعالی  
 انہی و در فتاوی سراجہ می نویسد بکہ ان یقول فی دعائہ بحق فلان او بحق رسالتک  
 انبیائک انہی و در جامعۃ العلمین الشریفین میں نویسد بکہ وہ ست گفتن در دعائہ بمقصد العزم  
 عرشک و بحق رسالتک و انبیائک کہ موسم ست تعلق عز و اور بعرض و بیچک ان بر خدا صحبت  
 و نزد الی یوسف اول جائز ست برای دعا و ما توره قال علیہ السلام فی دعائہ اللہم انی  
 اسالک بمقصد العزم عرشک و منتہی الرحمۃ من کتابک و باسمک الاعظم و جدک الکامل  
 و کلماتک الثمناۃ امیہ کہ ہم کہ این خبر واحد ست پس احتیاط و امتناع ست انہی حاصل  
 از تفسیر سراجہ و ہدایہ و شرح وقایہ و در مختار و نصاب الاحساب و عالمگیری و مختار القضا  
 و فتاوی عجیب و فتاوی غریب و فتاوی سراجہ و کتاب جامعۃ العلمین الشریفین و نحوہی ہا  
 کہ برای اختراہ و ہم ثبوت حق حقیقی در دعائہ بحق فلان گفتن بکہ وہ ست و نشاید سہو ال  
 الکرامل مشرق بلویند یا رسول اللہ یا اولیاء اللہ و اگر اہل مغربہ بگویند یا رسول اللہ یا

اولیا و ائمه بر اینها اهل شرع چه حکم فرمایند مشرک یا کافر یا ضعیف یا کبیره یا مکروه یا حرام حورا  
 درند اگر آن غائب میان نبی و غیر نبی فرق است اگر نبی را ندانند خواهند نمود برای صلوة  
 یا سلام ظاهر آجواز است بجز وجه یکی آنکه در حدیث شریف وارد است که ملائکه از طرف  
 حق تعالی مقرر اند که بر نبی صلی الله علیه و سلم صلوة یا سلام می فرستند ملائکه نیز پیغمبر  
 صلی الله علیه و سلم میسازند و هم آنکه در انجیلات خطاب بر آسانیدن سلام وار و نشسته  
 پس بنابرین اگر کسی یا رسول الله بگوید پس برای آسانیدن در و یا سلام جائز است  
 و در حق دیگر اشخاص ای نبی اینقسم وار و نشده پس اوج حق غیر نبی ممنوع و مخلوط خواهد  
 بود و مجاز الطاهر تخصیص نداشتن برای ایصال در و و سلام محض غلط است زیرا برای ایصال  
 در و و سلام هم جائز است و برای استعدادهم جائز است نبی پشت خواه ولی چنانچه سابق  
 مفصلاً در بحث استعدادهم گذشت و تمام می گردد این نزاع بانکه خود موجب جواب  
 هشتمادم نویسد که برای انجام حاجت صاوة استحاجه ثابت شده در کتب حدیث  
 مرقوم و مذکور است انتهى و در این نذر نبی برای استعدادهم موجود که در بحث استعدادهم  
 حصن حصین شرح آن از ملا علی قاری نقل نموده شد انچه بعد از این جواز نذر برای  
 نبی مخصوص با ایصال در و و سلام به انبیا چه رسیدنش بود اسطه در و و به انبیا مکرم  
 است اما بغیر ایشان بلا و لالتخیری متمدادهم رسیدنش اعتباری نذر در و و صلوة و سلام  
 بالاستقلال مخصوص به نبی است و بر غیر انبیا جائز نیست مگر با تنبیه کافی اکثر العباد و الاصل

علی غیر الانبیاء و الاملائکة الا بطریق الشیخ انتهى و در سر اجیبه مینویسد بکوه ابن یقول  
 صلی الله علیه و سلم ان الاعلی طریقة تبعیة النبی صلی الله علیه و سلم است و شیخ جده الحق محدث  
 و طوسی در ترجمه مشکوٰۃ می زیاده اختلاف کرده اند که یا جائز است صلوة و سلام بر غیر  
 انبیا بالاستقبال یا نبی و مختار نزد جمهور آنست که مختص است به انبیا انتهى و در فیضیان  
 می نویسد بکوه ابن ایضاً علی غیر النبی صلی الله علیه و سلم و صده انتهى و در در مختار نیز

لا یضلی احد علی احد الا علی النبی صلی اللہ علیہ وسلم انتہی در شفا فی قاضی عیاض مستور  
 قال سفیان بکیرہ ابن یعلی الا علی نبی ووجدت بخط بعض مشائخ ذهب مالک لا یجوز ان  
 یضلی علی احد من الانبیاء سوى محمد صلی اللہ علیہ وسلم وہذا غیر معروف من غیرہ وقد قال  
 مالک فی البیہقی بن سحاق اکرہ الصلوۃ علی غیر الانبیاء انتہی و نیز در ہین کتاب  
 رقوم ست قال القاضی الصدوق الذی ذهب الیہ المحققون و امیل الیہ ما قالہ مالک  
 و سفیان رحمہما اللہ تعالی و روى عن ابن عباس اخبرہ غیر واحد من الفقہاء و المصلین  
 انہ لا یصلی علی غیر الانبیاء عند ذکر ہم بل یہوشی یخفی بہ الانبیاء و یتوکل علیہم و یتعزوا کما  
 اللہ تعالی عند ذکرہ بالتثنیہ و التقدیس و التعظیم و لا یشارک فیہ غیرہ کذلک تجب  
 تخصیص النبی صلی اللہ علیہ وسلم و سایر الانبیاء و صلوات اللہ علیہم اجمعین بالصلوۃ  
 و التسلیم و لا یشارک فیہ سواہم انتہی و نیز در ہین کتاب مستور ست ہوا مر لم یکن معروف  
 فی الصدر الاول کما قال ابو عمران و انما احدثہ الرافضیۃ و المتشیعۃ فی بعض الائمہ  
 انتہی و رسیدن صلوة و سلام بعالجین غیر انبیاء از ہر جا ہر گز ثابت نشدہ و آنکہ از  
 روایت ابن مسعود اصابت سلام ثابت نمودہ مر اذان رسیدن اثر سلام  
 نہ رسیدن نفسی چنانچہ شیخ عبدالحق محدث دہلوی در ترجمہ مشکوٰۃ قولہ صلوات  
 فانہ اذا قال ذلک اصاب کل عبد صالح فی السماء و الارض را ہین ترجمہ فرمودہ اند  
 حیث قال لیس جبرستی و قتیکہ بگوید بندہ این دعا را بر سبیل عموم میرسد ہر آن بر بندہ  
 صالح کہ در زمین و آسمان است انتہی ملا علی قاری در مرقات بعد قولہ اصابت نوشتہ  
 فاعلہ غیر ذلک امی اصابت ثواب ہذا الدعاء او برکتہ انتہی لیس ضرورت کہ ندادہ  
 غیر نبی محظور و ممنوع باشد و نہ اینکه در صلوة الحاجتہ واقع شدہ نیست مگر بقاء علی  
 اصلہ مثل آنکہ شیخ عبدالحق محدث دہلوی در وجہ خطاب در التیمات در ترجمہ مشکوٰۃ  
 نوشتہ وجہ خطاب با آنحضرت بجز التیمات این کلام است بر آنچہ در اصل بود کہ در ہین کتاب

معراج از جانب پروردگار تعالی بر آنحضرت ص خطاب بسلام آمد پس آنحضرت مردود  
 تعلیم است نیز مرهمان لفظ اصل گذاشت اتمی دین شیخ عبدالحق و طبری در رساله می  
 هشتم تحمیل البرکات فی بیان معنی التیجات میفرماید اگر گویند که خطاب در آنحضرت  
 صلی الله علیه وسلم در نیتقام حاضر نیست پس تزجیدین خطاب چه با چه است که چون  
 این کلمه در اصل یعنی در شب معراج به صیغه خطاب بود و دیگر تغییرش ندادند و بر همان اصل  
 و در شرح صحیح بخاری میگوید که صحابه در زمان حیات آنحضرت صلی الله علیه وسلم بصیغه خطاب  
 میگفتند و بعد از زمان حیاتش اینچنین میگفتند السلام علی النبی رحمة الله وبرکاته بله فلفظ خطاب  
 اتمی و نیز شاید که او اسلمه درود باشد که از گفتن یا شنیدن نام آنحضرت ایصال درود در  
 می شود ابو عیسی ترمذی در جامع خود از ابو بکر می آرد که قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم  
 رغم انک رجل ذکرت عنده ولم یصل علی و ایام احمد بن حنبل شیبانی در مسند خود از  
 بن علی می آید که قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انجیل من ذکرت عنده ولم یصل  
 علی بحر العلوم ملا عبدالحق در ابرارگان از جمعی نویسد یحب الصلوة علیه صلی الله علیه وسلم  
 عند ذکر لفظ بحیر عنه صلی الله علیه وسلم و سماعه و الواجب لایترک اصلا خصوصا واجب هو  
 منبع الخیرات و الاکرامات اتمی در کتاب بلاغ البیان نوشته باید دانست که مراد صیغه بصیغه  
 آنحضرت صلی الله علیه وسلم آمد و گفت با رسول ان تحباب الی دعا کنید تا او تعالی اجابت  
 من باز دهد آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود و وضو کن در رکعت نماز بگذارد و بگو اللهم  
 الی اسالک و التوجه الیک به نیک محمد بنی الرحمته یا محمد یا نبی الله الی التوجه الیک الی الله  
 فی قضا و حاجتی ینقضها اللهم فشفیعه فی نفسی اراد عا کرد و خدا تعالی بر ذی بشارت  
 باز از انی فرمود درین حدیث دو طریق صحیح است یکی اسلم از تو قوم هر شرک دوم سالم  
 از ان اسلم آنست که مخصوص بزمان حیات آنحضرت بود و ممکن است که آن ضرر لا بهر ذریه  
 آنحضرت صلی الله علیه وسلم در مسجد نبوی در رکعت نماز گذارد و در دعا فرود بیدار

نماز با هم مبارک باینی آمدند اگر دنا آنحضرت برابر در ترجم آند و دعا کرد چنانچه کلمه اللهم  
 مستفعدنی صاف دلالت بر یعنی می دارد و نیز اینجا است که بعضی این خرق عادات را در  
 معجزات آنحضرت صلی الله علیه وسلم شمرده اند و نیز می گویند این یعنی است آنکه عمل احدی  
 از حاجتی در حاجتی از حاجات بدین دعا مقبول شده است و بسا حدیث است که چون  
 صحابه بران عمل کرده اند حکم آن جاری نماید و نیز آنحضرت صلی الله علیه وسلم این  
 دعا را علی العموم ارشاد کرده اند و گفته که اگر حاجتی و حاجتی در پیش آید این دعا بکنند  
 اگر در عبارت این حدیث از اول تا آخر ملاحظه کرده شود هیچ محدودی لازم نیاید گویند  
 بجناب او تعالی عرض میکنند که سوال من از نسبت نه از غیر تو و آنکه پیغمبر ترا که نبی الرحمة  
 است سویی تو متوجه میگردد و منم محض برای شفاعت است پس این عرض کرده آنحضرت  
 را که در آن حال زنده بودند و نزد او حاضر بروی خطاب کرد و گفت ای پیغمبر خدا متوجه  
 نمیکردم ترا بسویی پروردگار خود در قضای حاجت خاص من تا که روا کنندش پس  
 بر گاهیکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم متوجه شفاعت شدند سائل بجناب الهی عرض  
 کرد ای بار خدا یا شفاعت او قبول کن در حق من مثال این قصه آنست که غریبی را از  
 بادشاهی گزند می رسیده پیش وزیرش التجا آورده گفت چه تیرترین تعلیم کن که با او  
 این گزند از من بردارد وزیر گفت من بخرج دان او هستم که عجز و انکسار ترا بسیار دوست دارد  
 تا دقتیکه تو عاجز نبی نخواهی کرد و التجا بجانب او خواهی برو سفارشش من در حق تو اثری نخواهد  
 کرد و خبر دار بر گاهیکه در حضور او درائی بدیگری التجا نمائی مگر بمن محبتی که با من اری بروی  
 ظاهر سازی و گویی که ای بادشاه تو بر وزیر خود مهر بان هستی و من با او هستم با من  
 رسید در حضور تو بر سر دیده ام و آن وزیر هم بحضور تو در حق من سفارش میکند اینک  
 از گاه بمن گویی که ای وزیر بادشاه من روی عجز و انکسار بوسیله محبت تو می آید  
 بسویی بادشاه خود در انجام طلب خود که بر تو معلوم است به امید آنکه با او شفاعت



من رو کرد و اندک نگاه در حق تو شفاعت خواهم کرد لیکن تو هم غافل نباشی و زود در کوفتی  
 که ای باد شاه سفارشش و زیر خود در حق من قبول فرما که بی اقبال تو گمشود کار نام  
 ممکن است پس این معنی بعینه همان مفهوم است که از فعل حضرت عمر رضی الله عنه در استعا  
 که تو سئل بحضرت عباس رضی الله عنه عم نبی صلی الله علیه وسلم کرده بود در روشن کردن  
 یعنی حضرت عمر رضی الله عنه در حالت طلب باران حضرت عباس رضی الله عنه را پیش  
 کرده بجناب الهی عرض کردند که بار خدا یا اول در اساک باران تو سئل بی پیغمبر تو  
 بحال هم پیغمبر ترا وسیله گردانیدم یعنی دعا را در فرستادن باران قبول فرما که هم  
 بحال پیغمبر تویم از بیجا ثابت میشود که زندگان را بزیبترین که مذکور شد وسیله است  
 در قبول دعا خود تا که غیر از شمول بنده مسلمان در دعا چیزی دیگر نیست مباح است  
 بلکه سنون صحابه کرام و اگر گوئیم که نسبت پیغمبر است نیز رواست زیرا که آنحضرت صلی  
 الله علیه وسلم ضریر البصر مذکور را این طریق تو سئل تعلیم فرموده بود در طریق سالم از تو سئل  
 چلی آنست که اشاره النص این کلام را مخصوص بذات پاک آنسر و صلی الله علیه وسلم  
 اندر ظاهر است که در حالت غیبت آنحضرت صلی الله علیه وسلم ندا با آنحضرت صلی الله  
 علیه وسلم مجاز است و اطلاق مجاز را علاقه مجازی ضروری و آن علاقه این است که ذات  
 پیغمبر صلی الله علیه وسلم با وصف نبوت که مؤمن میسر میسر است مندرج در ایمان گردان  
 که داخل قلب هر مسلمان است پس سائل بجناب الهی به این ندا ظاهر می سازند و وسیله خود  
 دعا را من ایمان من است به پیغمبر از بیجا است که آن سرور صلی الله علیه وسلم بعد از آنکه  
 نبی الله هم تعلیم فرمودند لطافت این معنی و حقیقت این مجاز را اهل مذاق شعور خوب  
 یابند حافظ شمس الدین شیرازی رحمه الله علیه میگوید سید ای نسیم حرام گوی  
 کجا است نه حاصل آنکه بیشتر اوقات آدمی در حضور ایزد تعالی برای حصول مراد است  
 اضطرر یا بیاحتیاجی میکند و آن اضطرر را باو ام که نیمی بیشتر نیست موجب نزد قبولی سزاوار

لیکن چون این تخیل عوام را کشان کشان در ورطه شرک می اندازد آنحضرت صلی الله علیه و سلم علاج آن فرموده اند هم در جای دیگر و هم درین حدیث چنانچه کلمه اللهم شفیع فی ذلک دلیل واضح است بر آنکه این خطاب تخیل است و الا حاجت به این دعائی اقامه که بار خدا یا پیغمبر ادرحق من شفیع گردان بلکه چنان می بایست گفت که ای پیغمبر ادرحق من شفاعت کن شخصی درین مقام میگو گفت که ضمیر منصوب غائب در شفیع فی عائد به پیغمبر است اگر خطاب حقیقی دریا تخرمی بود شفیع خدا البنی میگفت اگر چه پیغمبر هم مجاز است اما ای پیغمبر غائب صاف دلیل است بر آنکه ذکر نام آنسرور محض برای لحاظ ذنی است نه آنکه ذات پاک آنسرور صلی الله علیه و سلم مقصود باشد اباندا باشد خاطر طریق الاول سلم و ابی قحط بر آتیه سخا رت مائتة پس نداد حق غیر نبی ممنوع و محظوظ خواهد بود بدلیل عموم آیات قرآنی که عنقریب تلاوت نموده خواهد شد معالطه این فقره عند التامل محض بمعنی است چه آنچه ظاهر از آن مستفاد میشود همین که از آیات مذکوره حرمت نداعمو ثابت مگر بسبب ورود خبر ندای نبی برای رسانیدن سلام خاص است از آن و این معنی درست نمی آید چنانچه اگر کتب در باطنی منافع و آیات کفر و شرک بودن ندای غیر خدا قرار داد و خاص در عام پس ندای نبی هم در ندای منافع و آیات و اخوان باید پس حاصل اینکه یک قسم شرک و کفر کند اگر چه نبی برای سلام رسانیدن است خاص جائز باقی اقسام شرک ناجائز قبل از احوال جنون علاوه بر آن عام راه گاه که خصوص لاحق میشود و قطع و قبض باقی نبی ماند این امر در اصول مقرر در مسلم است حساسی خوان هم میداند پس قباختی بدتر از اول لازم شده نماند نه مطلب محیب آنست که اگر ندای ندای بزرگی باین اعتقاد کند که ملائکه از جانب خدا مقررند چون بنده ندای میکند خبر آن تر و بزرگی می رسانند پس ندای باین گمان در حق نبی اگر بارود است ظاهر از معلوم میشود زیرا که در احادیث وارد

شده که ملائکه برای رسانیدن صلوة و سلام مقررند از هر جا که صلوة و سلام خواهر  
 فرستاد و خواهند رسانید و چون این امر در غیر نی ثابت شده لهذا از حق ایشان ندان  
 بحاجات منعم و محظوظ است بدلیل عموم آیات در تقسیم ندای غیر الله در حاجات و ندای  
 نبی در دو بقیاس در دو اذین عموم خارج است و اگر اعتقاد دارد که این بزرگ بر اعلم  
 غیب حاصل است و هر وقت که من ویرانند امیکنم می شنود یا قدرت مستقله در انجام حجاب  
 میدارد و در عالم متصرف است پس ندای این اعتقاد برای هر یک خودی باشد خواه  
 ولی شرک و کفر است و چون عام را مخصوص تخصیص اصطلاحی لاحق میشود البته قطعی  
 نمی ماند مگر احتیاج بدان باقی ماند چنانچه در سایر نوشته فان بحق اعمام خصوص معلوم او مجبور  
 لایمقی قطعیتها لکنه لالیفظه الاضاحج انتهى و در اینجا اول کلام در تخصیص اصطلاحی است  
 چنانچه بر شاشی خوان هم پوشیده نیست و ثانیاً عموم آیات در منع و حظر ندای غیر الله  
 است در منع و حظر دلیل ظنی هم کافی است پس حقوق خصوص قیاحتی ندارد و عسارت  
 مآثمه و اگر کسی غیر خدا را باین اعتقاد ندای کند که من هرگاه که فلان کس را ندای میکنم  
 شنود یا قدرت مستقله در انجام حاجات میدارد و در عالم متصرف نیست یا شرک است  
 در کار خانات الهی میدارد پس در این صورت شرک یک گردانیدن است بنجد انچه خدا را  
 و برای رفیع همین اجتناب پنجم جلی الله علیه و سلم مبعوث شده اند چنانکه پس بر او علم غیب  
 و قدرت مطلق و تصرف در امور عالم شرک یک با خداست تعالی نباید ساخت پس این قسم  
 نذاکرون غیر خدا را موجب کفر و شرک است معاً لفظه حقیقت این است که هرگاه  
 کسی اعتقاد کند که فلانی بذات خود بی اسماخ خدا میشود و عام است که زنده باشد یا نه  
 نبی باشد یا تقیه نبی سماخ سلام شده یا غیر سلام یا قدرت مستقله در انجام حاجات  
 دارد و در عالم متصرف است یا شرک است یا شرک است یا شرک است یا شرک است این اعتقاد  
 خود کفر است و شرک اگر چه ندانند و قرون بزند اگر درین نیست پس قول مجتهدان

قسم ندادن غیر خدا را موجب کفر و شرک است بی نخل سنت علاوه بر آن از کلامش  
ظاهر که ندای غیر خدا منحصر درین اعتقاد نیست بلکه ندای غیر خدا باین اعتقاد که من  
بر گناه فلانی را ندایم کنم خدا که علم ذاتی خاصه اوست اورا پیشتر ندانده آن شخص قدرت  
سپرده را بخاج حاجات ندارد و ندور عالم متصرف است و نه شرک یک تدبیر و کار  
خانیجات الهی است بلکه بنده مقرب و ولی اوست و دعای او در حضرت الهی است  
نسبت بدعای من قبولیتی زائد دارد و این قسم ندادن غیر خدا را شرک و کفر نیست  
و همین صورت مطلوب مسائل بود که ثوم از ولی الله سبحانه این اعتقاد نماید و در این  
قسمت غماض نموده محض برای تخلیط ندای نبی را برای سلام جائز نوشته مابقی را  
واضح شرک کرده و او و حال آنکه این امر خلاف عبادت خودش هم نیست غایت الامر  
اینکه حسب اعتقاد فاسد خویش می گفت که این قسم شرک است و سواهی آن شرک  
نیست و آنکه شرک نیست از آن ندای نبی برای سلام دارد و ندای نبی برای  
استمداد و ندای غیر نبی برای سلام و هم برای استمداد و ارد نیست اول مستحب  
یا جائز و ثانی نبیاح یا ناجائز و ظاهر اسرین تخلیط آن است که اعتقاد این فرقه چنان  
که ندادن اموات از دور با اعتقاد استماع شان اعتقاد نمودن علم غیب است اموات  
را گویند باجماع خدا اعتقاد کنند و این امر که صریح البطلان و الباطل آن معلوم بر که و مگر  
است لهذا آنرا در پرده داد نمود اول معنی علم غیب را باید فهمید بعد از آن حکم باید کرد  
شاه عبدالعزیز در تفسیر سوره جنی تفسیر غیب نام چیزیست که از ادراک حواس  
ظاهره و باطنه غائب باشد نه حاضر بالمشاهده و بوجود آن دریافت شود و کسباب  
و علامات آن نیز در عقل و فکر آن در نیاید تا بداهت و استدلال دریافت شود و این  
غیب مختلف می باشد پیش کوزر مادر از او عالم الوان غیب است و عالم اصواته و نباتات  
والحیوان شهادت و پیشین عنین لذت جماع غیبیه و پیشین رشته المگر سنگی و شمشیر

غیب است و دفع و بهشت شهادت و لهذا این قسم را غیب اضافی گویند و آنچه نسبت  
 به مخلوقات غائب است غیب مطلق است مثل وقت آمدن قیامت و احکام کونیه  
 و شرعیه باری تعالی در هر روز در هر شریعت و مثل حقائق ذات و صفات اوقالی است  
 علی سبیل التفصیل این قسم را غیب خاص و تعالی نامند فلا ینکسر علی غیبه لحد ایچی  
 مطلع نمیکند غیب خاص خود چنانکه بوجهی که رفع تلبیس و اشتباه و خطا بکلی در آن  
 اطلاع حاصل شود و احتمال خطا و اشتباه اصلاً نماند و همین اطلاع و اذن کذابی است  
 که او را اظهار حق غیب توان گفت بخلاف اطلاع بجهنم و اطباء و کائنات و زمان و  
 جفریان و فلان مینان که علم ایشان بعضی حوادث کونیه از راه استدلال و علامت  
 ظنیه یا اخبار محتمله الصدق و الکذب جنیان و شیاطین تخفیفی و واهی میباشد و یقینی  
 او یار هر چند علم الهامی یقینی بعضی حقائق ذات و صفات یا اوقالی کونیه حاصل میشود  
 اما تلبیس و اشتباه بجمیع الوجود از آن مرتفع نمی گردد و تا اظهار ایشان بر غیب و استیلا  
 بر آن متحقق گردد بلکه اظهار غیب بر ایشان و انعکاس صور غیبیه در آئینه وجدان ایشان  
 و لهذا تکلیف عام بر آن متحقق نمیشود الی آخر تا قال پس اظهار بر غیب چه کسی نمی پذیرد  
 مگر کسی را که پسند میکند و آنکس رسول می باشد خواه از جنس ملک باشد خواه از جنس  
 بشر و هم در تفسیر مذکور می نویسد در اینجا باید دانست که صاحب کتباته بنا بر  
 اعتزال خود در تحت این آیت گفته است فی هذا ابطال الکرامات لان الذمی انما یف

ایهم وان کاتر اولیا و مرتفعین فلیسوا بر مثل الی آخر تا قال لیکن با وجود ادعای  
 این حزن از و بسیار بعید واقع شده زیرا که این آیت نهی اطلاع بر غیب نهی  
 رفع تلبیس و اشتباه بکلی در آن حاصل شود از غیر رسولان پسندند نهی اطلاع غیب  
 چه جایی آنکه کرامات دیگر را ابطال نماید و در تفسیر گذشت که اظهار حق بر غیب  
 چیز دیگر است و اظهار غیب بر شخص خیری و دیگر از نفی آن لازم نمی آید و اولیا

بر آنچه در غیب حاصل نیست اما اظهار غیب بر ایشان جائز و واقع است الی یا قار  
 و لهذا اکثری علمای اهل سنت و جماعت که فرق در زنها شخص بر غیب اظهار غیب  
 کرده اند میگویند که مراد از غیب درین آیه احکام شرعی است نه آنکه تکلیف آنها عام بر تکلیف  
 می باشد و اگر از غیب مطلق مراد باشد لازم آید که نبی محض خضر علیه السلام را اطلاع بر  
 هیچ امر غیبی حاصل نشود زیرا که در آیت حصر علم غیب بر لفظ رسول فرموده و رسول  
 اخص از نبی است آری اطلاع بر احکام شرعی جدیده و اذن خاصه رسول است که  
 در نبی یافته میشود و بعضی از ایشان گفته اند که حصر بلاخطه قید اصالت است یعنی  
 بالاصالت اطلاع بر غیب خاصه پیغمبران است و او یا را اطلاع بر غیب بطریق وراثت و تبعیت حاصل  
 میشود چنانچه نور قمر مستفادست از نور شمس و حصر خبری در آنچه بالاصالت باشد و نفی آنچه  
 از آنچه در اذن و تبعیت و وراثت باشد مجازی است متعارف و مشهور و داخل بتداول  
 نیست و بعضی از قدام و مفسرین اهل سنت گفته اند که مراد از غیب نوع محفوظ است و  
 اطلاع بر نوع بچگونگی اسوای پیغمبران حاصل نمیشود لیکن درین کلام خللهاست الی آخر اما  
 دوم آنکه مراد از اطلاع بر نوع اطلاع بر موجودات نفس الامریه است که قبل از ظهور آن  
 موجودات در خارج حاصل شود و گویم بطالع نقوش نوع محفوظ باشد یا بی مطالعه زیرا که مراد  
 از اطلاع بر کتاب اطلاع بر مضامین مرقومه در آن کتاب می داند دیدن نقوش نوع باشد  
 و این معنی اوینا و اندر اخیر حاصل میگردد پس دیدن و ندیدن را بر این است که هر چه  
 اطلاع بر نوع محفوظ بطالع و دیدن نقوش نیز از بعضی او یا متشواثر منقول است تقریر  
 اختصاص حضرت صیخ خود بود الخ هر چه فی الحقیقت اصل شرک از اعتقاد است  
 لیکن چون ندانی غیر از دلالت بر اعتقاد اثبات علم محیط بر امی غیر خدا می دارد و لهذا  
 ندانی غیر از جهت شجر بودن با اعتقاد مذکور شرک شدن فی نفسه در مجال اگر  
 نیامیته زمین اند در صورت عدم اعتقاد این حکم نباشد مگر طایر شرعیست مقتضی

همین حکم است یعنی ندای غائب شرک لغیر درست و خداوند بیدم اعتقاد و حاضر در نظر بودی  
الیه بود و آنرا خود مجیب مسموع و منظور نوشته که دعوی شرک و کفر است و چون برای نبی رسیدن  
درود و سلام ثابت است پس اینها را برای نبی برد و جانزست و شماع موافق ندای ایثار با نام  
خدا ممکن است و داخل علم غیب نیست مگر این اسلام بختری معتقد بر غیر انبیاء نبوت نرسب و پس  
ندای غائب بر احتمال صریح چگونه درست باشد و آنکه معترض اشارتی کرده که در زندم  
سماع موقوف بر سماع خداست حق است مگر در زنده و مرده فرق من است که سماع در حیات بقوت  
موجوده است و بعد موت با بدایع قوت غیر موجوده است و مردمان زمان ماکه ندای او را ایستاد  
نیکند همین اعتقاد دارند که هرگاه مائذای این نیکینم ایشان می شنوند و علم محلی و ازل  
بر کلمات ایشان حکم شرک و کفر کردن درست است از نبی است که در بحر الراتی شرک و کفر را از

مترجم است و ترجمه بشهادة الله و رسوله لا یعقد الیکلام و یکفر لا یعقودان البنی صلی الله  
علیه و سلم بعلم الغیب انتہی همچنین است در عینی و قاضی جان و عالمگیری و مختار العنقادی  
مجیب القلوب و اعتقاد سنیه و غیر نام کتاب الفقه و آنکه معترض از فتح العزیزه معنی غیب است  
کرده در نقل عبارتش تصریحی عجیب کرده که از ما قبل و با بعد و در میان عبارتی که بخلاف  
مدعای خود یافته خذت ساخته و قلمهای موافقه را نقل نموده اول در قفس بر این عبارت  
عالم الغیب است و غیر این را این علم نیست زیرا که غیب نام چیز است الخ و در آخر بعد قوله  
متحقق نمی شود این عبارت است خود هم در تحصیل یقین بان و اعتماد بر آن محتاج خواهد  
کتاب و سنت که اقسام وحی اندمی شوند پس آنها را عجیب بچکس را نمیدهند الا من نظر  
من رسول یعنی مگر کسی را که پسند میکند و آنکس رسولی باشد خواه از جنس ملک باشد  
مثل حضرت جبرئیل و خواه از جنس بشر مثل محمد و موسی و عیسی علیهم السلام که از  
انهار با بعضی غیوب خودی فراید تا آن غیوب را با کافین بر نبرد و پیش جبرئیل است  
بکلی و چه نماید تا احتمال خطا و ناراستی اصلاحی امون کن نکرده و عامه کافیر بدین

مجرد تصدیق رسول بشری نموده باشند در وحی بزبان اعتماد نموده در عطا و تقیضه  
دره حق کم نکنند و بپردازند و از انرا محی لغیباط بلغیح بکار می بر و انتهی و بعد قوله درین کلام  
مطلب است این عبارت است زیرا که اول اطلاق بر لوح بمعنی مطالعة آن لوح و نقوش آن  
بطریق صحیح روی نیست که پیغمبر بوده باشد بلکه در اخبار صحیحه اختصاص این امر حضرت  
اسرافیل عیرونی است و ثابت است حضرت اسرافیل رسول نبی شدند و در آنکه مراد از  
اطلاع الخ و بعد قوله حصر صحیح نخواهد شد این عبارت است و مع هذا حمل غیب بر لوح محفوظ است  
و سیاق آیت اصلا مناسب نمی افتد قالوجه ما تقدم فی التفسیر انتهى و در تفسیر عیرونی گویند  
و الغیب مصدر و وصف به للمباغته كالشهادة فی قوله تعالی عالم الغیب و انتم شاهدوا و العیبر  
یسعی المظلمین من الارض و المخصوصة التي تلی الکلیة غیبا او ضعیف خفض کفیل و المراد به المصحفی الذی  
لا یدرک الحسن و لا یفیضه بدایتی العقل و هو قسمان قسم لادلیل علیه و هو المعنی بقوله تعالی و  
عنده مفاتیح الغیب لا یعلمها الا هو و قسم نصب علیه و دلیل کائنات و صفاته و الیوم الاحمر  
و احواله و هو المراد فی الآیة انتهی و در تفسیر کبیر بذیل آیه کریمه قل لا املك نفسی نفعا و لا  
ضررا ما شاء الله و لو کنت اعلم الغیب لاستکثرت من الخیر منی نویسد المسئلة التالیة اعلم  
ان القوم لما ظهروا الاجاز عن الغیب و طلبوه باعطاء الاموال الکثیرة و الذولة العظیمة ذکر ان  
قدرته فاجرة و علمه قلیل و القدرة الکاملة و العلم المحیط بکلیس الا بقدر انتهی و در تفسیر نیشابوری  
مینویسد ثم امر بشیء باظهار ذلک العبودیة حتی لا ینسب الیه نقص الا یعاب من قبل عدم علم الغیب  
تقال قل لا املك نفسی نفعا و لا ضررا ما شاء الله و فیة ان قدرته قاصرة و علمه قلیل و  
کل من کان عبدا کان کذلک و القدرة الکاملة و العلم المحیط بکلیس الا بعد تعالی قال کل من  
ان اهل مکه قالوا لیا محمد الا یخبرک ربک باسوی الرخص قبل ان یغیث فخری فخری و  
بالارض التي ترید ان تجذب فترحم علیها الی ما قد اخصب فانزل الله هذه الآیة فالمراد  
بایحی فی قوله و لو کنت اعلم الغیب لاستکثرت من الخیر هو جلب منافع الدنیا و خیراتها



اجتهاد و الارباح و الاكساب و قيل المراد ما يعقل باسم الدين يعني و لو كنت اعلم الغيب  
 كنت اعلم ان الدعوة الى الدين الحق فوترني هذا و لا يوترني ذاك فكيف  
 بدعوة هذا دون ذاك انما الالاعبد مرسل للندارة و البشارة و ما بين شي الى ان اعلم الغيب  
 انتهى و خبر و ادركوا نبيد فمخاضه و ملاكها و اذا فرمودن رسول مستفاد است بخلات بنو  
 ندای ستمدين كذا كلام خدا و رسول هرگز مستفاد نشد و پس اين را قوام كس دن بران  
 محقق باطل است باقی ماند و نبيجا شبيهه مخالفين باينكه در نبيجا و عاصبي عبا و بنو ستم نبيجا  
 پس تحقيق آن است كه امام راعب در مفردات نوشته الدعاء كالنبي و انتهى و در قوام كس  
 نوشته الدعاء هو الرقبة الى السداتى و در صراح نوشته دعا با لغم و الدم الدعوية  
 خواندن انتهى و در رشيدى نوشته دعا معنى خواستن حاجت از خدايتعالى است و محمد  
 عيني مشايخ بخارى در كتاب الدعوات نوشته الدعوات جمع دعوة بفتح الدال و رواية  
 الدعاء يقال دعوت السامى سألته و الدعاء واحد الدعوية و الدعاء على التمسى السبلى  
 فعله و دعوت فلان اى سألته و يطلق ايضا على رجته القدرة لقوله تعالى ليس لهم دعوى  
 فى الدنيا و الاخرة و يطلق على العبادة ايضا و يطلق ايضا على التسمية لقوله عز وجل لا تجعلوا  
 دعاء الرسول بينكم كدعاء بعضكم بعضا و قال ابو رغب الدعاء و النداء واحد لكن الدعاء قد يقال  
 اذا قيل يا ابا و نحو ذلك من غير ان يضم اليه الاسم و الدعاء لا يقال الا اذا كان من الله  
 نحو يا فلان قوله تعالى ادعونى استجب لكم ان الذين يستكبرون عن عبادى سيدخلون  
 جهنم و اخرين الآية و يقال هو الدعاء و الذكر و السؤال و قالت طائفة الافضل ترك  
 و الاستسلام للقضاء و اجابوا عن الآية بان اخر ما دل على ان المراد بالدعاء العبادة  
 لقوله ابن الذين يستكبرون عن عبادتى آه و استدلوا بحديث النعمان بن بشير عن النبي  
 صلى الله عليه وسلم قال الدعاء هو العبادة ثم قرأ و قال ربكم ادعونى استجب لكم ان الذين  
 يستكبرون عن عبادتى الآية اخرجه الماربعه و صححه الحاكم و الترمذى و شدت كماله

تقاوا الراد بالعدا في الآية ترك الذنوب واجاب جمهور ان الدعاء من اعظم العبادات هو  
كما حديث الاخر اجمع عرفته امي معظم السج والكن الاكبر وليديه مارواه الترمذي من حديث النضر  
رفعه الدعاء من العبادات وقد تواترت الاثار من النبي صلى الله عليه وسلم بالترغيب بالدعا  
واحث عليه حديث ابي هريرة رفعه لعيسى الكرم على السلام من الدعاء انتهى فخصه او قد يشبهه  
تحت آية كريمة اجيب دعوة الداع نوحته اعلم ان الدعاء مصدر دعوت او دعوه وقد يكون  
اسما لقول سمعت دعاء كما تقول سمعت صوتا وحققة الدعاء كسند دعاء الجهد ربه  
جبل جلاله العناية والاستعداد والمعونة وقال جمهور العقلاء ان الدعاء من اعظم مقاصد  
العبودية وانه من شعائر الصالحين وادب الانبياء والمرسلين والقرآن باطن بصحة عن الصادق  
والعادل حيث شحونه بالادعية الاثورة بحيث لا يساغ للالكافر ولا مجال للخفاة وقيل الدعاء  
في الآية هو العبادات لا روى عن النعمان بن بشير ان رسول الله قال الدعاء هو العبادات و  
قروا دعوني استجب لكم انتهى امام رابع وروى نوحته دعوت اذا سألته واستغثته قال الله  
اربع بارك امي سلمة قال تعالى قل ارايتكم ان اتاكم عذاب العدا واتاكم الساعة اغير احد  
تدعون ان كنتم صادقين بل اياه تدعون فيها على انكم اذا اصابتكم شده لم تقرعوا الا الله  
وادعوه خوفا وطمعا وادعوا شهناءكم من جن العدا كنتم صادقين واذا بس انسان  
ضروعا ربه شيئا اليه واذا مس الانسان الضر دعانا لجنبه ولا نُدع من دون الله لايضرك  
ولا يضرک فقال الدعاء في لانه دعوا اليوم تبورا واحدا وادعوا ثورا كثيرا هو ان يقول  
يا لهفاه يا حسرتاه ونحو ذلك من الفاظ التأسف والدعاء على الشيء الحث على فعله  
قال قوم رب السخر اجب الي مما يدعونني اليه قال والدي دعوا الي والى السلام وقال يا قوم  
اني ادعوكم الى النجاة وتدعونني الى النار انتهى وروى دارك نوحته النداء بالاسمع والاعوذ  
تدليس وقد لا يسمع انتهى ورفعه يرفعه اي يندوبس يد واذا مسك الضم في السج خوت الغرق  
صل من تدعون فاسب عن خواطرهم من تدعون في خواطرهم الا اياه وحده فانكم حينئذ لا تظن

بيا لكم سوره ولاتيه عون لكشفه الاياه اوصل كل من تعبد منه من اعانتكم الا الله استعبر  
 ودر فيشا پورى مى نرسيد وان تدعوهم الى الهدى لا يعجبوكم ويجوز ان يكون المراد و  
 ان يطلبوا منهم كما يطلبون من المدخجر لا يتبعوكم الى مرادكم وعلبكم ولا يحسبكم كما يحسبكم  
 الله بديل قوله فما بعده فادعوهم فليستجيبوا لكم ثم قوتى هذا الكلام بقوله سواء عليكم ادعوا  
 نحوهم ام انتم صامتون لان هؤلاء المشركين اذا وقعوا في فهم ومعصية تضرعوا الى الله  
 الاصنام ولذا لم يحدث تلك الواقعة لغيرها الا بين صائتيه مني لمخفا ودر مدارك ورسوره العام نوشته  
 ايعر الله تدعون اى تحضرون اليكم بالذم وادعواكم اذا اصابتكم ضرر تدعون الله  
 وبنها ان كنتم صادقين في ان الاصنام الهة فادعوه فخلعكم على اياه تدعون بل خصوصه  
 بالذم وادون الالهة فيكشفت ما تدعون اليه اى ما تدعون اليه الى كشفه ان شايان فيفضل  
 عليكم اتقى در تفسير كبريت آيه كرمه ادعوا ربكم تضرعا وخفية مى نوسيد انه تعالى في ذكر الالهة  
 على القدره والحكمه والرحمة وغير هذا ثم التكليف المتوجه الى تحصيل المعارف النفسانية و  
 العلوم الحقيقية تبعه بذكر الاعمال الالهية بتلك المعارف وهو الكمال بالذم وادعوا و التضرع قال  
 ادعوا ثم العبادة فقال ادعوا ربكم تضرعا وخفية وفى الآيه مسائل المستدله الاولى ادعوا ربكم  
 فيه قولان قال بعضهم اعدوا وادعوا بالآخرين بالاول والقول الثاني هو الاظهر لان الدعاء  
 مغايرة للعبادة الدعاء فيه معرفة ذل العبودية واذرة الربوبية وهداهم الله تعالى  
 من جميع العبادات والمسئله الثانية فى تفسر شرط الدعاء اعلم ان المقصود من الدعاء  
 ان يصير العبد مشاهدا للحاجة نفسه ومشاهد الكون مولاه موصوفا بانه كمال العالم والتمتع  
 والرحمة وكل هذه المعاني دخلت تحت قوله ادعوا ربكم تضرعا وخفية انتهى فخصه  
 جنينى من قوم نسبت له واذرة الحق مراد ان نسبت خواندن بچى كه كلامه الله تعالى  
 شيرى انكم لعبادت او خواند يا اوراست واذرة مجازيه يعنى چون بخوانندش ايجابت كند  
 والذين يدعون وانما ذكره بخوانند من دون بجزوى لا يستجيبون لهم شىء كه استجابت

کردن میتوانند برای ایشان بخیزی از لوازم الایکبساط کفیه مگر چون اجابت کسی  
 که بکشاده باشد هر دو کف خود را الی الماء بسوی آب یعنی نشسته بر سر چاهی رسد و  
 با او دل و در سن بود در دست خود را بسوی چاه بکشاید و بفریاد و درازی و دعای  
 میطلبند بیسبب فایده نابدین او برسد و ماهی و نیست آب با لقمه رسیده بدین او و ما دعای  
 الکافرین و نیست خواندن کافران مرتبانه الا فی ضلال مگر در گمراهی و بطلان و نوسیدی  
 و ضلالت بودن اتمی و در نیشاپوری تحت همین آیه می نویسد و المراد به سجانه بدیعی شجیب  
 الدعوة اذا اراد هو حقیق بان یوجه الیه الدعاء لمانی دعوته من الجذب الی صیغ بکلون مالا  
 غائبة فی دعائه و عن ابن عباس دعوة الحق قول الاله الا الله و قبل الدعوة العبادة و البین  
 یدعون من دونه ای الالهة الذین یدعونهم اولیعبدهم الکفار من دون الله لا یتجیبون لهم  
 بشی الا استجابة کاستجابة الماء من بسط یدیه الیه لیطلب منه ان یرفع فاه و الماء حاد لا  
 یشعر به اتمی و در جلالین مرقوم است و ما دعای الکافرین عبادتهم الا صنم او صیغه الدعاء  
 الا فی ضلال ضیاع اتمی و در تفسیر حسینی مرقوم است و من اضل و کبیرت کراهه تر من یدعو  
 از کسیکه بخواند و پستند من دون الله بخبر خدای من لایستجیب له اذرا که اجابت نکند  
 دعای کوز را الی یوم القیامة تا روز رستخیز و هم و بتان عن دعاهم از خواندن بت پستان  
 بر ایشان را تا فلون بخبرند اتمی و در تفسیر نیشاپوری تحت آیه کریمه قبل من حکیم من  
 طلبات الایة می نویسد و المراد ان الانسان عند حصول هذه الشواهد یالی بامور احدی  
 الدعاء و التالی التضرع و الثالث الاضلال بالقلب و هو معنی خفیه و اکرام الشکر اتمی  
 غرض معنی خفیه و عاند است و گاه بعضی عبادت و ندا استعمال شود و آنکه بعضی مفسرین در  
 بعض مقامات دعایانه عبادت تفسیر کرده اند شش نیست که ندا با استعانت و طلب  
 حاجت از مالک بنده نیز فرعی از عبادت است چنانچه در تفسیر نیشاپوری تحت آیه کریمه  
 او حویرکم تضرعاً و خفیه می نویسد قال بعض العلماء الدعاء و منها بعضی العبادة لئلا یلزم

تفکر او و الاغراضه علی الایضاح الحق ان الدعاء نوع من الولوج الجماعه لطلب حاجتها و لفظ من ان  
المدراء چند اعتبار للمورد به ما منام تفسیر بزوده اند مگر چون لفظ من و درین اسم عام است اینها  
بموجب قاعده اصول العبره تعویب الالفاظ لا تکفون الحوارد بر عموم باقی خواهد ماند و در پیافا  
لو شئت قل ادعوا الذین رزقتم انہا الہتم من دونہ کاللاکم و المسیح عزیر لغتمی و علی بن القیس  
صاحب حلایین اکثر جوامع و درین السدرا بغیر السد تفسیر میکند و نیز کفار الذر دعای اصنام و  
دعای اجار مقسود و نبود بلکه عرض ایشان دعای اصحاب معبود است و آنجا اصل عموم لفظ  
و عاویس و درین السد در آیات دلالت دارد بر مشطور و منسوع بودن ندای غائبان غایبات پس  
حمل این آیات بر مشرک بودن ندای اموات غایبات در طلب حاجات مخالفت تفسیر  
نیست بلکه موافق است و تفسیر کردن ایشان بعبادت ازان است که ندایا بنفوس غیر  
تسمی العبادت است پس تفسیر دعایه ندای تشریف نمیدن از جهالت است و عجز است  
عاجز و اما احادیث پس ازان جمله این است قالت احدی من و فیما نبی لعلیم ما فی غد  
فقال ذریعہ و قولی ما الذی کنت تقولین من تیرید و حدیث شریف عن عائشہ رقی الہد  
عنها قالت من اجرک ان محمد صلی الہ علیہ وسلم لیس فی الخلق قال الہ تعالی ان الہ عندہ  
علم السیئة الایة فقد اعظم الضرر کذا فی المسلم و ایضا قال رسول الہ صلی الہ علیہ وسلم  
والمد لا ادری والمد لا ادری و ذاب رسول الہ صلی الہ علیہ وسلم فی المشکوۃ و دیگر  
احادیث موید احادیث مذکورہ بسیارند بطریق نمونه بدین قدر ذکر نمودیم چندان تفسیر پس  
این است ثم اعلم ان الایضاح و الایضاح من الاشیاء الالما اظہر الایضاح انما ذکر الایضاح  
فی قصص حجاب الکفر باعتماد ان النبی صلی الہ علیہ وسلم لیس الایضاح باعراضه قوله نعم قلنا  
من فی السموات و الارض الخیب الالمد کذا فی شرح فتح الماکبر للاصلی قلابی قال فی البر  
و غیره من کتب الفکر من قال ان ارواح المشاکل حاضرہ تعلم کل کلمه کذا قال شیخ محمد بن  
ابو سعید عثمانی الحجازی بن سلیمان الحنفی فی رسالته و من من ان المیت یصرون فی الاموات

درین مورد اعتقاد باینکه کفر کذا فی البحر الرائق **معنا لسطح** بر کسیکه گوید فهم داشته  
 باشد نظا هست که حاصل این احادیث و روایات فقهیهست مگر اختصاص علم غیب بخدا  
 و کفر بودن اعتقاد و علم غیب ببنی خدا و دعوی محیب که بران این احادیث و روایات سند  
 آورده چیزی دیگر یعنی ندای پس حاصلی بجز این نیست که جهان اینقدر بدانند که مسئله آیت  
 و حدیث و فقه نوشته است حال آنکه محض بی اصل نوشته است و هر گاه بیکه در جواب  
 سوالیکه بالا ای این سوال جواب نوشته عرض اعمال اجبار اموات و دعای اموات برای اجبار  
 تسلیم نموده بنابر استبعاد جواز دعا و جوی نمانده و اثبات جواز ندا در بحث استمداد و تفهیم  
 از اینجا باید دید مولوی رفیع الدین صاحب کثرت ندای اموات را چه قدر ستوده و در رساله  
 ندایه که جامع تحقیق این مسئله گردیده بدایه بر بر ذمی عقل پوشیده نیست که این احادیث  
 و روایات فقهیه بر شرک بودن ندای اموات غایبات دلالت صریحه دارند زیرا که بجز اعتقاد  
 ثبوت علم غیب و حصول علم محیط برای ایشان ندا با استعانت معنی ندارد پس بطلب  
 حاجت اند کردن ایشانرا اشعاع عقیده اثبات علم غیب است و حدیث عرض اعمال جمیع اموات  
 منظور فیهست و بر تقدیر غیر منظور فیه بودنش نیز عرض تفصیل و قوت ثابت نمی شود  
 بهر حال جواز ندا از بین مستبعد است و مولوی رفیع الدین صاحب ندای عاشقان را نوشته  
 ماند ندای استمداد ویرا پس استناد و کلام شان در جواز ندای استمدادی محض نادانی  
**سوال** ایشان بر قبر دادن بعد دفن میت جائز یا گناه کدام گناه **جواب** اذان  
 دادن بر قبر بعد دفن مکروه است زیرا که معهود از سنت نیست و آنچه معهود از سنت  
 نیست بر حقیقت آیت کتب فقه مکروه می باشد و عبارتة الکتاب بکذا بیکه عند القبرالم  
 بعد من السنن و المعهود منها لیس للازیارته والدعا و عنده فانما کذا فی فتح القدر  
 و البحر الرائق و انظر الفائق و الفتاوی العالیگه **معنا لسطح** اول تمام کلام  
 را باید دید و بعد از این معنی آن باید فهمید پس از آن اگر بدلاله مطالبه شود

منطبق باشد بر مسئله تا آنوقت نوشتن جواب مضافه ندارد و مثلما در جواب نوشت  
که مکره است روایات فقہی پنجان می آورد و در حکم که است از آن مخرج می بود و آنکه  
عبارت را بجز آن وقت نقل نمود و بمعنیش رسیده ناوی آورد استه برای تغلیظ  
بر محل بیگانه کشان کشان برده راست نمودن از شان منفی بعید است این مسئله اصل از  
فتح القدر است دیگر آن که نامش در همه از فتح القدر اخذ نموده اند و عبارت فتح القدر

اینست و بکیره النوم عند القیوم و قضا را کجا قبل اولی فکلام لعید من السنه و المعهود

منها نیس الا زیارتها و الدعاء عند انما کما کان یفعل صلی الله علیه و سلم فی الخروج الی

البقیع یقول السلام علیکم و از قوم مومنین انا انشاء الله لکم لاجنون اسبیل الله الی کلیم

العاقبه و اختلف فی اجلاس القاری فیقر و عند القبر و انما عدم الکرامه اصل نرسید

این طائفه آنکه بر قبر فتنه بجز السلام علیکم و از قوم مومنین سبک ذکر و کلام جائز است

و حقیقت اینست که دعا بمعنی طلب ادنی از اعلی بوجه خضوع و بمعنی ذکر تم می آید و اینجا

مراد از دعا ذکر است و هم ظاهر گردید که مراد این هم نام آنست که بحسب تراشیده که مخالف

جمهور و خدان حدیث و فقه بلکه مخالف و معارض بکلام خودش میگردد و مقصود این

همام اینست که خواب کردن و قضا را حاجت نمودن بر قبر و جمع آنچه معهود نیست کرد

که در آن قوم بن قبرست و معهود است نیست مگر تعظیم قبور و ذکر خیر زوآن پس طلالی در

گفته زیارت و تعظیم اتقی ملخصه بعد از این تغلیظ فتنه و دعا زیارت بندگی

و تعظیم سبحان الله این تفسیر است غریب و امر نیست عجیب است تا اینترم و بن

کدامی از فقها باین مدعا رسیده باشد و در چنین امر خضرست بمعنی جرأت کسی نمقد که

باصول مطلب کتاب بی نبود و تا ویلات بعیده بل متضاده بیش آرد آری **س** خوی بد را

بهانها بسیار کلام بن همام با علی نداند میکند که مرادش غیر از معترض است چه نقل  
رسول نبود مگر دعا زیارت بهمین معنی عرفی شایسته نوله کما کان یفعل صلی الله علیه

و سلم و دلیل است روشن بر آن و قوی و اختلف فی اجلاس انقاری مؤید است بر این معنی که  
 موجب اختلاف قرأت قرآن نیست مگر غیر معهودیت از همین جاست آنچه صاحب نصاب  
 الاحتمساب گفته که آنجا در انقاری عند القبر بدعت و قرآءة قرآن عند القبر که در بعض  
 روایات آمده آنها هم حکما و عااست چه از دعا چنانکه ایصال ثواب مقصودی باشد همچنان  
 از قرآءة قرآن عند القبر هم ایصال ثواب مطلوب بود بخلاف اذان که اصل وضع آن بر  
 اعلام است نه برای ایصال و آنکه در گوشش بود ثابت شده در آن هم نوعی از اعلام  
 است و نیز میگویم که اذان عند القبر بمعنی لغوی و شرعی هر دو درست نمی آید چه اذان  
 لغت بمعنی دانانیدن و خبر کردن و در شرح اعلام بدر آمدن وقت نماز با الفاظ مخصوص است  
 که ذاتی ترجمه المشکوة للشیخ عبد الحق الدهلوی رحمة الله علیه در اذان عند القبر هر دو معنی  
 مقصود پس اذان نزد قبر اهللی ندارد و فرض کردیم که مراد از دعا در کلام ابن همام که  
 است تا هم مطالب عجیب از دست نخورده است زیرا که اذان بر قبر از دو حال بیرون نباشد  
 یا از معهود است یا از غیر معهود اما اول محتاج دلیل است من ادعی به فعلیه البیان  
 پس باقی نماید مگر شوق ثانی و آن غیر معهود است و آن نامور بگراست است در نیویورت  
 نیز اذان بر قبر مکرده باشد زیرا که از ذکر معهود خارج است و غرض قصد طمانی آنست که  
 تسبیح و تسبیح و غیره با تعظیم نیست چنانکه جهال گمان یزند بلکه زیارت قبور تعظیم است  
 فانطاک باطن المعترض امر که بلفظ خردن و تصرف مرعی است بر عدم تعمق فهم معنی گذارنده  
 است جلاد ازین در عبارت عالمگیری و عبارت منقول که جواب تغایر حرفی نیست مشاء  
 فلیطابق معنیها و حدیث جابر رضی الله عنه در حال قبر سعد بن معاذ و لالتی بل اشاره است  
 بر جزا اذان ندارد که خبر تکبیر و تسبیح این مفهوم نمی شود و آنها هم تحمل نیست که جهت تسبیح استغفار  
 از شایده حال سعد بن معاذ باشد که صرح به تسبیح عبد الحق رحمة الله علیه در شرح مشکوة  
 طایفه فارسی مرقوم است تسبیح رسول الله صلی الله علیه و سلم و کل التسبیح کان للتعجب



لتنزيه الامامة تنزيه تعالى من ان ينزل احد الامم رايت ابن حجر قال ومناسبة تسميته  
 بشهادة النفسين على هذا العبد العالم بالطهارة او مشهور وذلك بحقيقة الانساق مقام  
 جلال الهدى وعظمتها انه يفعل ما يشاء وليس يشاء وهذا المقام مناسبة التنزيه لانه مقام العبرة  
 الكبرى المقضية لذلك التنزيه فانه فسبحنا اى تبعنا له طويلا بقيد الفعلين اى زمانا او  
 سبيحا طويلا يعنى كثير اثم كبر وكل التكبير كان بعد التفسير فكلمنا اى عقب تكبيره اقد او قول  
 ابن حجر لم يقل هنا طويلا اما لاكتفاء بذكره اوله لانه هنا لم يطول لانه انما كبر عند وقوع التفسير  
 عن سعد وهذا هو الظاهر لان التكبير يغيب ذكره عند مشاهدته الامم الباطنية واذان قبره  
 بعض شافعية سنون كفته بود عن ابن حجر در شرح عجاب بر قول الشيان بر داخته وغيره  
 زلمي در حاشيه خبر بگويد در آيتى فى كتب الشافعية انه قد سنن الاذان بغير الضلوة كما فى

المولود والمهموم والمفروع والغضبان ومن ساء خلقه يقين انسان وبهيمته وقره وجه الجحش  
 عند الحريق قيل وعذ انزال الميت القبر قيانا على اول خروجه من الدنيا لكن رده ابن حجر

شرح العجاب در دراجارى بوسيد من المبدع التى شاعت فى بلاد الهند الاذان على  
 القبر بعد الدفن انتهى ودر توضيح شرح منقح لمحمد البليغ من قوم است مافى الاثورن الاذان  
 على القبر وليس بشى انتهى وانك متعرض حديث اميريه از مشكوة براى نفى اختصاص  
 شرفيت اذان آورده انهم بوقت نماز است شايد متعرض از لفظ مطلقا كه در عبارت  
 ملا على قارى واقع بود ايمعنى فهميده است وغرض ملا على قارى آن است كه اين فضل  
 اذان يا برلى مؤذن است يا برلى مجيب يا برلى هر دو عدو ال معانقه كردن  
 نمازيان روز عيد جايز است يا گناه كه رام گناه جواب معانقه براى قوم مسافر در  
 حديث ثابت شده چنانچه در مشكوة شريف موجود است ونهى هم آمده از حديث هم در  
 مشكوة مذكور است و تخصيص از عيد از حديث شريف ثابت نشيده موافق قياس  
 عقيدت عبيد بن كبره كه سالوات بزرگتر از شکر بود و الله اعلم بالصواب

در عام مجیب اگر حصر ثبوت معانقه در قدم است پس آن محض غلطی قدم از سفر هم ثابت  
 پس تخصیص معانقه بقدم باطل شد و آنچه مجیب گفته که تخصیص روز عید از حدیث شریف  
 ثابت نشده بیگویم که اگر از حدیث شریف ثابت می شد سنت و استحباب میگردد و نهی  
 آنها هم از حدیث شریف ثابت نشده که مکروه و حرام گردد پس باقی نماند مگر میباح بعد  
 گفته موافق قیاس مصافحه عقیب عصر و غیره که سابق مذکور شد مکروه خواهد بود فقط در اینجا  
 از اصل مختصر خود فراموش کرد که صریح ثابت نشدن رابعث است فرار نداد بلکه تخیار  
 قیاس و در تفهیم علیین غلطی نمود چنانچه در بحث مصافحه گذشت که مکروه نیست پس قیاس هم  
 غلط شد و که است معانقه روز عید هم ثابت نگردد انتهای مخصوصا بعد از او لاجون از حصر  
 شئی بعد کفری عماده لازم نمی آید حصر ثبوت معانقه در قدم چگونه از کلام مجیب پیدا  
 شود در توضیح نوشته تخصیص شئی باسمه لایدل علی نفی احکم عماده انتهی و لوفرضنا که  
 تخصیص شئی مفید نفی باعد است از کلام شیخ هم حصر معانقه بقدم مسافره است  
 در سکوته مذکور است عن عائشة قالت قدم زید بن حارثه المدينه و رسول الله صلى الله  
 عليه و آله و سلم فقام اليه رسول الله صلى الله عليه و سلم عينا نايخربو به و العدا و ائمة  
 عريانا لا اقبله و لا بعده فاعتقه و قبله رواه الترمذی شيخ عبد الحی رحمه الله عليه در بحث  
 همین حدیث میفرماید مختارند به همین است که معانقه و قبیل در قدم از سفر جائز است  
 بی که است انتهی تا نیا بیگویم که معانقه در غیر قدم مکروه است چنانچه حکیم ابو عیسی ترمذی  
 در سنن خود از انس رضی الله عنه روایت می کند که قال قال رجل يا رسول الله صلى الله  
 عليه و سلم المرجل منا يلهي اياه او صدقيه اينجی له قال لا قال اقبلتمه و لقبله قال لا قال  
 يياخذ و ليصاخر قال نعم امام نووی در شرح صحیح مسلم نوشته و المعانقه و قبیل الوجوه  
 لغیر القادوم من سفر و نحوه مکرر آن در اذکار نوشته اما المعانقه و قبیل الوجوه لغیر الطفل و  
 لغیر القادوم من سفر و نحوه مکرر آن نص علی که آنها الوجوه الرجومی و غیره من اضحی ابنا و تیل علی

الکرامه ما وینادی کتاب الترمذی وابن ماجه عن انس رضی الله عنه قال قال رجل یا رسول الله  
 صلعم الرجل یألفنی اخاه وصدیقہ یخفی لہ قال لا قال ایلتمہ ویقبلہ قال صلعم لا قال یألفنی صدیقہ  
 ویبایحہ قال نعم قال الترمذی حدیث حسن ودر طیبی شرح مشکوٰۃ فی نوید و المعالقة و  
 تقبیل الوجه لغیر القادوم من سفر و نحوہ مکروہ ان صرح بہ البغوی و غیر ملا علی قاری در شرح مشکوٰۃ  
 تحت بیان حدیثی نوید المعالقة و تقبیل الوجه لغیر القادوم مکروہ ان صرح بہ البغوی و غیرہ  
 در فتاویٰ قاضیخان نوشته گیرہ المعالقة و تقبیل دست و بعضی شرح دیگر و شیخ و رجال غیر قدوم  
 ثابت شدہ یا در عیش قبل از نہی است یا مخصوص باحضرت صلی الله علیہ وسلم بود کما صرح بہ بعض  
 الشراح و مکروہ بودن صحابہ بتخصیص عبید و در کتب حنفیہ صریح است چنانچہ در محیطی نویسی  
 گیرہ ان یصالح الرجل عبدا و صلواتہ العید فی کل حال لان الصحابة ما صلحوا و ہوسنة الکرام  
 اتہی و در خلاصۃ الفقہی نوید معافیہ کردن بعد از نماز گذاردن عبید مکروہ است بدستیکہ  
 یاران نیمہ خدا صلی الله علیہ وسلم مکروہ اند پس بعتت و غیر سنت رافضیان است کذا فی  
 اللفظ والناسری والکافی وجا شدہ تصانیح انتہی و ثابت نشدن نیز دلیل کراہت فعل است  
 و اکثر فقہا باینطور استدلال کرده اند تحقیق آن عنقریب در محل خود خواهد آمد **عبارت**  
**المرحومین** یا ملتقین بیت بعد از موت پس در این اقوال دلیل علماء است در ظاهر زوایت  
 آنست کہ ملتقین نکند و در بعضی روایات آمده است کہ نزدیک تر و یک ذوق و ذوق بزرگ  
 ملتقین کند چنانچہ در فتاویٰ عالمگیری مرقوم است و اما بعد الموت فلا ملتقین عند زانی ظاہر  
 الروایۃ کذا فی العینی شرح الہدایۃ و معراج الدرر و نحو فعل بہا عند الموت وعند الدفن کذا  
 فی الضمائر انتہی **مرحومین** کتفایر نقل اختلاف شان منہی نیست و از ان سائل  
 را منفعتی و نہ من یک باب برای جملہ مسائل فروریہ کتابت میگذرد بکہ گفتیش تحقیق  
 کند کہ متنازعہ و معمول علیہ اجماع چیست بعد از ان جوات بنور بدو کتابیکہ از ان نقل اسکند  
 و حوالہ لایمید از مختار صاحب کتاب را نسبت باؤ باید کرد نہ قولی را کہ صواب است کتابت

تقل نموده روان کرده باشد و آنرا اختیار ننموده باشد و آن هم تبصره حال نیست  
 برحسب عبارت عالمگیری را زیادت کردن لفظی در فقره لفظی معراج الدرایه بر مطلب  
 خود زیادت نمود گو یا مطلب عالمگیری اینست که تلقین کرده شود نزد مظهر روایت  
 همچنانست در بعضی پس قول اول ثابت شد حال آنکه این چنان نیست صاحب عالمگیری  
 عدم تلقین در ظاهر روایت از عینی و معراج الدرایه نقل کرده و آن را قابل عمل ندانسته  
 بطریق تعرض بگوید یا عمل میکنیم هر دو تلقین نزد موت و نزد دفن همچنانست در مضمرات  
 پس از عالمگیری ثابت میگردد عمل هر دو تلقین پس سبکه استناد کند با عالمگیری او را مابعد  
 نوشت عمل هر دو تلقین در جواب و لطف اینست که این فقره را خود عینی هم خود نقل  
 کرده است بلکه از شرح و ذخیره نقل کرده بشرح و بسط در نموده است پس از گفتنا  
 بر صرف نقل اختلاف عرضی نیست که هر گاه مستفتی را معلوم شود که حکمی در ظاهر روایت  
 است و خداوندش در غیر آن پس حاجت بیان توضیح نخواهد ماند زیرا که عمل ظاهر روایت اتوی  
 است نسبت بظاهر روایت و تلقین بعد دفن از حدیث صحیح ثابت نشده و احادیثیکه در  
 باب آنند هم مجرم اند ماصرح به شرح کتب الاحادیث و اعتراض زیادت لفظی منجی  
 دوم فاسد متصرف است در چند نسخ از بعدین که از آنجمله نسخه مطبوعه کلکته و لکنه و در نسخه  
 نقلی نزد فقیر موجود و لفظی بگنویب نیست در کفایه شرح هدایه مردمست قوله المراد الذی

من الموت هو محمد بن حنفیة باسم ما یزل الیه کقولہ تعالی الی اری الی اعصر خیر الی محمد و قوله صلی  
 الیه و سلم عشر ناریت فاما کتبت و من قتل قتیلًا فله سلبه و قیل یوحی علی حقیقتهم  
 و هو قول الشافعی رحمه الله تعالی بحقیقته و در سبیل النجاة ناقلا عن شرح الصحاحی لوسی  
 الامر فی قوله صلی الیه و سلم لقنوا موتا کم للندب و الاستجاب و التلقین المکرر  
 و هو ان یقال عنده المصنف لاله الا الله محمد رسول الله صلی الیه و سلم و المرام و تا کم  
 المحض و من مجاز من باب الی قول و فی تبئنه علی ان یقال ذلک حتی یظهر انما طاعت الموت

و قوله صلى الله عليه وسلم لقنوا موتاكم تحمّل التلقين بعد الموت تلا للفظه على الحقيقة و يقال  
 التلقين و اصحابه انتهى و در ظاهر تفسیر و حقیقه التلقین می نویسد بزور بعضی اشخاص التلقین  
 بعد الدفن و الارواح لیستل انتهی و در سرسری می نویسد التلقین میت عند اکثر مشایخنا  
 نیست مشی و عند الشافعی سنة انتهی و در سراج و باج شرح قدوری ناقصا عن  
 المعراج می نویسد و اما التلقین بعد الموت فلا یلقن عندنا فی تخاریر الروایة انتهی و در غیر  
 العقبی می نویسد و قبل وقت التلقین بعد الدفن بان یلقن بافلان اذ کذبک الذی کنت  
 علیه رضیت بالهدی و بالاسلام و یا و محمد نبیا و یا لقن انما و بالکعبة قبله و قبل ان کان  
 سوتة علی الایمان فهو مستغن عن التلقین و الا فلا ینتفع به انتهی و در بر جنبی می نویسد  
 و فلا یلقن بعد الدفن عندنا و عند الشافعی یلقن فرغم بعض اصحابنا من ذهب اهل السنة  
 و الاولی شیهة المعتزلة لکن القول بان کان مؤثرا فلا حاجة الیه و ان کان کافرا فلا ینتفع  
 التلقین انتهی و در جمادی جامع الروایات نوشته در عقائد الاسلام آورده است که  
 التلقین میت بعد دفن میکنند و در یک امام شافعی نفع نیست زیرا که اگر اربابان فقه است  
 خود فرشتگان را جواب تلقین و آنچه کلمه حق است خواهد گفت و گرنه تلقین چه فائده کند  
 انتهی و همچنین در کافی نیز نوشته و در جامع الرموز ناقلا عن ابی جعفر گفته و انما خص التلقین  
 بالمتضر لان تلقین میت لم یجبر عند الائمة الثلاثة و غیرهم من اصحابنا و علیه فتوی المتضلع و  
 بخاری انتهی و در مجمع البحرین نوشته و تلقین الانسان الی حال کونه متحررا لا بعد التلقین  
 یعنی قال الشافعی یرج یلقن بعد الدفن لقوله صلى الله عليه وسلم لقنوا موتاكم شهادة  
 ان لا اله الا الله و ان الاحضار فی وقت تعريض فیه الشهبان لغزو باله بفساد  
 اعتقاده فیتجاه الی تذکر و المراد من قوله لقنوا موتاكم من یقرب الی الموت مجازا انتهی و  
 سینه احمد حطابوی در حاشیه در مختاری نویسد قال فی النهر و اتلفوا فی تلقین لغیر الموت  
 فقبل یلقن بظاهر قوله علیه الصلوة و السلام فلقنوا موتاكم شهادة ان لا اله الا الله و قبل

لایق در ظاهر الروایه از المردی است تا کم فی الحدیث من تریب من الموت انتهى و همچنین در زرعی  
 مرقوم است و در ترویج الابصار متن در سخن زنی نوشته لایق بعد تجیده انتهى پس آنچه مذکور شد  
 خلاصه اش آنکه در ظاهر الروایه و نیز و امام یحیی و امام مالک و امام احمد بن حنبل و دیگر ائمه  
 حنفیه تلقین بعد موت غیر جائز است و فتوی ائمه بلخ و بخاری بر همین است و بعضی علما را شایسته  
 عدم جواز تلقین با مذہب معتزله زعم کرده اند و آن محض غلط است و کلام صاحب کفایه و شارح  
 مصابیح و مؤلف تلمیح و صاحب حیرة الفقہا و جامع سراجیه و مصنف معارج الدرایه و شارح  
 قدوری و مصنف ذخیرة العقبی و علا علی برجدی و ابوالبرکات نسفی و صاحب جواهر و مؤلف  
 جامع الروایات و صاحب عقائد الاسلام و مصنف و شارح مجمع البحرین و صاحب نهج الفائق  
 و سید احمد طحاوی و فخر الدین زریلی شریعہ ترجیح همین قول است پس بر آن ستم که از ائمه ثلاثه و  
 دیگر اصحاب یحیی نقل شده با و ائمه بلخ و بخاری فتوی هم بر آن داده باشند و در ظاهر الروایه نیز همان  
 حکم باشد و همه اصحاب متون نیز همان را اختیار کرده باشند بجز طور مقام کلام شایسته بر قول کسی دیگر  
 چگونه اعتماد کرده آید و این کار را که از تلقین بعد دفن منع کرده اند نسبت اعتزال کردن  
 کویستالی گفتن جز اینها بد آئین کار دیگری نیست **سؤال** زیارت قبور زنان را جائز  
 یا آنچه مردان را جایز شده است یا نه **جواب** زیارت قبور مردان را جایز است بشرطیکه  
 موافق سنت باشد نه زنان را و زنان را زیارت قبور قبول اصح مگر در بحر می است چنانچه  
 در مستحلی مرقوم است و مستحب زیارة القبور للرجال و تکره للنساء و در کتاب مجالس و اعطیه  
 می نویسد و اما النساء فلا یجوز لهن ان یخرجن الی المقابر ناروی عن ابی هریره انه علیه السلام  
 قال لعن العذرات القبور و عن ابن عباس قال لعن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم  
 زائرات القبور و المتخذین علیها المباح و السرج کذا فی مشکوٰۃ و در نصاب الاحتساب  
 آمده که سئل القاضی عن خروج النساء الی المقابر فقال لا تنال عن الجواز و الفاد فی مثل هذا و انما تنال  
 عن منعها یا بلحقها من اللعن و اعلم انهما کلها فوت الخروج کانت فی الغنہ و ملائکته علیهم

السلام واذا فرجت تحفها الشياطين من كل جانب واذا انت الهم طلعها روح الميت  
 واذا رجعت كانت في لعنة المدك حتى تعود وفي حديث ايام امرأة خرجت الى مقبرة طلعها  
 ملائكة السموات السبع وملكه الارضين السبع فمشى في لعنة الدواب وامرأة دعيت لبيت  
 بخفي فيها يعطيها الله الى ثواب حبه وعمرة دروي عن سلمان والي بريرة انه عليه السلام  
 ذات يوم خرج من المسجد فوقف على باب داره فانت اخيه فاطمة رضي الله عنها فقال  
 لها من اين جيت فقال خرجت الى منزل فلان التي ماتت فقال بل فبيت قبر فقال  
 معاذ الله ان فعل شيئا به سمعت منك سمعت فقال لولا بيت قبر لم ترحي راحة الجنة ايتها وقا  
 ثناء السيداني حتى در رساله لا بد آورده كه زيارت قبور مردان را اجازت است نه زنان را مشعا  
 طرفة باجرت كه مجيب و محكم كه است تخريمي زيارت قبور زنان را بقول اصح نموده و دليل  
 يك روايت هم بصريح حجت قول كه است تخريمي ناورده كه از عبارتش ظاهر پس لفظ جنبا  
 لي محل محض اقتاده حاله ميگويم كه زيارت قبور زنان را مباح است بقول اصح چنانچه در  
 بحر الرائق مرقوم است و اصح ان الرخصة ثابتة لهما و در عالم گيري مي نويسد ظاهر قول  
 محمد رح يقضي الجواز للنساء ايضا لانه لم يخص الرجال في الاشارة احتفاء المشدخ في  
 زيارة القبور للنساء و قال شمس الائمة السرخسي الاصح انه لا باس بها و در جامع الزوائد  
 مي نويسد و زيارة القبور مستحبة للرجال و كذلك للنساء و على الاصح در متحار القياوي  
 مي نويسد و لا باس بزيارة القبور و هو قول ابي حنيفة و ظاهر قوله يقضي الجواز للنساء  
 ايضا لانه لم يخص الرجال الخ **علا** هر طرفه در طرود و در مقام آنست كه قول اصح كه است  
 را معترض دور از ديانت فهميده و كلام الكافرون را بخص تمام ندیده حقيقت آنست كه  
 اين مسئله مختلف نيه باين العلماء است بعضي گویند زيارت قبور مردان را مباح است و  
 بعضي گویند كرده تخريمي نه مذهب جشرتا مجيب به اصحيت قول آخر است و آن موافق است  
 و بسيار دازيدين نتم با چنانچه در معنی شرح بخار نوشته قال ابن عبد البر و الله اكثر

العلماء خرجوا من الصلاة فلبسوا الى المقابر ونزل بعد بسط الكلام في آخر نوشته حاصل  
 الكلام من هذا كله ان زيارة القبور مكروهة للنساء بل حرام في هذا الزمان لا سيما  
 وطهرته واما ابو بكر بن ماجه الدين يحيى قنوي في شرح صحيح مسلم تحت حديث عن عائشة  
 قالت كيف اتوا رسول الله في زيارة القبور قال قنوي سلم على اهل الديار من  
 المؤمنين والمؤمنات يرحم الله المتقدمين مناه والتاخرين وانا انشاء الله عليكم للاخوة من  
 نويسيد فيه دليل من جزالة النساء زيارة القبور وفيها خلاف للعلماء من الثلثة اوجه  
 لاحد بنا احدنا تحريمها عليهم بحدِيث عن المدزوارات القبور والثاني بكونه والثالث  
 بامه ويستدل به هذا الحديث وبحدِيث كنت نهيتكم عن زيارة القبور فزوروا وما  
 يجاب عنها هذا بان نهيتكم فمكروه فلا يدخل النساء وعلى الذهبي الصحيح المتخارج في الاصول  
 عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لعن المدزوارات القبور شيخ عبد الرحيم  
 طاهري في شرح ترمذي تحت همین حدِيث بعد بسط كلامي نويسيد لما ثبت ان حدِيث  
 الرخصة قبل حدِيث اللعن فالاصح عدم الرخصة للنساء في الزيارة كما هو ذهب الجمهور  
 ويؤيد ذلك تذكير ضيفته الرخصة ايضا انتهى ودر شرح برزخ ودر باب الرخصة في زيارة  
 القبور من نويسيد تم اعلم ان زيارة القبور باذن فيها الرجال وعلية عامته اهل العلم و  
 ابا النساء وقد روى عن ابي هريرة رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 لعن وارث القبور عن ابن عباس رضي الله عنه صلى الله عليه وسلم لعن وارث القبور فلا يجوز  
 لمن الرخصة في زيارة القبور وقال البعض اهل العلم ان هذا كان قبل ان يرخص في زيارة  
 القبور فلما رخص عمت الرخصة للرجال والنساء واليه ذهب صاحب كشف البردوس  
 حيث قال الاصح ان الرخصة ثابتة للرجال والنساء وقال جمهور العلماء من اثبت  
 الرخصة للنساء في الزيارة فانما يستدل بحدِيث نهيتكم الخ وهو استدلال بلا قياس  
 لان خطاب الرجال لا يشمل النساء ولم يرو حدِيث في حق النساء فلا يعبر الرخصة



فاصح انه لا يباح للنساء زيارة القبور انتهى ودر حجة العلماء می نویسد اختلاف فی زیارة  
 قد ذهب بعضهم الى عموم الترخصة للرجال والنساء جميعا اما الجمهور فيخصونها بالرجال وهو  
 الاصح لما روی عن ابی هريرة رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم منع من واران القبور  
 انتهى ودر الجاری می نویسد زیارة القبور مستحبة للرجال والنساء علی الاصح انتهى ودر  
 حق الصراح شرح نور الایضاح می نویسد ندب زیارتها للرجال والنساء وعلیل حرم علی  
 النساء اما الاصح انها محرمة لمن انتهى ودر الجوروقای رحمانی و تحفة الفقهاء و  
 كنز العباد می نویسد زیارة القبور حسن للرجال وحرام للنساء انتهى ودر حجة الاسلام  
 می نویسد زنانرا در زیارت نشاید بیرون آمدن که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود  
 هر زنی را که زیارت میسرده مرده او را لعنت میکنند و در بیان کرد بر کرد میر و نذر است  
 و در مسائل الاموات می نویسد زن را زیارة قبور نشاید مگر قبر رسول صلی الله علیه وسلم  
 انتهى و در کفایه شعبی و تانما رضانی و ابراهیم شاهی و مجالس الابرار و نقاب الاحسان  
 و الاابد منه نیز هم چنین است و چون مصنف کتابی در کتاب خود زیارت قبور را حرام و مکروه  
 نوشته ظاهر شد که همان اصح نزود نیست پس لفظ چنانچه بی محل نیست الحاصل آن  
 قول عبد البر از کلام عینی شارح بخاری و امام نووی شارح صحیح مسلم و عبد الرحیم  
 طاهر شارح ترمذی و صاحب شریع برزخ و مصنف حجة العلماء و صاحب در الجور و شرح  
 نور الایضاح و صاحب در الجور و قای رحمانی و تحفة الفقهاء و كنز العباد و حجة الاسلام  
 خلاصة الفقه و مسائل الاموات و کفایه شعبی و تانما رضانی و ابراهیم شاهی و مجالس الابرار  
 و نقاب الاحسان و الاابد منه بخوبی واضح گشت که زیارت قبور زنانرا حرام و مکروه است  
 بقول اصح فقط **سوال** مقرر کردن روز عرس جائز است یا نه **جواب** مقرر  
 کردن روز عرس ثبوت آن از آنحضرت صلی الله علیه وسلم و خلفا و راشدین و ائمه العجم  
 نرسیده پس امریکه ثبوت آن از شارح و مجتهدین متحقق نباشد آن امر را بر اصل خود باید داشت

ما دانی که خلاف آن از دلیل ثابت نشود و اصل شمی یا حرمت است نزد جمیع کانی تقسیم  
 تحت قوله تعالی هو الذی خلق لکم فی الارض جمیعاً لیکن ان یتبدل بها علی ان الاصل فی الا  
 الاباحه كما هو بذهب طائفة بخلاف اجماع فان عندهم الاصل هو الحرمة انتهى یا توقف است  
 كما یظهر من الدرر والاشباه من الدر فی کتاب الوضوء والمنصور علی ان الاصل فی الاشياء الحر  
 وان الفقهاء کثیراً یلجئون بان الاصل الاباحه فی الدر ایضاً من کتاب الجهاد من باب  
 استیلاء الکفار الصحیح من مذہب اهل السنة ان الاصل فی الاشياء التوقف والاباحه  
 را بنی المعترضة انتهى قال فی الاشباه ناقلاً عن شرح المنار للمصم قال اصحابنا الاصل فی  
 الاشياء التوقف انتهى یا اباحت كما هو بذهب طائفة وراى معتزله تم بین کما هو مقترب  
 فی الدر پس ازین روایات معلوم شد که اصل در شمی یا حرمت است یا اباحت یا توقف  
 اگر مذہب حرمت یا توقف داشته شود پس مقرر گردن بوم عوس از طرف خود نباید خست  
 که در حرمت خوانند اقتدا یا در امری خوانند اقتدا که حال او معارض نیست معارضه  
 بنامی جواب بر اصل در اشياء و ذکر اختلاف و بدون اباحت راى معتزله و نقل عبارت  
 کتبهمه ناشی است از فهمیدن اصل مسئله و مطالب عبارات مذکوره و معانی لفظ توق  
 و اباحت و تجریم و تصرف در نقل علاوه بر ان اما تصرف در نقل پس اول در نقل اشباه  
 چه تمام عبارت شبهه این است اهل الاصل فی الاشياء و الاباحه حتى یدل الدلیل و هو  
 مذہب المشافعی رحم او التجریم و الشبهه فی الی ابیحینفترج و فی البدایع المنهار ان الاحکم  
 للافعال قبل الشرع و الاحکم عددنا وان کان ازلیاً فالله او ههنا عدم تعقله بان تعقل قبل شرع  
 فاتفق المتعلق لعدم فائده انتهى و فی شرح المنار للمصم الاشياء فی الاصل علی الاباحه عنده بعض  
 الخفیة و منهم الکفری و قال بعض اصحاب الحدیث الاصل فیها الحظر قال بعض اصحابنا الاصل  
 فی التوقف یعنی از کتابها من حکم لکن لم یقف علیه بالتعقل انتهى و فی الهدایة من فصل احد  
 او ان بالاباحه اصل انتهى این است عبارات اشباه پس از ان طرف بر یک فقره کتفا

نمودن و از آن هم لفظ بعض را بر سر قلم نمودن و در نظر جمال بپوشیدن بترتیب مذکور منتهی بقره  
و احد جلوه دادن بباح و عیس حرام لاحول و القوه الا بالله و عبارات حدیثی از این دست و الا

علیه فی الجزایا بناه علی ظهور التصور من ان الاصل فی الاشیا و التوقف الا ان التفهیم اکثر

یلعنون بان الاصل الا اتمه فالتوقف بناه علیه پس بحدوث اجزای جمله التصور بان الاصل

فی الاشیا و التوقف و نسبت نمودنش بدو اخبار باظهار اینکه مذکور صاحب کتاب است

فرخاندان واقع از روایات بسیار بعد نیست و ظاهر که مدعی مجیب و در اخبار در بیان منافع امر

واقع است که لفظ آوردن بران منادی می کند یعنی بر قهر این سنت است ایراد کرده شد چهارم و قول او

الا ان التصور الجزایا اوست و روایت ثانیه در الحنا که نقل نموده از نقل تمام عبارات اینجا ظاهر

می گردد که آوردنش در این محل محض بی محل تمام عبارات را نقل می کند و حالش بعد از این

نموده خواهد شد بعد از آنست مسئله تا که فیهش رسان شود در باب استیلاء الکفار و ان علی

علی اثر النوا و لو عبد الله من اذخره و ما یبارهم ملک و الا لا استیلاء و علی باحسان الصحیح من مذکور

اول المسئله ان الاصل فی الاشیا و التوقف و الا باحسانه رأی المتخلف لعل العصمه من جمله

الاحکام مشرودند و لم یخاطبوا بقیة فی حقهم الا غیر محصور میگویند که حال اصل مسئله باحسانه

و اباحت شرعی و اینکه اصل در اشیا نیست باینکه شیء وجودی که نیامی این مسئله بر برون حسن

قیح ذاتی یعنی عقلی و شرعی است لهذا بالاجمال بقدر ضروری بقول می آید تا متطلب در نشین

کرد و حسن محض استحقاق مدح و ثواب خدا تعالی و هیچ کس متحقق قدم و عقاب نبردند

شرعی است فقط پس هر چه شارع بدان امر کرده است و از هر چه نبوی کرده است و اگر امر

کرد و هیچ حسن و نرد ما تریدید و معتزله عقلی است یعنی موقوف بر شرع نیست لیکن شرع

در برون مذکور است نرد ما تریدید این حسن و قبح مسلم حکم از خدا و حق بوده نیست تا آنکه خدا

حکم کند هیچ حکم در اینجا نیست پس بترک احکام در زمان قدرت عقاب نیست و از اینجا است

ما دامیکه خلاف آن از دلیل ثابت نشود و اصل شیئی یا حرمت است نزد جمهور کما فی التقیة الاصلیه  
 تحت قوله تعالی هو الذی خلقکم فی الارض جمیعاً لیکون ان سیرتکم بیما علی ان الاصل فی الای  
 الایاحته کما یونذیهب علی لغتة بخلاف آنچه یزیدان عندهم الاصل هو حرمة انتهى یا توقف است  
 الایطرح من الدرر الاشباه من الدرر فی کتاب الوضوء والمنصور علی ان الاصل فی الاشیاء التوقیة  
 الایالای الفقهاء کثیر الایلهجون بان الاصل الایباحة و فی الدرر القیاس من کتاب الجهاد من باب  
 استیلاء الکفار الصحیح من نذیهب الی السننة ان الاصل فی الاشیاء التوقیة والایاح  
 الای المعترزة انتهى قال فی الاشباه ناقلاً عن شرح المنار للمص قال اصحابنا الماصح  
 الاشیاء التوقیة انتهى یا اباحت کما یونذیهب علی لغتة و رای معتزلة هم همین است کما یونذیهب  
 الای الدررین زین روایات معلوم شد که اصل در اشیا یا حرمت است یا اباحت یا توقیة  
 الای ذیهب حرمت یا توقیف داشته شود پس مقرر کردن یوم عرس از طرف خود نباید است  
 که در حرمت خوانند اقتدا یا در امری خوانند اقتدا که حال او معلوم نیست معطالطه  
 بنای جواب بر اصل در اشیا و ذکر اختلاف و بودن اباحت رای معتزله و نقل عبارات  
 متبینه ناشی است از فهمیدن اصل مسئله و مطالب عبارات مذکوره و معانی نقلی  
 اباحت و تحریق و تصرف در نقل علاوه بر ان اما تصرف در نقل پس اول در نقل  
 چه نام عبارات اشباه این است بل الاصل فی الاشیاء الایباحة حتی یدل الدلیل و هو  
 نذیهب الشافعی رحم او التحکیم و نسبه الشافعی الی ابیحینقرح و فی البدایع المتحاران الاحکم  
 الما فعل قبل الشرع و احکم عنی نادان کان از لیا فالر او منها عدم تعقله بالعقل قبل الشرع  
 ما تعلق التعلق لعدم فائدة انتهى و فی شرح المنار للمص الاصل علی الایباحة عند جمهور  
 الحقیقة و منهم الکرخروج و قال بعض اصحاب الحدیث الاصل فی الجحظ قال بعض اصحابنا الامل  
 فی توقیف یعنی انه لابد لها من حکم لکن لم یقف علیها بالعقل انتهى و فی الهدایة من فصل احد  
 و ان الایباحة اصل انتهى این است عبارات اشباه پس از ان صورت بر یک فقره

نمودن از انان هم فقط بعضی را مقرر نمودند و در نظر حال بودن التوقف نه سبب خفیه بقول  
 واحد جلوه دادن بیاج و عرس حرام الاحول و لاقوه الابانه و عبارات در التعمیر این سنت و  
 علیه فی الجبر المباح بناه علی ما هو المنصور من ان الاصل فی الاشیاء التوقف الا ان الفقهاء کثیرا  
 یلجئون بان الاصل الاباحه فالعرفه بناه علیه پس بحدوث اجزای جمله المنصور ان الاصل  
 فی الاشیاء التوقف و نسبت نمودنش بهر التعمیر باظهار اینکه نه سبب و محمد صاحب کتاب سنی  
 برخلاف واقع از ویانیت بسیار بعید است و ظاهر که مدعیای مجیب در التعمیر در بیان مناب غیر  
 واقع است که فقط آوردن آن منادی می کند یعنی بر تعریف سنت ایراد کرده شد بهما در قول او  
 الا ان الفقهاء المجراب او ستا و روایت ثانیه در التعمیر که نقل نموده از نقل تمام عبارات اینجای  
 می گرد که آوردنش در این محل محض بی محل تمام عبارات را نقل می کند و حالش بعد از این  
 نموده خواهد شد بعد تحقیق مسئله تا که فهمش رسان شود در باب استیفاء و الکفار و ان غلبوا  
 علی الموال و عبد اموات و افرز و ابدار هم حکوم مال الله استیفاء و علی مباح لان الصحیح من نه سبب  
 اهل السنه ان الاصل فی الاشیاء التوقف و الاباحه رای المعتزله بل لان العصمه من جمله  
 الاحکام المشبهه و نه و لم یخاطبوا بها فقی فی حقهم مالا غیر معصوم فملکونه حاله اصل مسئله باحت  
 و اباحت شرعیه و اینکه اصل در اشتبا نیست با اینکه شنیدیم چه نکته تهای این مسئله بر بودن مسن  
 قبح ذالی یعنی عقلی و شرعی است لهذا بالاجمال بقید ضروری بقلم می آید تا ما مطلب در بین  
 کرد و حسن معنی استحقاق مدح و ثواب خدا تعالی و قبح بستی حقان ذم و عقاب نزد اشوه  
 شرعی است فقط پس بر چه شارع بدان امر کرد حسن و از هر چه نمی کرد قبح است و اگر التعمیر  
 کرد و قبح حسن و نزد ما تزییدیه و معتزله عقلی است یعنی موقوف بر شرع نیست لیکن ذوق  
 و بهر نزد مذاهب نزد ما تزییدیه این حسن و قبح سبب حکمی از خدا در حق بنده نیست تا آنکه خدا  
 حکم کند بی حکم و بی جای نیست پس بترک حکام در زمان غیرت عقاب نیست و از اینجا است  
 که این دعوت در تکلیف شرط است پس کافر که دعوت او نرسیده مکلف با مان

و در آخرت موافقت کفر خواهد شد بخلاف معتزله که واجب میکنند آن حسن و قبح حکم پس اگر شرع  
 نبود می و زینبوی مرسل نشدی و افعال موجود بودند می برائینه احکام حسب تفصیلی  
 که الان در شریعت حقست و اجبایی بودند و فعل صحیح برای اباحت مباح می بود البته  
 و مراد از حکم در اینجا اشتغال بر عبودیت لفظی و از حقیقه الوجودی منظور ما تری می و فخر الاسلام و  
 صد شریعت و غیره گفته عقل گاه مستقل می شود و در ادراک بعض احکام خدا چنین است و اگر در آن  
 کس بیان را و حرام کرد کفر او آنچه لائق نیست بحد حاصل اینگونه است نه بدست قریب یافته  
 اول مذہب اشعریه که حسن و قبح شرعی است و حکم هم در حکم مذہب ما تری می که حسن و  
 قبح عقلی است و موجب حکم نیست و نه کاشف از تعلل حکم بزمه بحد و اختیار کرد آن را  
 صاحب تخریر و اتباع کرد و در احکام مسلم و گفت که مشایخ خود را که ملاقات کرد و موافق بر  
 یافتند مذہب شیوم حسن و قبح عقلی است و در احکام و آن مذہب معتزله و فخر الاسلام و غیره است  
 فاما نزد معتزله بنا بر وجوب عمل عقوبت بحسب عقل واجب و نزد جماعت کرام عقوبت بحسب عقل  
 واجب نیست و نیست خطائی میان معتزله و اهل سنت در اینکه حکم اگر چه در هر فعل قدیم است  
 لیکن جائز است که بعض از آن قبل بعثت معلوم نگردد لیکن نزد معتزله اگر چه حکم ذاتی است و قریب  
 به شرع نیست لیکن بعض چنان است که علت حسن و قبح فعل بعقل دریافت میگردد و نزد اهل  
 سنت از اشاعره و ما تری می پس موجب حکم اگر چه کلام نفسی قدیم است فاما ظهور آن بعقل  
 و آن حادث است بحدوث بعثت پس نیست حکم اصلا قبل بعثت نزد جمهور اهل سنت و بعض  
 از ما اگر چه موافق اند معتزله را اما جمهور ما تری می موافق اند با اشاعره که نزد جمهور اهل سنت نیست  
 ظهور حکم مگر پیش از آن به بعثت است پس معلوم می شود قبل بعثت خلافیکه منقول است  
 در اهل سنت که اصل اباحت است و آن مختار که حقیقه است افعی با حذر که مذہب غیر اهل سنت است  
 و صدر الاسلام گفته که اصل اباحت است در اموال و خطر در النفس و گویند که این تفسیر قول  
 حقیقه و شافعیست در بادی الزامی مخالف می نماید با آنچه مذکور شد از نبودن حکم قبل بعثت

در این میگرد و مجتهدی که با ابحاث اصولیه جواسین اینکه که در زمان بر انسان از اجتهاد می  
 مع الدین خالی نگذشته از او تمام اینده پس خلاص حاصل نمیکرد و در هیچ یک زمانه از آن  
 و در حکم با ابحاث مطلقا و بجز مجتهد مطلقا پس نیست خلاص مگر در زمان قدرت که شریعت مجتهد  
 گردید تقصیر یقین حاصل لیکه گسائیکه پیدا شدند بعد از انرا در اس شریعت و جعل حکام  
 پس این جعل قدرت نزد اکثر حنفیه و شافعیه پس معامله کرده می شود با جمیع افعال بتمام  
 مباح یعنی ماخوذ نمیشوند بقول و ترک چنانکه در مباح و این را با ابحاث اصلی نماند و این  
 پس بقول با ابحاث اصولیه میست بر زمان قدرت قبل شریعت حقه یعنی با ابحاث حقیقت  
 علی یعنی نفی حرج است در فعل ترک سبب علم مانع و موجب و در همین با ابحاث اصولیه میست  
 سبب نه شرح حاضر میسر از اگر چه در آن کلامی است دقیق و در تقییم نوریست و نیده نظر لان با ابحاث

الاصحیه لیست حکما شرعیان فلما یکون الحکمة بعدة سنجاء و در شرح اند از تفصیل بیان  
 نموده است و مختصر تقسیم کرده اند افعال اختیار بر ایا که جهت محتمله و مقیده معلوم گردد  
 پیش قسم است با قسم محتمله یعنی خوب و بد و با ابحاث و تحریم و کراهت و آنکه جهت محتمله  
 مقیده معلوم نگردد و در این قسم معتزله را بقول شرح است که بدینست اول با ابحاث و آن  
 معتزله بدیهه است و دوم حرمت و آن مذموب معتزله بعد از دست سید مرتضی توقف و مشهور است  
 که مذموب شیخ ابو الحسن طهری و ابو بکر میرزا هم توقف نیست و در اد توقف بر طبق معتزله  
 عدم العلم بجهت و بر طریق شیخ عدم حکم نیست این همه که گفته شد بحجت اصلیه بود قبل  
 ابحاث محتمله است که ابحاث اصلیه عبارت است از آنکه قبل ابحاث باشد و ابحاث اصلیه که اختیار  
 اکثر حنفیه و شافعیه است امری دیگر در تلویح نوریست و نیده المسلمه نوری اصول الشافعیه

على التنازع على التعذر الى تذهب المعتزلة في ان لا يعقل حكما باحتمال القبح والافاق الفصل  
 البتة لا يرد عن عدم الشيء من الاحكام حال الابد وان نسبت که با ابحاث اصلیه شرعی و در  
 ابحاث اصحاب قدرت است چنانچه با ابحاث اهلیمه فترت خطا نیست و ایندیگر نیده که تا فی نیست

برای نسخ و اباحت شرعی عبارت است از خطاب شارع بالتخیر و آن عبارت است از خطاب  
 شرعی بدخیر و اباحت اصلیه از عین است از خطاب بالتخیر چه جائیکه بدرک شرعی حرم فعل و ترک  
 معدوم باشد پس اینجا بدرک شرعی برای حکم تخیر یعنی عدم بدرک شرعی برای فعل و ترک بدرک  
 شرعی است برای حکم شرعی بدخیر پس آن حکم شرعی است بخلاف معتزله ابا حنیفه میگویند که  
 اباحت در عرف شرعی عبارت است از عدم حرم و فعل و ترک و نیز اهل سنت عبارت است از  
 حکم شارع بان پس بجزیره خطاب متعلق نشد و شتملمبر مصلحت و مفسده نیست مباح  
 معتزله و اهل سنت اما نزد معتزله پس از آن جهت که اباحت در عرف شرعی یعنی عدم حرم و فعل  
 و ترک است و آن همچنان است و نزد جمهور از جهت آنکه چیزی که در و بدرک شرعی برای حرم و  
 فعل و ترک معدوم است پس معدوم شدن او بدرک شرعی است بحکم شارع و بجزیره  
 ابا حنیفه بر حیب اعتراض کردن بدینای جواب بر اصل اشیا و نسبت سببه لفظ محقق  
 و در عبارت تفسیر احمدی در مختار تکلفات نامرضیه پیش ساختن اباحت اصلیه حقیقیه  
 اباحت اصلیه قدرت و اباحت شرعی هر سه را یکی آوردن و بر این احکام مومونه خود  
 بر آوردن و مطلب در مختار را بلا نقل کلام محشین از حواشی مخدوش نوشتن همه ناشی است  
 از عدم علم بحال سائلین جزوات بر ارتکاب محذورات که تغلیط عامه نمونین مقصود از آن است  
 و الظاهر این اصل سئله و محل نزاع و مطالب عبارات شرعی و حکم و غیره تا و معانی لفظ توفیق  
 و اباحت و ندیدن حواشی در مختار و تحریف و تصرف در نقل عبارت اشباه علاوه بر آن اما  
 تحریف و تصرف در نقل عبارت اشباه پس از دیدن تمام عبارات کتاب اشباه ظاهر شد

چنانچه نام عباراتش این است **قاعده** بل الاصل فی الاشیاء الالباحه حتی یدل  
 الدلیل علی عدم الاباحه و هو مذموب الشافعی روح او التخریم حتی یدل الدلیل علی الاباحه

و الشافعیه الی ابعینفه روح فی البدایع التمهید ان الاصل للموافاق قبل الشرع و حکم  
 عنه تاوان کان از لیا فالمراد به هنا عدم تعلقه بالفعل قبل الشرع فاشافی التعلقی احد



فائده انتہی و فی شرح المنار للمص الاکتیاء فی الاصل علی الاباحه عند بعض الحنفیہ و منهم اللاری  
 و قال بعض اصحاب الحدیث الاصل فیها البحتة و قال اصحابنا الاصل فیها التوقف بمعنی ان  
 لا بد لها من حکم لکننا لم نقف علیه بالفعل انتہی و فی الہدایہ من فصل فی الحدیث ان الاباحه  
 اصل انتہی بل یطہر اثرہم بالاتخلاف فی المسکوت عنہ و یخرج علیہا ما اشکل حالہ انتہی پس لفظ  
 علی عدم الاباحه و علی الاباحه را از عبارات اشباه حذف نمودن و لفظ بعض زیادہ کردن  
 و بحیب کہ اصل عبارت آن نقل نموده بود بر آن تفویض بقدر نمودن جز معترض کار و مگر  
 نیست مقصود از آن ثبوت اباحت مذہب جمہور حنفیہ و توقف مذہب بعض حنفیہ بقول حساب  
 اشباه بلوہ و ادون ست لاجل و لا قوۃ الا بالمدفقیر داعی بعد معاینہ اعراض معترض در  
 چهار نسخہ اشباہ کہ از آن جملہ اشباہ معہ عمومی بطور کلی است نظر کردیم فقط بعض  
 ندیدیم بر تقلید معترض و توقو یا فتم سبحان الدانیان چه کسانند کہ خود سارقین  
 تحریف پیشگان باشند و بضمون المر و لقیس علی انفسہ بر دیگران نسبت این مشتبه  
 چون بعض از مخلصان معترض این تحریفات را دیدند فرمودند درین باب استنبان  
 یہ و در نصاری ست کہ بحیر فون الکلم عن مواضع طریق ایشان است معا و انسہ عن الک  
 اکنون باید دانست کہ بنامی جواب بحیب اصل در اشیا بنا بر مذہب سائلیں است کہ بعض  
 ایشان بلا تعین نظر در اباحت ہر شی متسک باین اصل میگرددند لهذا حضرت بحیب بر قول  
 ظاہر ایشان بنامی جواب نموده فرمود پس امر کیہ ثبوت آن از شارع و مجتہدین متحقق بنام  
 الم و معترض بحیب از ایراد عبارت در مختار است کہ توقف در اصل ریشا از کلام صاحب  
 در مختار مذہب مشہور معلوم می شود و ظاہر آنکہ مختار صاحب در مختار توقف است  
 چنانکہ معترض می فهمد پس بلا فہم مقصود بشرع پیش آمدن و در سخنان جدل و ہزل تفرہ  
 نمودن خلان دیانت و بعد از فراست است معترض در بیان اصل اشباہ و تحبہ عبارت  
 و شروع آن کرده و عبارت بعض کتب نیز نقل نموده مگر فہم مطلب نصیب احد چنانکہ بجز  
 ما

مسئله مغالطه بخورده و در مخالفتها بکار برده اول آنکه نوشته که اباحت اصلیه مختار اکثر حنفیه  
 و شافعیه نسبت بزمان قدرت و اباحت تحقیقیه نیست و نه حکم نزد ایشان چیزی است مختار  
 اباحت اصلیه معتزله و اباحت اصلیه بعد شرع علاوه بر دو اباحت اصلیه مذکور است که در آن حکم  
 انتهای و نیز نوشته و بیست این مسئله علم اصول است و ما از اینجا حقیقت مسئله اربابان نمودیم  
 از آن بخوبی ثابت که اباحت تحقیقیه مذکور معتزله جمهور اهل سنت منکر و اباحت اصلیه قدرت  
 مختار اکثر حنفیه و شافعیه و در اباحت اصلیه شرعیة اختلاف کسی از معتزله منقول نیست  
 انتهای را رقم از ایشان می رسد که محل نزاع و خلاف معتزله در مسئله اصل شایع است که این نظام  
 است اگر قبل بعثت قرار دهند پس تقریر فیخر الاسلام درست نمی آید زیرا که کدام زمان از آدم  
 تا این قدم بر انسان از بعثت نبی مع الدین خالی نگذشته چنانچه کلام خیر نظام را بحسب

الانسان ان یرک شدی دلیل بر آن است و آینه که میزدان من است الا خلا فیها مذکور است  
 پس قلیت بعثت چگونه تحقق گردد و قول ایشان قبل بعثت چه معنی دارد و اگر تخصیص محل خلاف  
 معتزله بزمان قدرت و اندر اس شرعیت نمایند پس همان محل خلاف اهل سنت است زیرا  
 صورت کلام مقروض که صریح در مغایرت اباحت اصلیه معتزله و اباحت اصلیه اهل سنت است  
 درست نمی افتد اصل حقیقت آنست که قصه خوانی و داستان گوئی چیزی دیگر است و قضا  
 و قیود حقیقت چیزی دیگر از نقل عبارت کتب بی فهم مطلب و بدون تحقیق از واقفان  
 فن مسئله ثابت نمی شود اکنون بیگویم آنچه از عبارات کتب نام نهاده معترض و نیز دیگر کتب  
 اصول و غیره معلوم می شود آنست که قول محقق در محل نزاع و خلاف معتزله و اهل سنت  
 و ما تریدید بزمان قدرت است و از لفظ قبل بعثت و قبل شرع قبل بعثت بینا و قبل شرع عام در

تجر العالوم ملا محمد العلی در شرح تحریر این تمام بعد بیان مقصود شش می نویسد فلیس  
 یكون قبل البعثة حتی یصح النزاع بل النزاع انما هو فی زمان البعثة و هو زمان انذار  
 فی شرح رسول سابق و مالتی رسول انفراتهی درین مسئله اقوالی اصولیین در قضا بسیار

منزلی را با هم مخالف آنچه بعد تحقیق و تحقیق معلوم می شود دانست که غرض مصور و قولی  
 توقف است و در سبب محکم حنفیه حرمت التصریح این کلام و توضیح این مقام آنست که در تفسیر  
 احمدی نوشته فیکل ان يستدل بها علی ان الاصل فی الاشیاء الاباحه كما هو ذمیر  
 طائفة بخلاف الجمهور فان عندهم الاصل هو الحرمة وعند الشافعی الاصل هو الحرمة فی کل  
 حال انتهى و امام فخر الاسلام بزودی در بحث معارضة گفته ان الاباحه اصل فی الاشیاء  
 عند اکثری و ابی بکر الرازی و طائفة من الفقهاء الحنفیة و الشافعیة و جمهور المعتزلة انتهى  
 زود توضیح می نویسد و اعلم ان الشیء الذی لا یوجد له محرم و لا یصح فان كان الارتفاع  
 ضروریاً كالنفس و نحوه فیه منسوخ شرعاً و ان لم یکن ضروریاً كاكل الفواكه فعدت لبعض الفقهاء  
 علی الاباحه انتهى و در تلویح حاشیه توضیح می نویسد قوله و اعلم ان الشیء الذی لا یوجد  
 له محرم لا یصح اشاره الی مسئله الحكم الافعال قبل الشرع فان قلت لا یوجد له محرم و لا یصح  
 یكون واجبا و مندوبا و لو كرر ما قلت المراد بالبیح بالقبول المحرم فان الاباحه قد یطلق علی عدم  
 المنع عن الفضل سواء كان بطریق الوجوب او الندب او الحرمة فانه قال الشیء الذی لم یوجد  
 له دلیل المنع و لا دلیل عدمه ای لم یعلم تعلق حکم شرعی به بناء علی عدم ورود الشرع لانه  
 المسئلة انما ینسب لبيان حکم الافعال قبل البعثة فان كان اضطراراً كالنفس و نحوه فهو  
 بمنوع الاعند من جملة التلیف المحال و ان كان اختیاراً كاكل الفواكه فحکم الاباحه عنده  
 بعض المعتزلة و بعض الفقهاء من الحنفیة و الشافعیة و الحرمة عند المعتزلة البغدادیة و  
 بعض الشیعة و التوقف عند الاتعری و المصیری انتهى و در منهاج الاصول می نویسد  
 الفرع الثانی الافعال الاختیاریة قبل البعثة مباشرة عند المعتزلة البصریة و بعض الفقهاء  
 و محرم عند المعتزلة البغدادیة و بعض الامامیة و ابن ابی هریره من شافعیة و توقف  
 ابو الحسن الاشعری و ابوبکر الصیرفی الشافعی انتهى و در مسئله نوشته و اما الخلفان  
 المنقول عن اهل السنة ان اصل الافعال الاباحه كما هو مختار اکثر الحنفیة و الشافعیة



ثلثة اشياء والا باقية والتوقف قول التوقف اى فلا يعرف اباحة البيح الا بقوله فعمله على البيح  
 وسلم فقد سادى التعريف المذكور للسننة وكذا ايرد المباح على القول بان الاصل يحظر قول الاثنا  
 الفقهاء جواب عن الايراد كثير اليه چون اى يولعون قال فى الصحاح اللبج بالشىء الولوج به  
 قد ليج بالكسر ليج اى اذا عرى به آه والمعنى انهم ينطقون به كثير بقوله فالتعريف بنا وعليه  
 هو محظ الجواب يعنى ان تعريف الشتمنى معنى على هذا القول فعمله اباحة المباح من الاصل لا من  
 اشياء انتهى وملا عابد ستمدى در طواع الانوار حاشيه در مختار مى نويسد وادرد عليه اى  
 على تعريف الشتمنى فى البحر المباح وذلك لانه ثابت بقوله فعمله عليه الصلوة والسلام وليس  
 بواجب ولا مستحب كما قد مضى من عدم حلقه صلى الله عليه وسلم راسه الشريف الا فى فسك فلم  
 يكن لتعريفه بالتعريف الا بالاريد بنا وعلى ما هو المنصور اى المؤيد بالادلة القوتية من ان الاصل  
 فى الاشياء والتوقف فلا يعرف اباحة المباح الا بقوله فعمله عليه الصلوة والسلام وكذا ايرد  
 المباح على القول الثانى بان الاصل فى الاشياء يحظر الا ان الفقهاء وكثيرا ما اى فى كثير  
 من الاوقات يلجون اى يولعون قال فى الصحاح اللبج بالشىء الولوج به وقد ليج به بالكس  
 ليجا اذا عرى به انتهى والمعنى انهم ينطقون كثير ايان الاصل فى الاشياء والا باحة فهو المحظ  
 الثالث فى المسئلة فالتعريف اى تعريف الشتمنى للسننة يا ثبت بقوله فعمله صلى الله عليه  
 بنا وعليه يعنى فالمباح ثابت بالاصل لا بقوله الشريف فعمله عليه الصلوة والسلام فلم يكن  
 جامعابل بانعا انتهى حسين بن عبد الله طيبي در شرح مشكوة تحت حديث كان ليل الكفا  
 يعرفون التورثة بالعبانية ويفسرونها بالعربية لابل الاسلام فقال رسول الله صلى الله  
 عليه وسلم لا تعدوا اهل الكتاب ولا مكة تؤمهم مى نويسد هذا اصل فى وجوب التوقف عما  
 يشك من الامور والعلوم فلا يقضى فيه بجاز ولا بطلان وعلى هذا كان السلف ائمتى ومنبر  
 حسين بن عبد الله طيبي در شرح مشكوة بذيل حديث ابن عباس قال رسول الله صلى  
 الله عليه وسلم الاثر لثمة امر بين رشده فاتبعه وامر من غيبته فاجنبه وامر اختلف فيه

بگفته اند که در مدعی نویسی یعنی ما علمت کونه حقاً بانص فاعل به و ما علمت بظنانه بانص  
فاجتنبه و ما لم تثبت حکمه بالشرع فلا تقل فیہ شیاً و فوض امره الی المدعی مثل مشابهاً <sup>القول</sup>  
و امر الصانع انتهى در شرح عبدالحی در ترجمه مشکوٰۃ فارسی تحت لفظ فکلمه الی المدعی نویسی  
پس بسیار در اینجا و توقف کن در آن و طلب کن رشد و هدایت را در آن انتهى پس  
آنچه مذکور شد خلاصه اش آنکه از اکثر کتب چنان علوم می شود که اباحت مذہب معتزله  
و بعضی فقه های حنفیه و شافعیه است و حرمت مذہب ائمه اہل بیت و علی رضی اللہ عنہ  
و عامه اہل حدیث و ابو منصور با تریدی و صاحب ہدایہ و اکثر فقہای حنفیہ و شافعیہ و معتزلہ  
بعنادیہ و بعضی شیعیہ است و توقف مذہب حضرت ابوبکر و حضرت عمر و حضرت عثمان و اکثر  
صحابہ ابو الحسن عسکری و ابوبکر صیرفی است و همین مذہب منصور و مؤید بذلائل قویہ است  
زیرا کہ قول اباحت و حرمت متناقض بقاعدہ مقدرہ مسلمہ الشیان لا حکم قبل الشرع  
است اینجا است کہ در توضیح نوشته و ہذہ المسئلہ تورونی اصول الشافعیہ و الاشاغر  
علی التنزیل الی مذہب المعتزلہ فی ان للعقل حکماً باحسن والقبح والا فبالفعل قبل البغیۃ لا یو  
عندہ علی من الاحکام انتهى در بعض حواشی توضیح نوشته ہذا طعن علی الشافعیہ و الاشاغر  
من حیث ہذا تنزیل الی مذہب المعتزلہ انتهى و اقوال کہ از اصولیین در اباحت و حرمت منقول  
نیز باجم مخالف و احادیث درین باب نیز متعارض پس بموجب قاعدہ اصول اذا تعارض  
فتساقط باقی بخوابد ماند مگر توقف و آن مفسرست بسبب تفسیر اول عدم الحکم ثانی عدم العلم  
بالحکم یعنی نفی تصدیق ثبوت حکم یعنی معلوم نیست کہ درین حکم سنت یا نہ و ثالث عدم العلم  
بالحکم یعنی نفی تصور حکم علی التعمین با تصدیق ثبوت حکم فی الجملة یعنی معلوم نیست کہ در اینجا  
حاکم حضرت یا مجاہد و همین است مختار صدر الشریعہ و مجیب ہم بنای جواب بر همین کرده  
و تفسیرین اولین باطلند و مقبرض تفسیر اول اختیار کرده و بر مجیب جرم نموده و گفته کہ مجیب معنی  
توقف تفسیریدہ این همان مثل زنگی است کہ بر سواد روی خود نظر نکرده آئینہ را از یون گفت در

كونه حاشية ترصيحى نوسيد التوقف فقد شرارة بعدم الحكم قارة بعدم العلم بالحكم بالعلم  
 نفى التسديد بقبول الحكم اى لا يدرك ان هناك حكما ام لا واما يعنى نفى تصور الحكم على التفسير  
 مع التسديد بقبول الحكم فى الجملة اى لا يدرك ان الحكم حظر او اباحه وبذا هو المختار منه  
 اما الاول وهو التوقف بمعنى عدم الحكم فباطل من بوجه احدا انه جزم بعدم الحكم للتوقف و  
 القول بانه سوى قوتها باعتبار العمل بمعنى انه يقتضى عدم العمل بالفعل فكيف قوتها بما ان الحكم  
 قديم عند الاشعري فلا يتصور عدمه والتكليف بالمحال جائز عنده فلا يتوقف تعلق الحكم بالفعل  
 على البعثة اذ لا موجب للتوقف سوى التحريم عن التكليف المحال ورويان تجوزية تكليف المحال  
 لا يستلزم القبول بوقوعه ولو سلم فلا يلزم منه تبوت تعلق الحكم بالفعل قبل البعثة بخلاف ان  
 يمنع بسبب اثر تجوزية التكليف قبل البعثة ليس له بها للاشعري بل هو ينافى من جهة التجوز  
 الصريح فلا يصلح الزامه وثالثها ان الفعل الممنوع فى حكم الله تعالى محرم او غير ممنوع فيما  
 واجاب الامام بان لا نسلم ان عدم المنع فى حكم الله تعالى يستلزم الاباحه فان المباح اذ  
 الشارع فى فعله وتركه من غير رجحان وهذا معنى اعلام الشارع ايضا ودلالة بانه لا يخرج على  
 فاعله فى الفعل الترك وعدم المنع من ذلك كما فى افعال البهائم واعتراض المصنف عليه  
 وتحقيقه ان هذا الاختلاف انما هو على تقدير التنزل الى ان للعقل حكما فى الافعال قبل البعثة  
 فحينئذ لا يجوز ان يراد بالاباحه اذن الشارع فى الفعل والترك بل معناها اجازة الاعتقاد  
 خاليا عن اقامة للفسده واما عدم الحكم الشرعى قبل البعثة فما لا يتصور فيه خلاف ونشأ  
 هذا الاعتراض مع انه كلام على السنه عدم تحرير محل النزاع والتحقيق مراد الامام فان محل  
 النزاع هو ان الفعل الذى لم يرد فيه حكم من الشارع لعدم البعثة ولم يدرك فيه العقل  
 حسن والواقع كالمالكه مثلا فهل للعقل ان يحكم حكما عاما بانه فى حكم الشارع ما دون فيه  
 لو ممنوع منه ودر الامام ان ما لم يمنع عنه اى ما لم يدرك العقل انه ممنوع عنه فى حكم الشارع  
 فيلزم ان يكون مباحا اى ما دونه من الشارع اعلما بان يرد دليل منه على انه

لا يخرج في فعله وتركه اذ لا يبان يرشد الشارع العبد بعقله الى ان يترك ذلك فلا يكون  
 معنى كلامه ان الشيء الذي لم يعلم الشارع بالحرج في فعله وتركه وعدم الحرج لم يعلم الشارع  
 بعدم الحرج فيه فيكون حشوا على ما ذكره المصنف بل يكون معناه ان ذلك الفعل لا يلزم  
 ان يدل الشارع فاعله على انه لا حرج عليه في الفعل والترك بان يترك ذلك بعقله  
 فزيد الكلام لاغبار عليه واما الثاني وهو التوقف بمعنى عدم العلم بان في ذلك الفعل حكما  
 صدقنا ام لا فبطل لاننا تعلم قطعنا ان صدقنا في كل فعل حكما اما بالمنع عنه او بعدم  
 المنع ويحصر ابن ميمون ذلك ولا يناقض من الحكم بالمنع والحكم بعدم المنع حتى يتبين ايقاعها  
 واما التناقض من الحكم وعدم الحكم وهو لا يوجب الاباحه واما الثالث وهو التوقف بمعنى عدم  
 العلم بان حكمه الاباحه فحي اذ التقدير انه لا دليل من الشارع ولا مجال من العقل وهذا ليس  
 القول بالاباحه من جهة ايقاعها على انه بلا عقاب على الفعل ولا على الترك فلا خلاف  
 بينهما في المعنى وفيه نظر لان مذهب التوقف هو انه لا علم بالعقاب وعدم القول بالعقاب  
 اعم من القول بعدم العقاب فكيف يتساوى بان فظهر ان قوله ومع ذلك فلا عقاب ليس  
 بمستقيم فلان القول بعدم العقاب قول الاباحه لانه معناه اعمى ما نسبه فلما توقف انتهى  
 في شرح شيخ كمال الدين امام المدرسه الكافيه في بيان الاصول ايضا وفي مرقوم مست وقسره  
 الامام فخر الدين الرازي اى نسبه التوقف بعدم الحكم والاولى ان ينسبه لعدم العلم لان الحكم  
 قد يم عنه انتهى الكون بايد ويدك اختيار كردن قول موجود و مجرد و ترك كردن قول راجح  
 و معمول شيعا كهست اين بزرگ را چنان هو اى نفس غالب است كه بلا تحقيق و تدقيق و بغير  
 مراجعت بكتب فن هر چه مى نوهدى نويسد چون حال اين كتاب كه خون جگر خورده و سالها  
 سال مشقت كشيده نوشته بود و چنين است حال سخنان و ديگر اين شخص چه باشد و آنكه  
 نوشته بود و آنچه مبحثين بر صاحب درختبار در بن خصوص كلام نموده اند و در اشياء مذکور در  
 كتابى بر مقاميكه مخدوش باشد حجت اين طائفه است انتهى حقيقت اين كلام از عبارات



طحاوی و طبرانی و غیره که در باب قبل نقل نموده ایم بخوبی ظاهر شد سبحان الله در آن کتابیکه  
 تأیید مطلب باشد در آن کتاب مخدوش بودن همان مطلب نوشتن کار همین کس است بر عکس  
 بنده نام نرخی کا توڑ متعین عیاره به تصور آنکه که از هر چه چنین که بخواهش نظر نماید من هر چه خواهم  
 زکامشت عامه مومنین بران اعتماد خوانند ساخت همین خیال هر چه در شک میشد از زبان برادر  
 افسوس که با مردمان رعایت این بچاره که شبهه ما درین باب بخت کشیده نکرده قلعیت وی  
 ظاهر کردیم پس این معاند طشت از با هم شد معترض در جوازها سده از صاحب در مختار از  
 و در باب استعانت تجلیل صاحبها وی خیر به میان طور کرده که او ستاد حله در مختار است  
 می نویسد که صاحب در مختار در جنب آن ایمان چه رتبه دارد و در غلط او شک نیست شعاع  
 این طائفه آنکه هر چه موافق رای خود یابند آنرا اصح و معتول علیه گویند و آنچه مخالف است  
 پیشند آنرا غلط قرار دهند مخاطب انتم مومنون بعضی الکتاب و مکفرون بعضی همین طائفه است  
 و چون با سبق ثابت کرده شد که خلاف معتزله و اهل سنت در یک زمان است و نظیر

توقف بعد از العلم بالحکم بمعنی نفی تصور الحکم علی التعیین مع التصدیق ثبوت الحکم فی الجملة  
 حق است و دیگر تفاسیر باطل پس ثابت شد که قائلین بتوقف اهل سنت بسته به معتزله  
 که از علم المعترض و صاف بودن لفظ اصحابنا ازین حمل علاوه برین است و بودن حرمت  
 اصل شاید به صاحب هدایه از قول صاحب سلم الثبوت ثابت پس بر اجابت جوان مبارک  
 معترض نیست و احادیث هم مؤید ایند عاست جنابچه حدیث ابن عباس روید حدیث ابی  
 خشنی و دلیل توقف است زیرا که فیکله الی الله و لاعتدایها ارشاد بتوقف است و اثر این مبارک  
 هم بر توقف و دلالت و روش بر اباحت و بیان کردن حکم ما سکت علاوه از حکم ما اهل ندوی که  
 بارت و عقوبت برای آن فرموده که در اشیا و متوقف احتمال معفو بودن است چه شاید جعل عذر کرد  
 احتمال معلوم باید کرد که نزد جمهور حنفیه اباحت بعد بیهشت ثابت نمی شود مگر باذن شارع تخیر  
 بین ذل و ترک و در مسلم الثبوت مرقوم است الا با حقه حکم شرعی الا لا حمله الشیء ما لا یجوز

الامة ان الشئ بالنية كمال في العبادة مع قول مالك انه يكره النطق بها انتهى وآبن بهام وثمن  
 قوم وملا على قارى وديگر اکابر بر بدعت بودن اين فعل قصر يح کرده اند معترض دين مقام  
 لفظي کرده که بخيزون و تصرف هيات ملا على قارى نقل نموده وندسب ملا على قارى را با  
 لفظ بالنية جلوه داده حالانکه نرسب ملا على قارى بر عكس آن است در رواهب لطيفه شرح  
 سند امام حنيفة مرقوم است واما اللفظ بالنية فهو خلاف السنة اذ لم ينقل ذلك من النبي  
 صلى الله عليه وسلم والصلح اية ومن عجم وقد ثبت في الصحيح انه صلى الله عليه وسلم كان اذا  
 قام الى الصلوة قال العداكبر ولو كان يقول شيئا قبل التكبير لروى ذلك وقد صرح ايضا انه صلى الله  
 عليه وسلم قال اللهم صلوة اذ اقمتم الى الصلوة فكبروا والقوا تدل على تعقيب التكبير بالقيام من  
 غير تراخ من غير ان يتخلل بينهما شئ اخر قال ابو داود وسالته محمد بن اسماعيل انك تقول قبل  
 التكبير شيئا قال لا والا اتباع كما يكون في الفطر يكون في الترك فمن وثب على افضل شاعر  
 صلى الله عليه وسلم فهو مبتدع تسهول قوله صلى الله عليه وسلم من عمل عملا ليس عليه امرنا فهو  
 ولا يقال انها بدعة مستحسنة استجبا للمشايخ فلا تستهانتها على استحضار النية لمن اخرج اليها  
 وهو صلى الله عليه وسلم واصحابه لا كما توافي في مقام الجمع والحضور لم يكونوا محتاجين الى الاستحضار  
 المذكور لانا نقول ثبات هذه المقدمات دليل على ان هذا امر مستحسن وكذا كان مستحسنا كان افضل  
 ومعلوم انه صلى الله عليه وسلم لا ياتي الا بالافضل لقوله صلى الله عليه وسلم اني اخشاكم واعلمكم باس  
 وانا فانه خير يا قائل ان اللفظ بها عبادة اللسان كما انها عبودية للقلب والافعال  
 السنوية عبادة الجوارح لانه لو كان كذلك لاعدل الشارع صلى الله عليه وسلم عنها واخذ  
 استحباب اللفظ بها من قوله صلى الله عليه وسلم لبيك حجة وعبرة وقيامهم في ذلك عتية  
 اخذ لبيد غير منوجه لانه انما قال ذلك في ابتداء احرامه تعليميا للصحابة ما يحلون به ويقصدونه  
 من النسك ولقد صلى صلى الله عليه وسلم اكثر من ثلثين الف صلوة فلم يقل انه قال لبيك  
 ان الصلوة كذا وكذا وتركه صلى الله عليه وسلم سنة كما ان فعله سنة والفرق بين راجح

وبالصلوة أظهر من ان يقاس احدهما على الاخر والى هذا مال ابن القيم في الهدى النبوي ورواه  
 من علمائنا الشيخ علي الفارسي في شرح المشاورة انتهى ملا علي قاري در شرح مشکوٰۃ نو شته  
 واختلفوا في التلفظ بايدل على النية بعد الفهم ان الجهر بالنية غير مشروع سواء يكون تاما  
 او مابو او منفردا فالكثر من على ان الجميع بينهما مستحب سهل لعقل معنى النية واستحضارا  
 فقال صاحب الهداية وحسين للاجماع عزيمته قال المحقق الامام ابن الهمام قال بعض الحفاظ ثم  
 عن رسول الله صلى الله عليه وسلم بطريق صحيح ولا ضعيف انه كان صلى الله عليه وسلم يقول عند  
 الافتتاح اصلي كذا ولا عن احد من الصحابة واتباعه بل المنقول انه كان صلى الله عليه وسلم  
 اذا قام الى الصلوة كبر وهذه بدعة انتهى وقد يفهم من قول الامام للاجماع عزيمته انه لا يجزئ  
 هذا القصد وهذا ان الانسان قد يغيب عليه تفرق خاطرة فاذا ذكر بلسانه كان عزيمته على  
 جمعه ثم رأيت في التخميس قال والنية بالقلب لانه كلمة والتكلم لا يعتبر به ومن اخاره اجاب  
 بجمع عزيمته انتهى كلامه وقيل لا يجوز التلفظ بالنية فانه بدعة والمثابغة كما تكون في الفعل  
 يكون في الترك ايضا فمن الخطب على فعل لم يفعله الشارع فهو مبتدع قد يقال ليس بها  
 بدعة لكنها مستحسنة استحبابها المشايخ للاستعانة على استحضار النية لمن احتاج اليها وهو  
 الله عليه وسلم واصحابه لما كانوا في مقام الجمع والحضور لم يكونوا محتاجين الى الاستحضار  
 المذكور وقيل التللفظ شرط لصحة الصلوة ونسبوه الى الغلط والخطا ومخالفة الاجماع  
 لكن له محل عندنا فخص بمن ابتلى بالوسوسة في تحصيل النية وعجز عن ادائها فانه قيل في  
 اذا تلفظ بالنية سقط عنه الشرط فاعلا يخرج واعرب ابن حجر قال انه صلى الله عليه وسلم  
 نطق بالنية في الحج فقصنا عليه سائر العبادات فقلنا ثبت العرش ثم نقش من جملة  
 الوازات فانه لم يرد في الحديث والجموع وهو دعاء واجاب لا يتوهم تمام  
 النية لا يجزئ الشارح وهو موقوف على القصد والقصد الاثا وغيره معلوم نعم الاحتمال  
 لا يجوز الاستدلال مع عدم صحة جملة مقياسا محال ثم قال وعدم ذروده لا يبين على عدم

وقوله فلما هزم ودرب الاصل عدم وقوعه حتى يوجد دليل ورواه وقد ثبت انه صلى الله  
 عليه وسلم قام الى الصلوة فكبر فلو نطق بشئ آخر تفكروه عنه ورواه في حديثه المسمى بصلوة  
 انه قال اذا قلت الى الصلوة فكبر قول على عدم وجوب التلفظ وذكر البراد ورواه قال قلت  
 لبخاري بل يقول شيئا قبل التكبير فقال لا انتهى ولا ذكرنا يتبع فساد لبقية كلام ابن حجر  
 قوله وايضا فهو صلى الله عليه وسلم لا يأتي الا بالاكل هو افضل من تركها كما قالوا في النقل  
 حاصله انه لم يوطب على ترك الافضل بحول عجزه فثبت انه في نحو الوضوء والصلوة  
 بالنية مع ان دعوى الاجماع غير صحيحة قال المالكية قالوا بكبره والنية لضموا على انه غير  
 غير مستحب وانما راد به الاتفاق بين الشافعية والحنفية فليس على الاطلاق بل محله  
 اذا احتاج اليه بالاستعانة عليه وقد ثبت تركه عند الحفاظ المحمدين بل ارباب الشك  
 لا يعارضون اليقين بخاربه عظيمه من اجاب العجائب والذي تخبر فيه هو الابواب حيث جعل الوهم  
 يقينا وشوت الحفاظ ربما لا يقال المبتدئ مقدم على ابن في لانا نقول محله اذا تعارضت  
 احدهما على النفي والاخر على الاثبات والخصم ناسوا وجبلناه مشتبا او نياتنا فليس مع  
 وولمنا على النفي ثابت بنقل المحمدين المؤيد بالاصل الذي هو عدم الوقوع فما لفتهم  
 ذلك محل نخل ثم رأيت ابن القيم ذكرني راد المعاد في هدي خير العباد ورواه الفقيه كاصح  
 الله عليه وسلم اذا قام الى الصلوة قال العداكبر ولم يقل شيئا قبلها ولا يفتي بالنية  
 ولا يقال صلى الله عليه وسلم صلوة كذا مستقبل القبلة اربع ركعات اما او ما راج  
 لا قال او اذ ولا قضاء ولا فرض الوقت وهذه عشرة لم يقبل عنه صلى الله عليه وسلم احد  
 قبل باسناد صحيح ولا ضعيف ولا مسند ولا مرسل لفظه احد امتهما البتة بل ولا  
 احد من الصحابة رضي الله عنهم ولا استجبه احد من التابعين ولا الائمة الا للربعة وانما عن بعض  
 المتأخرين وقول الشافعي في الصلوة انها ليست كالصيام ولا يدخل فيها احد الا بذكر  
 نطق ان الذكر لفظ الصلاة بالنية وانما مراد الشافعي بالذكر تكبير الاحرام ليس الا وكيف

يستحب الشافعي امرالم بعبادته رسول الله صلى الله عليه وسلم في صلوة واحدة ولا احد  
 من خلفائه واصحابه وهذا يدبرهم وسيرهم فان وجدنا احدا صرنا واحدا عنهم في ذلك قبلنا  
 وقابلناه بالقبول والتسليم ولا هدي العزل من يدبرهم ولا سنة الامانة تقوده عن صاحب  
 الشريعة صلى الله عليه وسلم انتهى وصرح السيد جمال الدين المحمدي بنفسي برواية المتلفظ  
 بالنية عن المحمديين وكذا ذكره الفقيه زبادي صاحب القاموس في كتابه المستفيضة الصلوة  
 وقال القسطلاني في المواهب وبالجملة فلم يقل احدا صلى الله عليه وسلم بلفظ بالنية  
 ولا اعلم احدا من الصحابة المتلفظ بها ولا اقرب على ذلك بل المنقول عنه في السنن النجاشي  
 مفتاح الصلوة الطهور وتحريرها التكميل تحليتها التسليم نعم اختلف العلماء في التلفظ بها  
 فقال قائلون هو بغيره لانه لم يقل فعله وقال آخرون هو مستحب لانه يحون على احضار النية  
 القلبية وعبادة اللسان كما انها عبودية للقلب والافعال المنسوبة لعبادة الجوارح نحو  
 ذلك اجاب الشيخ تقي الدين السبكي والمخالف عماد الدين ابن كبر والخطيب ابن القيم في النهدي في  
 رد الاستحباب والكثر من الاستدلال لما في ذكره طول تحررنا عن القصد الاسما والذمى استقر  
 عليه اصحابنا استحباب النطق بها وقال بعضهم على ما في الصحيحين من حديث السنن رضي الله عنه  
 انه سمع النبي صلى الله عليه وسلم يقول ليك عمرة ووجهه وهذا الصريح باللفظ والحكم  
 كما ثبت بالنص ثبت باقتباس لكنه يعقب هذا بان صلى الله عليه وسلم قال ذلك في ابتداء  
 احرامه تعليمنا له حادثة ما يهاون به ويقصده من النسيك وقد صلى صلى الله عليه وسلم اكثر  
 من ثلثين الف صلوة فلم يقل عنه انه قال نويت ان اصلي صلوة كذا وكذا وتركه صلى الله عليه وسلم  
 سنة كما ان فعله سنة فليس لنا ان نسوي بين ما فعله وتركه فياتي من القول في التوضيح  
 تركه بغيره الى به في الموضع الذي فعله والفرق بين الحج والصلوة انهم من ان يقاس احدنا  
 بالآخر انتهى في بحر الرائق ودر بيان تثويب نواشيه وهو اختيار المتأخرين لزيادة غفلة الطم  
 وقيل يقصدون سماه الاذان وعند المتقدمين هو مكرره في غير الفجر وهو قول جمهور الحكماء

النووی فی مستح المهند با لاروی ان علیا رضی الله عنه رأی مؤذنا یشوب فی العشاء فقال  
 اخرجوا من المسجد وعن ابن عمر مقلد ولحدیث یصحح من احدی فی امرنا به  
 منه فهو رد اقبی و در میزان نوشته قول الائمه الثمینه بان التثویب لا اذان السجده علی غیر  
 سنته مع قول الجنیفة انه یكون بعد الفراغ من الاذان ولا یشرع فی غیره و قال  
 الحسن بن صالح یحیی العشاء و قال النخعی یحیی فی جمیع الصلوة انتهى و در برهان  
 مواهب الرحمن نوشته و یطرد ای ابو یوسف التثویب فی کل الصلوات  
 انتهى و در بیان عامه در عالمگیری نوشته و لیس الكفن علامه فی ظاہر الرایة انتهى و در  
 طالع الافکار خورشید و در مختار نوشته فی السراج و لیس فی الكفن علامه فی ظاہر الروایة و  
 استحسنها المتأخرون لاروی عن ابن عمر انه كان یعم المیت و یجعل العاقبة علی وجهه فی التفر  
 و لم یحسنها الا للعلماء و الاشراف انتهى بحجارت مائة فانه رسوم و مشهوره  
 اصلی ندارد زیرا که از آنحضرت صلعم و صحابه و تابعین رضی الله عنهم طریقہ معمول فیما بین آنها  
 منتقول نیست پس هر کجاست نقلی از آنحضرت صلعم و صحابه نباشد غیر شرم و عجز است  
 برای چند جامع نقلی از آنحضرت صلعم و صحابه رضی الله عنهم و دلیل گرفته است منها فی  
 الصلوة فی فصل الاوقات التي یكبر فيه الصلوات قال یكبره ان یتفضل بعد طلع الفجر باكثر من  
 الفجر لانه علیه السلام لم یزده علیها مع حرمة علی الصلوة و منها ما قال فی باب العید افضل  
 فی المعنی قبل العید لانه عم لم یفعل مع حرمة علی الصلوة مع العلم ان اوله و اوله  
 و روایت برای تایید دعوی بی اصل بجهت بی نهی است که عدم نقل چیزی دیگر و نقل عدم  
 چیزی دیگر و فائده قید مع حرمة نهیدن نصب اعدا هر ایچو استقاین اشتباه  
 خاطر مولوی خلیل الرحمان دلاپوری شده بود که در رساله سنی بسم الخیرات مذکور  
 کرده و جوایش بخیر تحریر در آمده الحال ابن بزرگ هم اتباعا که درین چاه افتاده زبده  
 تحقیق درین باب است که عدم نقل مفید نقل عدم است و نقل عدم مفید عدم نقل که کما

در پروردگار نیست پس از پروردگاریات هدایه را در این مقام مخالف برام فهمیدن نمی توان  
منقض است اما می بیند که در همین جا عدم نقل هم حجت است تقریرش آنکه بساطین و اکثر  
از دو رکعت بخواندن مکروه است زیرا که زیاده برین دو رکعت از آن حضرت منقول  
نشده و بنقل در مصلی قبل صلوة عینم نشاید زیرا که این از آن حضرت صلوات منقول  
نشده و قید مع حرمه برای تقویت دلیل است نه تمهید تعلیل صاحب هدایه در مقامات  
دیگر بدون فهم این قید هم عدم نقل حجت گرفته چنانچه در صلوة الکسوف گفته و بساطین  
خطبه لانه منقول است و در صلوة الاستسقا نوشته لا یقلب القوم ارجلهم لانه منقول  
اندر صلوات امر هم بزرگ است و در باب النوافل نوشته و فی الجامع الصغیر لم یذکر الشمانی  
فی صلوة اللیل و دلیل الکرهیه انه عم لم یزد علی ذلک و لولا الکرهیه لرا و تعلیل الجواز  
انتهی **مخبر** و منها ما قال فی کتاب الحج من احرم و فی بیته او فی قفس مع صید فلیس علیه  
ان یرسل و قال الشافعی علیه ان یرسل لانه متعرض للصید باسما که فی ملکه فصار کما  
اذا کان فی یده و لنا ان الصحابة رضوان الله تعالی علیهم کالوا یحرمون و فی بیوتهم  
صیود و درواجن و لم یقل عنهم ارساها و بذلک جرت العادة الفاشیه و هی من احرم  
**بج** معاکطه آوردن این مسئله دلیل بر دعوی خالی از جنون نیست چه صورت و چه  
اینکه امریکه منقول نیست غیر مشروع است و حال مسئله اینکه اگر کسی احرام کند و در خانه  
یا در قفسی که پیمانه اوست جانوری باشد تا کردن آن بر حرام واجب است چرا که در  
خانه صحابه جانوران می بودند و بعد احرام ربانی کردند و عادت مشهور بر آن جاری گردید  
که بعد احرام جانوران را ربانی کنند و عادت مستمرا مسلمین حجت است از حج شریف  
بآن ثابت که تا کردن جانوران واجب نیست تا ما با یکدیگر کردیم که از دعوی چه ثابت  
**بج** ایها دعوی مجتهد است که صاحب هدایه چند جا بعدم نقل حجت گرفته است  
آنکه متعرض فهمیده پس این مسئله دلیل صریح بر دعوی مجتهد است که صاحب هدایه برین

مقام بعد از نقل حجت آورده چنانچه گفته و لم نقل عنهم ارسا لها عادات عامه صحابه هم در  
تشریحات حجت سنت و شاید حجت بودن عدم نقل برای غیر شرع و عینه هم از ايجاب مخفی  
عادت عامه صحابه باشد که عمل با عمل غیر منقول از صحابه تشریح مستلزم مخالفت عادت عامه  
در شرائع سنت و بعضی چیزها را که با عدم منقول بودن آنها از صحابه صاحب هدایه و غیره جائز  
نوشته قطع نظر از آنکه برای جواز آنها فقهای اهل سنت با نظیری و اصلی پیدا کرده اند بجهت سنت  
ضرورت است که گفته اند الضرورات تنسیخ المحظورات و این ضرورت هم مفروض بر این است  
استباط در باب اجتهاد سنت نیز تحصیل عامیان در آنچه اهل بدعت و اهل ایجاد کرده اند هم حجت  
و درست باشد و خیلی از تحقیق این مقام در ما سبق مذکور شد در اینجا باید دید یک حجت  
بودن عدم نقل عدم فعل آنحضرت و صحابه و تابعین از چند روایات در تخیل بطور اترام  
فکارش می رود محمد بن اسمعیل بخاری در صحیح خود بر روایت حضرت عکرمه مولی ابن عباس  
روایت میکند که قال بن عباس النظر السمع من الدعاء فاجتبه فانی عهدت رسول الله ص  
صحابه لا یفعلون ذلك و ابو الجبین سلم بن حجاج نیشاپوری در صحیح خود از عماره بن زید  
روایت میکند که انه رای بشرب مروان علی المنبر را تعابیده فقال فی هذا ما یقین الله به و یقین  
روایت رسول الله صلعم ما یزید علی ان یقول بیده بكذا و اشار باصبعه الیه و الیه عبد بن حمزه  
از نافع روایت میکند که ان رجلا سئل عن رجل من الصحابة قال انما سمعت رسول الله ص  
الصلعم قال ان عمر و انا اقول الحمد لله و السلام علی رسول الله و لیسین بكذا (عنه) رسول الله  
صلعم ان یقول الحمد لله علی کل حال و امام احمد در سنن خود از عبد الله بن عمر روایت می کند  
که یقول ان رفعکم ایدیکم بدعت ما زاد رسول الله صلعم علی هذا یعنی الی الله و قد روي في  
حاشیه در مختار از ابن مسعود روایتی آورده که انه سمع قوما یجمعون الی مسجد بلبلون و یقولون  
علی النبی جبرافراخ الیه هم فقال ما عهدنا ذلك علی عهد صلعم و ما ادرکم الا مبتدعین فانما  
یذکر ذلک حتی اخرجهم من المسجد انتهى و امام نووی در شرح مذهبنا نوشته روی از



عليه رضوان الله تعالى عليه في العشاء فقال خرجوا هذه المبتدع من المسجد وعن ابن عمر مثله  
انتهى ودر مجمع البحرين نوشته ان سجدا يوم العبد اراد ان يصلي قبل صلوة العبد فيها  
على رضى فقال الرجل يا امير المؤمنين اني اعلم ان الله تعالى لا يعذب على الصلوة فقال  
على رضى واني اعلم ان الله تعالى لا يشيب على فعل حتى يفعل رسول الله صلعم او يحث عليه  
فيكون صلواتك لعبنا والعبث حرام فاعلمه ثم يعذبك به لما نلتك لسوا صلعم انتهى ابن  
ظاهر ودر تذكرة موضوعات نوشته كان بعد النداء انصارى لا يصوم بجناوينه عنه ويقول  
لم يصح عن النبي صلعم في ذلك شئ انتهى شيخ عبد الرحمن دهلوى ودر ترجمه مشکوة تحت حديث  
انما الاعمال بالنيات مى نويسد اتباع همچنانكه در فعل واجبست در ترك نيز مى بايد ليس انك  
مواظبت نمايد بر فعل آنچه شام نكرده باشد مبتدع بود كذا قال المحدثون انتهى ودر اعلى قاف  
در فرقان تحت همین حديث مى نويسد المتابعة كما يكون في الفعل يكون في الترك ايضا  
فمن واظب على فعل لم يفعل الاثاع فهو مبتدع انتهى ودر مواهب لطيفة شرح مسند امام جعفر  
نوشته فالاتباع كما يكون في الفعل يكون في الترك انتهى ودر طالع الانوار حاشية ودر  
نفسا ودر نوشته وضع الصوت بالذکر بدعتة يعنى يوم العيطة فيقتصر اى على مورد التشرع  
فانه مكرره عند النجاشي على الظاهر لتعليقهم بان النبي صلعم لم يفعل انتهى ودر مواهب  
نوشته الزيادة على الثمان مكرره بالاجماع اى باجماع ابيحنيقه وصاحبه هذا القيد  
تخرجه كذا في النهز الفائق وقال صاحب البدائع انه يكرهه لانه لم يرو عن النبي صلعم  
انتهى ودر بحر الزائق نوشته يكره ان يقال الاذان حتى على خير العمل لانه لم يثبت عن النبي  
صلعم وسند شريف جرجاني ودر باب محرمات شرع خلاصه كيداني نوشته والزيادة  
في التكبيران يقال الهدا كبر الاعلى لانه غير منقول عن النبي صلعم ولا من الصحابة انتهى  
و در باب الصوم كفايه شعبى نوشته الا نام اذا اتم التراويح بعشر تسيمات وقام  
شرع في احدى عشر على اذن انها عاشر ثم علم انه زيادة فالواجب عليه وعلى الغوم ان يصوم

تم یقینون وحدانا لان العجايب اجتمعت على هذا المقدار فالزيادة عليه محد بشك كل محدث  
 بدعة وكل بدعة ضلالة وكل ضلالة في النار الا ترى انه لا يجوز ان يصلى التراويح اربعاً  
 اربعاً والطاقان الذي يرب عند اجيافه روح الافضل في صلوة الليل ان يكون اربعاً لاني سمعت  
 اجتمعوا على الركعتين وعمر بن الخطاب فعل وكذلك علي بن ابي طالب وغيرهما كذا اصحابنا  
 فلا يجوز لنا ان نحا الفهم من العدد والموضوع ومن صلى وحده في ميم او في المسجد فانه يجوز  
 له ان يصلى اربعاً اربعاً فاما في الجماعة فلا يجوز الزيادة على الركعتين لا لاجل المخالفة انتهى  
 ودر آمانی تخمین مرقومست ودر کتب العباد شرح اوراد نوشته بکره الدعاء عند ختم التراويح  
 فی شهر رمضان ودر ختم القرآن بجماعت لان هذا لم ينقل عن النبي صلعم ولا من العجايب  
 برضوان الله تعالى عليهم اجمعين انتهى ودر فتاوی کبری وفتاوی عجیب وابرار اشعری  
 نیز تخمین نوشته ودر محیط نوشته که فرآة الکافرون الی الآخر مع الجمع مکروهه لانها  
 بدعت لم ينقل عن العجايب واتباعهين انتهى ودر نصاب الاحتمساب وعلل کبری تخمین  
 نوشته ودر کتاب منطق نوشته بکره المعاصحة بعد الصلوة بكل حال لان العجايب ما  
 انتهى ودر ترشیح وایضاح المطالب وبحث الطالبین ودریفت النبي وصلاحه الفقیر الی  
 ناصرین وکافی ودر مشیة سماج نیز تخمین نوشته ودر باب الجنائز ودر مختار می نویسه  
 ولاقراءة ولا تشهد فیها وعن الشافعی الفاتحة فی الاولی ودرندایم جوزنیة الدعاء وکبره  
 بنیه الفزاة لعدم عبوتها فیها عنه صلعم انتهى ودر تحفة الفقها می نویسه لایزید العجیب الی  
 قوله رحمه الله ویرکاته لان لم یرو فی الاثر انتهى ودر باب الجنائز جامع الروایات می نویسه  
 ودر واقعات آورده که فاتحه بعد مکتوبه برای مهمات و غیره مکروه است زیرا که منقول است  
 صحابه واتباعه نیست بدعت است انتهى ودر خزانه الروایة نوشته درود ودر ستادان  
 کل کبره وچند نیامده پس شاید انتهى الغرض آنچه مذکور شد خلاصه اش انکسار کلاماً  
 حضرت علی وعبید بن عباس وعبید بن عمر وعبید بن سعید وعبید بن جراح

میفرمودند پس نیت زبان بدعت باشد و این بدعت را حسن گفته اند و این فقیر نیز  
که این بدعت چه جای رفع سنت که رفع فرض مینماید چه در تجویز آن اکثر مردم نیز با آن اتفاق  
می نمایند و از غفلت قلبی باک ندارند پس درین ضمن فرضی از فرض قبلی نماند که نیت قلبی است و سبب  
میگردد و لیساً و نماز میرساند علی هذا القیاس سایر البدعات و المحدثات فانه از یاد آن علی  
و لوی بوجه من الوجوه و الزیاده نسخ و النسخ رفع فعلیکم بالاختصار علی متابعه کتبه رسول الله  
علیه و علی الرحمن الصلوات اتمها و من التسلیمات اللهم و الاکتفاد علی اقتداء اصحابه الکرام فانهم  
کما بنجوم باهم اقتدیتم اهمتیتم فاما القیاسی و الاجتهاد فلیس من البدعه فی شیء فانه من عملکم  
الشموس لا مثبت امر زائد فاعتبروا یا اولی الابصار و السلام علی من اتبع الهدی و التشریح  
متابعه المصطفی علیه و علی اله الصلوات و التسلیمات انتهى شیخ عبدالحق محدث دهلوی  
در ترجمه شکوه تحت فعلیکم بستی و سنته خلفاء الراشدهین المهتدین می نویسد پس لازم  
نمیرد بر خود سنت مرا و سنت خلیفهای مرا که اهل رشد اند و ارشاد داری و لوی و بره بودن  
خلاف غیر اهل رشد و راه راست یافتگان و مراد بخلیفای رشدین خلفای اربعه  
بوده اند هر که به سیرت ایشان رود و موافق سنت عمل کند حکم ایشان در و نه هر که  
نهو اسه نفسانی خود بدعتی پیدا کند و بحقیقت سنت خلفای راشدین رضیهم  
سنت پیغمبر است که در زمان آنحضرت شهرت نیافته بود بعد از آن در زمان ایشان  
یافته و مشهور گشته و مضاف با ایشان شده چون مظنه آن بود که یکی از جهت افت  
با ایشان بدعت پندار دور و کند و منکر گردد و وصیت کرد با اتباع آن پس بر چه خلفای  
رشدین بآن حکم کرده اند اگر چه باجتهاد و قیاس ایشان بود موافق سنت نبوی است  
و اطلاق بدعت بر آن نتوان کرد چنانچه فرقه را نفعه کنند انتهى و تحت و ایام و محدثات  
الامور نوشته و در و در این خود را از کارهای نو پدید شده که در زمان آنحضرت  
و زمان خلفای راشدین نبوده انتهى در ترجمه حدیث نا حدیث قوم بدعتی اخرج

شکها من السنه فتمسک بسنته خیر من احداث بدعت فوشسته نویدید بجزو هیچ تومی بدعتی را  
 مگر آنکه بر در شبته شده مانند آن در مقدار و مرتبه از سنت و چون احداث بدعت رافع سنت  
 باشد بهین تیسر تا نامسنت قاص بدعت خواهد بود پس چنگ در زدن بسننک چه بزرگ  
 باشد بهترست از نویدید کردن بدعت اگر چه حسنه است زیرا که باتباع سنت پیدا می شود  
 نور و بگرفتاری بدعت درمی آید ظلمت شکار رعایت آداب استیجاب بر وجه سنت بهترست از  
 بنامی رباط و در سه چیز سبک بر رعایت آداب سنت ترقی می کند بمقام کرم و تبرک آن  
 تیز می کند از آن و این موردی دیگر در تبرک افضل از آن تا به نیت قساوت قلب که از اثر  
 قلب و طبع و خشم گویند میرسد و خود با آمدن ذلک انتهی و حضرت محمد الف ثانی در مکتوب  
 خود می نویسد و اجتناب از اسم فرزند بدعت تا از بدعت حسنه در رنگ و روش بدعت  
 احسن از نماید بومی ازین دولت بشانم چنان او برسد و این معنی امر فرزند است که عالم در دریای  
 بدعت غرق گشته است و بطلمات بدعت آزارم گرفته که امجال هست که دم از بدعت بدعت زاید  
 و باجای سنت لب کشاید اکثر علمای این وقت ردای بدعت اند و محو کننده نامی  
 سنت بدعت های پهن شده یا تعامل خلقی دانسته بجز آن بلکه با سخنان آن تومی  
 میدهند مردم را بدعت و دلالت بینمایند چه میگویند اگر خلافت شیوع پیدا کند و باطل  
 متعارف شود تعامل گردد مگر نمیدانند که تعامل دلیل احسان نیست تعاملی که بدعت  
 همان است که از صدر اول آمده است تا با جماع جمیع مردم حاصل گشته کما زکری انقاوا

النسیه قال الشيخ الامام الشهيد رحمه الله سبحانه لاناخذ باسحان مشايخ

وانا ناخذ بقول الصحابة المتقدمين رحمه الله سبحانه لان التعامل في طوره لا يدل على الكونه

وانا يدل على يجوز ان يكون على الاستمرار من الصدر الاول فيكون ذلك دليلا على ان

النبي صيد على الله الصلوة والسلام اياهم على ذلك فيكون شرعا منه عليه وعلى الله

الصلوة والسلام واما اذا لم يكن كذلك لا يكون فعلهم حجة الا اذا كان ذلك

من الناس كافة في البيوت ان كلها يكون اجماعا والاجماع حجة لا ترى انهم لو تعاملوا على  
 مع الحذر وعلى الربوب لا يقتضيان كل وشك فيستدرك علم بتعال كانه انام وبعين جميع فرى و  
 بدان از حیطه بشرنا حسب باقى مانند تعامل ضد راول كه فى الحقيقت تقريرت ازان  
 سرور عليه وعلى اذلة الصلوة والسلام وراجع ست بسنت باو عليه وعلى اذلة الصلوة والسلام  
 بدعت كجاست وحسن بدعت كدام اصحا كرام برادر حصول كالات صحبت خير البشره كافي بود  
 واز علمای سلفت هر كه بدوت رسوخ مشرف گشته است باى انكه اختيار طريق صوفيه نمايد و بسبب  
 و جذب قطع مسافت كند بوا سبطه التزام متابعت سنت سنيه است على صاحبها الصلوة والسلام

والتحفة واجتناب از بدعت نامرضيه اللهم اثبتنا على متابعت السننة و اجتناب عن تركها الهدى

بكره صاحب سننه و على اذلة الصلوة والسلام والتحفة انتهى آنچه از حدیث خطیب و عبارت  
 حاشیه مشکوٰۃ سید سند و شرح مصابیح ابن بلك و نهایت ابن اثیر جزیری و قاموس مجد الدین  
 نوروز آبادی و شرح صحیح مسلم قاضی عیاض ترجمه مشکوٰۃ شیخ محمد تقی دهبوی و فتح الباری

شرح صحیح البخاری ابن حجر عسقلانی و شرح اربعین نووی المعین بن صفی و فتاوی جامع الروایة

و لغاب الفقه و مصنفی و كلمات مؤلفه فی الفاصد المختلفه و مکتوبات حضرت مجدد الف ثانی

گذشت خلاصه اش انكه بدعتيكه مقابل سنت است هرگز منقسمت بلکه كل ان صلوات

و انكه منقسمت مقابل سنت نیست زیرا كه حسته مخالف سنت نمی باشد بلکه همان واحد گزیده

كه موافق سنت باشد و اصل و نظریه یافته شود و آن قیاسات مجتهدین و مسائل اجماعه اند و

این حکم سنت است نه بدعت پس همه آنچه احیاء این مردمان عاصی از قسم خلاصت است هرگز

حسته مخدّن نمی تواند عبادت ما نسته جائیکه بدعت را مطلق گذارند بدعت پیشه

مرادی باشد **مخالفت** این هم دعوی بی دلیل محض است **بدرایه** این دعوی دلیل

ایمانی دانند که فرد کامل بدعت بدعت بسینه است و بجای خود ثابت شده که المطلق اذا  
 اطلق یزاد به الف و ال کمال پس ضرورت است که جائیکه بدعت را مجرد از قرین مطلق بگذارند سبب برادر

باشد و آنچه از اطلاق بدعت حسنه مراد گرفته اند بدالات قرآنی است شیخ عبدالمجید در  
 در شرح جامع صغیر نوشته ان البدعة غلبت علی ما لم یشهد الشرع بحسنه انتهى و این اثر  
 جزئی در جامع الاصول نوشته اکثر استعمل البدعة عرفانی الذم انتی در ذخیره و اب کلمه  
 چند جا لفظ بدعت مطلق می آید مراد ازین غالباً قبیح است انتهى و جواب امر واجب البیة نه است  
 لهذا تعرضی بان زفت عبارت **ارت اربعین** خواندن نماز مهول هر کتب حدیث و فقه  
 که معتبر و مضبوط اند از نظر نگارنده شده یکین در بعضی زخائف در سائل صوفیه نوشته است و  
 بر قول و فعل مشایخ فتوی جاری نمی شود انتهى **مخاضا مع الطهر** شیخ الاسلام آن  
 نماز را مذموم و بیسنت نوشته و لطلاق مشایخ در فقها شایع است و محیب را بر که نام فعل ثباتی نیست  
 مقدم اتباع هواست و در جواب سوال هشتم و نهم شک بفوائد الفوائد می نمود هر قدر  
 میگویم که محیب صرف با احتمال حمل بقول مشایخ بر صوفیه فتوی دلون نتوانست پس شک  
 بکتاب سید آدم نبوری در **مرآة العفا** چگونه درست شد و چرا بر قول شایخ فتوی و لوظن  
 اینکه با یک فتوی جایز نبود از قسم فضائل اعمال که توسع در آن جامع است و اینجا که فتوی با  
 تکفیر که محل کمال احتیاط است انتهى **هدایة** رسائی طبع مشرفین معلوم شد شیخ الاسلام  
 صلواته هوان الکی تحت سنت داخل کرده بلکه سنت بودن تعبدی از شرع نقل نموده و نیز  
 از شرع آورده که اگر تعبدی پیشه و نماز خواند و خود این نماز را عادت مشایخ نوشته و در  
 همچنین مقام شایع است شیخ صوفیه می باشند نه فقها چنانچه بر نظر سیاق و کسبان کلام  
 شیخ الاسلام مخفی نیست و از فرو و انشمنده نهایت عجب است که امریکه از کتاب و سنت و قیاس  
 چندین و اجماع امت اصلی رسندی ندارد چگونه آنرا سنت پندارد و عادت فقها را در  
 اگر معترض را دعوی بسنت آن بعد از حدیثی ثابت میگردد و این قسم نه از فضائل اعمال نه  
 در آن توسع بر رطب و یا بسن منجیب در سوال هشتم و نهم هرگز برای فتوی بر روایت فواید  
 نکرد تا کنجایش کلام معترض در بی مقام باشد و در مسئله گنگنه بسن تسک بکتاب سید آدم

بوزی از آنست که در آن کتاب سنه از کتاب علم الهندی می آید و کتاب مرقاة المفاتیح در  
 فقه است و معیند این مسئله بجای خود مدلل است بی اصل و سند نیست پس درین مسئله  
 فتوی بر قول مشایخ نیست و آنچه معترض از جبر را تلقین نوشته که لایحرج الرجل من  
 الابان الاجر و ما اذخه فیہ الخ در آن کلام نیست متنازع فیہ امارات تکذیب اند که کنگنه  
 منجای آنهاست و بالاتفاق از مجرب و از کتاب با آنها حکم کفر بظاهر جاری می شود و از کتاب  
 کما ذکر کفر لازم آمدن از مقصود محیب قمر سنگها دورست و آنکه معترض از جبر را تلقین نقل  
 نموده که و الحق ان با صبحین المجتهدین الخ در اینجا صحتی عامست از تنفس و نظایر پس  
 فرقی کردیم که کفر نفس بن کنگنه از مجتهدین ثابت نیست مگر کفر بظاهر البته از مجتهدین  
 ثابت است و آنکه معترض از جبر نقل نموده و قد ذکر و ان المسئله المتعاقبه بالکفر لاذکان بها  
 تسخ تسنون احتمال الکفر الخ این حکم در مسئله است نه در امارات تکذیب و اگر ازین حیث  
 می فهمند که چون در یک سن لغو و نه چیزهای کفر یافته میشوند و یک چیز اسلام بر آن کفر  
 حکم اسلام کرده خواهد شد محض غلط است زیرا که چون شخصی مثلا منکر قیامت باشد یا منکر  
 که امی رسول و در آن همه چیزهای اسلام یافته شوند هرگز بران حکم اسلام نخواهند گردید و آنکه  
 در آنکس و یک وجه کفر یافته می شود و باقی وجوه اسلام اکنون باید دانست که کنگنه مثل  
 هزار است زیرا که چنانکه زنا را علامت عتبات بر همان از منور است همچنان کنگنه علامت عتبات  
 نوسه آن از منور است پس هر دو را در بودن علامت تکذیب دین برابر باید تصورید  
 و کنگنه سبت از دینیات و عبادات قوم منور است چنانکه همه آنکه عبارت از شادی  
 کتبی آئی در نیه به ایشان است و این امر در پرتوی رام ولی ایشان که ماخذش بنیزه بید  
 پران است و خاص بر هر اسم شادی و در مذہب این قوم موضوع شده مذکور است و  
 بهر عبارت از آن است که تفسیر نهاده گردان هفت با طواف میکنند پس کنگنه  
 سبتن از افظ امارات تکذیب است در پیشاوی نوشته الکفر لغت ستر النجوه و اصله

الاكفر بالفتح وهو الاسترو منه قيل للزارع والليل كاذر وكلام التفرقة كاذر وروى الشرح والكار  
 ما علم بالضرورة مجي الرسول به عم وانا عبدليس الغيار ووشد الزار و تحرم ما كلف الا انها مل على  
 الكذب فان من صدق الرسول لا يجزئ حياها ظاهرا لا باهنا كفى في النفسها انتهى ودر ظهور  
 می نوریه بر وضع فلسفه الجوس علی راسه فکسل لراسی انکر علیه فقال منعی ان یکون القلب  
 سو یا او ستقیما کفر لانه ابطال حکم ظواهر الشریعة انتهى ودر عالمگیری نوشته یکفر بوضع  
 فلسفه الجوس علی راسه علی الصحیح الا بضرورة و رفع الحرج والبر و انتهى ودر خلاصه مذکور است  
 من وضع فلسفه الجوس علی راسه قال بعضهم من التاخرین امکان ضرورة البر و او  
 البحر حتى یا بسها لا یکفر و الا کفر انتهى و فی الجیاد و لکن الصحیح انه یکفر مطلقا و ضرورة البر و یس  
 بشی الامکانات مخترها و مخترها من ملک الهیة حتی یصیر قطعة اللبد فی دفع البر و فلا ضرورة الی بسها  
 علی ملک الهیة انتهى پس کفر کنگنه لبتن ظاهر است و متاخران تصریح بکفر انهم کرده اند  
 در مرآة الصفا و مناقع السکین و مطالب المغنین و خلاصه المعارف سید آدم بنوری که  
 از اجل خلفای حضرت احمد سمرندی مجدد الف ثانی در عهد ایشان با دشتاد بودند از  
 کتاب علم الهدی کفر آن مرقوم شد لیکن باید دانست که آنانکه از کیفیت کنگنه آگاه شدند  
 و این را امارت تکذیب و رسم دینی کفارند استند و درجات مرتکب این فعل شد  
 البته بسبب جهل معذور از حکم کفر خوانند چنانچه ملا علی قاری در شرح فقه اکبر در کلمات کفر  
 نوشته اما اول کلمه الکافیه و لم یدر انها کلمه کفر فی فتاوی قاضی قان حکایت خلاف من غیر  
 حیت قال قبل لا یکفر بعدله باجهل فیصل یکفر ولا یعذر باجهل اقول و الا ظهر الا اول  
 اذ اکان من قبل عالم یعلم من الدین بالضرورة فانه کفر ولا یعذر باجهل انتهى و انکر  
 مقتضی عبارت شرح هو اختلف نقل کرده که لو علم انه شد الزار و لا تعظیم دین انصار  
 الخ و ان نفی کفر فواجبه و بین الدین نفی کفر باعتبار احکام ظاهر شد یسبب ازین  
 مفسرین تمام عبارت شرح مواقع در اینجا نقل نه نموده لهذا عبارتیکه با قبل آن عبارت



معترض نقل نموده واقع است بجز تحریر درمی آید تا مطلب کتاب بخوبی منتقش خاطر گردد و آن  
 اینست المقصد الثالث فی الکفر و هو خلاف الایمان فهو عندنا عدم التصديق للرسول  
 فی بعض علم محیی ضروریة فالقیل فمت اذ الزنازل و لا یس الغیار بالاختیار لایکون کافرا  
 اذا کان مصدقا له فی الكل و هو باطل جماعا فانما جعلنا الشی للمصادرة عنه باخیاره علا  
 التکذیب فحکمنا علیه بذلک ای بکونه کافر غیر خلاف ولو علم انه شد الزنازل ارجح انتهى و در  
 بیان سجده شمس نوشته سجد للشمس یعنی ان یكون مومنا و الاجماع علی خلافه قلنا و  
 دلیل عدم التصديق ای سجده بیل بظاہر علی انه لیس بمصدق و سخن من حکم با نظر بطلان  
 حکما بعد ایمان لالان عدم السجود تغییر داخل فی تحقیق الایمان حتی لو علم انه لم یسجد  
 علی سبیل التعظیم و اعتقاد الالهیة بل سجد لها و قلبه مطمئن بالتصديق لم یحکم بکفره فجامینه  
 و بین المدون اجری علیه حکم الکفر فی الظاهر انتهى و آنکه معترض نوشته که تشبیه ما دامیکه تشبیه  
 تشبیه بکنند باشد حکم صحیح است بلا دلیل رسند چگونه این کلام بمعرض تسلیم در آید و آنچه  
 از دونه نقل کرده مرادش نظر بر آنست که تشبیه در امور می معتبرست که مصداق تشبیه باشد  
 نه در هر امر و هرگز از آن مستفاد نیست که بدون تشبیه تشبیه ممنوع نیست و بر نقل عبارت  
 نادیر جمع نمودن بعد از عقلست مجیب روایت حمادیه برای حرمت قرأه و غیره نقل نموده  
 فتوی داد و درین سئله متکلم کلام جنفی المذهب نیست اگر غرض آنست که در مسائل الکفر  
 مداهمت بر اطلاق بردن و بر جواز محرمات فتوی دادن تمسیر و مستفتی است و در باب اقامت  
 رعایت فتوی ضرورست و شرعیت را تابع هوام نمودن لازم و مجیب باین رعایت فتوی نداد  
 البته نخل چوب نیست و اعراض معترض بجا مقام هزار تا مسفتست که هنوز این بیچاره ندانسته  
 که عمل بالا احتیاط اولیست و از اختلاف برآید و بطریق اجماع سلوک اختیار کردن کلام  
 دیانت فتوی بر او نظر دادن کار اهل حقست ندانم که معترض درین مقام ایسر در اقامت چه  
 نمید که از عدم اخذ آن بر مجیب جرح نموده و چون در عبارات حمادیه کفر بکنند و علی می مرقوم بود

بنا بر روایت خزانه حکم جنس این مسائل را بیان فرموده پس آورده آن عبادت خزانة را  
خط فهمیدن از دیوانگی پیش نیست **عمارت مائمه** و اگر می نماند حاجت در اصل  
اشیا کرده شود پس بطور معلوم میشود که مقرر کردن یوم عرس جائز باشد لیکن این امر  
مردودست بدو جوی یکی آنکه حدیث صحیح در مشکوٰۃ المصابیح بروایت نسائی مروی است  
ولات دارد برین که بهیئت اجتماع نیز در قمر مثل یوم عید اجتماع نباید کرد عن ابهریره در مقام  
سمعت رسول الله صلعم ليقول لا تجعلوا بیوتکم قبرا ولا تجعلوا قبری عیدا و صلوا علی فان  
صلواتکم بلفنی حیث کتتم رواه النسائی کذا فی اللشکوٰۃ یعنی روایت است از ابهریره که گفت  
که شنیدم آنحضرت صلعم را که میفرمودند که در وادیه خانه های خود را مثل قبره که مردمان در آن دفنند  
و حفنه بکشند و بیخ عبادتی و نوازی در آن نمیکردند و گویند که در آنجا قبر را عید نگاه که اجتماع کنید  
بزیست و سرور و او واجب که موجب غفلت است چنانچه بود و نصاری بر قبور اعیان خود میکنند  
دور و فرستید برین و اندیشه نکنید از بعد مسافت زیرا که در آنجا غسل برسد و آنجا که باشد  
روایت کرد او را نسائی چنانچه در مشکوٰۃ مشرف است موجود است قال فی صحیح البخاری شرح  
الحديث یعنی قوله لا تجعلوا قبری عیدا ای لا تجعلوا زیارة قبری عیدا او قبری مظهر عید ای  
لا تجعلوا زیارة کا اجتماعکم للعبه فانه یوم اهو و سرور و حال زیارة بخیرانه در کان اداب اهل الکفر  
قادرتهم القسوة او من جبر عبدة الاوثان حتی یعبدوا الاموات انتهى ترجمه اش اینکه یعنی نیز  
نه کنید زیارت قبر را عید نگاه یا قبر را محل طهور عید یعنی اجتماع نکنید و جمع شوید برای زیارت قبر  
مانند جمع شدن شما در عید زیرا که روز عید روز اهو و خوشی است و حال زیارت قبر خلقت  
است یعنی محل عبرت و یاد آخرت است و بود این قسم حال اهل کتاب پس باعث شد  
راسخی دل در بود عادت بت پرستان تا آنکه پستش کردند در گمان این وجه مختصر است  
بعمرین نیز در قبر بخلاف وجه دومیم که عام است که عرس نیز در قبر باشد یا غیره **مغالطه**  
عجیب است که در این آیه دعوی بر یکا در محض چیزی دعوی اینک مقرر کردن یوم عرس مردود

و دلیلش حدیث و مدلول حدیث حسب بیان مجیب منع اجتماع مثل یوم عید نزد قبر پیوسته  
 اجتماعیه و ترجمه حدیث این مدلول را باین طور تعبیر نمود که مگر دانید قبر را عید گاه که اجتماع برینست  
 و سرور و لهو و لعب موجب غفلت است و ظاهراً که منع اجتماع کردن برینست و سرور و لهو و لعب  
 موجب غفلت است نه نفس مقدر کردن یوم عرس است نه لازم آن و نه هیچ گونه علاقه باو  
 دارد که بجز اجتماع بی مقدر کردن یوم عرس هم ممنوع است و مقدر کردن یوم عرس با اجتماع  
 بخواندن قرآن و استغفار و نذر که آخرت هرگز در آن داخل نیست بلکه این دلیل مجیب است  
 در عادت چند در اکثر اعراض موجه این دیار اجتماع برینست و لهو و سرور و لهو باشد و همین  
 اجتماع را در عرف بعرض تعبیری نمایند پس چون شارع ازین اجتماع منع فرموده پس قبح  
 تقریر یوم برای این اجتماع هم ظاهر شد پس در تقریر یوم عرس قبح لغیره است و در همین تقریر  
 قبح لغینه هم است که تقریر عرس عقیقه است و عقیقه را عرس کلام مجیب بطور اغلب را هم گوید که اجتماع  
 برای قرآن خواندن و غیره نیز از همین حدیث ممنوع است که سقوط حدیث دلالت و افضح بر آن  
 دارد و آنحضرت صلوات الله علیه از نفس اجتماع بر قبر اگر چه برای قره قرآن و غیره باشد منع فرموده که سبب  
 حصول زینت است و بقره محل آن نیست و تمه حدیث شهادت برین معنی است که فرموده صلوات  
 علی فان صلواتکم تبلیغی حیث کلتهم یعنی نیز حاجت تکلیف کردن در معاودت بقبر برای زیارت  
 در عود نیست بلکه از هر جا که در و در خواهید فرستاد نزد م خواهد رسید و نمی بینی که در حدیث اول صلوات  
 قبری عید افزوده و عید روزی است که در آن برای نماز جمعی نشوند نه برای لهو و لعب اگر چه  
 درین روز لهو و سرور مباح باشد لیکن اجتماع در آن برای صرف نماز است و بعضی درینجا عید را  
 بمعنی عیاد یعنی عادت گرفتن هم گرفته اند در نیت و هم این اجتماع عرس که بتاریخ و روز معین  
 بیرون از نیت نخواهد شد که همیشه بتاریخ و روز معین جمع شدن عادت گرفتن بدانست  
 و بعضی معنی حدیث این را از گرد آیدن قبور مکان عبادت هم بیان کرده اند درینحال نیز  
 از اجتماع برای قره قرآن و غیره که از عبادات است بخوبی مستفاد خواهد شد و بعضی نیز

تخصیص و تعیین برای زیارت هم ازین حدیث فیهید پس تخصیص بزمر عرس بعینه ممنوع خواهد بود  
 این خبر در شرح مشکوٰۃ نوشته او المعنی بالجما و اقبری منظر عید من حیث الایجاب کالیهود و  
 انصاری انتهى ابن طاب در شرح مساجح بذیل الجملو اقبری عید نوشته لعید هر دو وقت  
 الذم می تخمیع فیه اناس من سلوة کید الفطر الاضحی تور شستی در شرح مساجح نوشته و بحر زان کن  
 اعیاد آسمان اعتیاد یقال عادة و اتحاد و تقوده امی صا رعا ذه که معنی الجملو اقبری کل  
 اعتیاد و اتحاد و تقوده امی صا رعا ذه که معنی الجملو اقبری کل  
 علی قان صلواتکم تبلیغی حیث کنتم امی لا تکلفوا المعاد و ذه الی فقد استغنیتم عنه بالصلوة علی  
 اتی و در مرقاة شرح مشکوٰۃ ملاحظ علی قاری مرقوم است و قیام عید اسم من الاعتیاد و یقال  
 عادة و اتحاد و تقوده امی صا رعا ذه و العید ما اعتاد و کنتم امی صا رعا ذه امی الجملو اقبری  
 محل اعتیاد فانه یودی الی سوء الادب و ارفاع الخشمة و کذا یقولون ان دعا و لغائب  
 لا یصل الی و لذا عقبه وصلوا علی قان صلواتکم تبلیغی امی لا تکلفوا المعاد و ذه الی قبری فقد  
 استغنیتم عن هذا بالصلوة حیث کنتم الخ و در طیبی شرح مشکوٰۃ نوشته و اقول بان نظرم  
 الحدیث ان یقال ان تور لا یجعلوا بیوتکم قبورا معناه لا یجعل بیوتکم کالقبور النجاسة عن ابن  
 و بیادته لانها غیر صالحه لها و کذا لک لا یجعلوا القبور کالبیوت محلا للاعتیاد و نحو الحجیم و مکانا  
 ما عبادة و بالصلوة و مرجع اللفظ و الزنیة کالعید انتهى و اما ما خطیب ما نقل ابو بکر یغید اولی  
 گفته لا کان یوم الفطر و النحر یعود کل سنة و الناس یعودون الیه جماعا و اجتماعا من الایام  
 سمی عید العود و مره بعد اخری نهی النبی صلوات الله علی جماع علی قبره الکریم کما جماعهم لایام  
 مراسم العید کفضل اهل الکتاب و ویدنهم بقبور انبیائهم و المعنی ان لا یجعلوا قبری کالعید  
 تر شا و یفعلوا اجتماعا نهی و امام سبکی گفته و یحتمل ان کیون المراد لا یجتمع ذاله و قما  
 مخصوصا لایکون الزیارة الایامه الحاصل الخیر از عبارات شروع من حاج ابن ملک تور شتی  
 و شروع مشکوٰۃ بلینی بن حجر مکی و ملاحظ علی خبر و کلام خطیب بغدادی و امام سبکی که شروع

پاره باخت که حدیث الجعلوا قبری عمیدا دلالت بر تحریه بر عدم مشرد عیبت عوس دارد  
 و آنکه معترض بقصد مجلس و غلط بتعین یوم جمعه و شبه شنبه معارضه کرده جوایش آنکه این تعین  
 در فزون ثلثه مشهور و لها با تخیر یافته شده است و تعیین یوم عرس نیز از شرایع بی ثبوت است  
 و نه در فزون ثلثه مشهور و لها با تخیر یافته شده پس معارضه بمنزل تعیین یوم و غلط و غیره  
 محمول بر اوقافیت معترض شدنی است در صحیحین از شقیق رضی الله عنه که از کبار تابعین بود

بر روی است کان عبد الدین مسعود و دیگر الناس فی جمیع فقال له رجل یا ابا عبد الرحمن  
 لوددت انک ذکر تثنائی کل یوم قال اما انما یمنعنی من ذلک الی الکره ان العلم و انی اتخو لکم عیبت

بما کان رسول الله یخوننا مخافة انما نعلمنا و انک معترض شعاری کرده که از اتهام یوم  
 عوس و عدم اتهام جمیع و جماعت در مقرر کردن روز عرس مضرتی نمی رسد در جوابش گویم که وقتیکه  
 مردمان اتهام بر مساجد بمنزله فرض واجب و سنت نمایند پیشک در آن مساجد که اجتهت پیدا شود  
 یثابته و انی که مباح و فرض و واجب دانستن موجب تبدیل عقیده است و فرض و واجب  
 سنت دانستن موقوف بر گفتن فرض و واجب و سنت نیست بلکه اتهام بان مثل فرض و واجب  
 و سنت کردن بر این شهرت این امر کافیست در عالمگیری به بیان سجدات نوشته ما یفعل عیب

الصلوة مکرره لان الجهال یعتقدونها مستحبه لو واجبه و کل مساجد یودی الیه فهو مکرره کما فی  
 الترمذی انتهی **قول** در جای عوس بدعات شنبه و منکر است قبیحه عمل آوردن در جاو

هر وقت بدست فاما به اصل مدعی یعنی مقرر نمودن روز عرس مضرتی نمی رسد **قول**  
 چون بدعات شنبه و منکر است قبیحه از لوازم عرس یا عوس هم قبیح غیره باشد پس مقرر نمودن روز  
 عرس را از جهت این لوازم پلاریب مضرتی خواهد رسید شفا قرآن خواندن فی نفسه بد نیست  
 و امر بسیار خوب است و چون کسی بزمیر و سرود قرآن خواند پیشک قرآن خواندن هم باینطور  
 بد خواهد شد **قول** تا حال نهی آن بیان نه نموده پس بی و روز نهی چگونه جایز است اگر چه  
**اقول** جایز بودن این فعل بدون قول و فعل آنحضرت صلوات الله علیها معلوم شد در کتب

و در چهار نوشته نهایت اباحتہ المباح الا بقوله و فعله صلعم انتهى و عدم معان حضرت صلعم  
 و صحابه و تابعین رضوان الله تعالى عليهم اجمعين برای گناه است این فعل تکلیفی است یعنی از  
 خدا تعالی است که لا ینحی قوه لکن تمام شمی نفس انشی می باشد یا غیر آن اگر غیر است پس از  
 باجائز کردن اتمام مقرر کردن روز عرس با جائز نمی شود و الکلام فیه و اگر نفس تنگست پس  
 جواز مقرر کردن روز عرس جواز اتمام مقرر کردن آنست **اقول** مدعی محبت بهر دو  
 مشق حاصل است اما در صورت غیرت پس از آنکه اتمام تقه بر یوم عرس از یوم آنست و تمام  
 آن خود قبیح است و درین حال مقرر یوم عرس هم قبیح غیره باشد و قبیح و دلیل عدم جواز است و اما  
 در صورت غیرت پس از آنکه عدم جواز اتمام عدم جواز مقرر کردن روز عرس است و در مشغول  
**قوله** فانما ظاهر آنست که بطریق مفهوم مخالفت اثبات مدعی مقصود **اقول** حاشا  
 که غرض محیب اثبات مدعی بطریق مفهوم مخالفت شد این امر صحت ایجاد فقیه است را قیاس  
 که تخصیص شمی و ولات بر تخریج شمی بر غیر آن دارد و در شرعیات بجز شرایع کسی بر جمیع  
 نمی تواند شد پس بیشک تخصیص دیگری بجز شرایع ممنوع و مکروه خواهد بود و ابوالمحبین سلم  
 بن حجاج قشیری یشایوری در صحیح خود از ابیهریره روایت کرده که قال قال رسول الله صلعم  
 لا تختصوا الصیاه بالجمعه یقیام من بین الیالی و لا تختصوا یوم الجمعة بقیام من بین الیام الا بان  
 بكون فی صوم یصومه احدکم و در شرح و قایم نوشته کرده توقيت سورة لصلوة ای یعنی سورة  
 لصلوة بحیث لا یقرؤنها الا لک سورة انتهى و در تارخانیه و حال لکبری نوشته مکره لکان  
 ان ینقص نفسه لکما فی السجده یصلی فیه انتهى پس چون تخفیف در مثل صوم و صلوة که افضل  
 عبادات است ممنوع شده و نیز آن که کمتر از آن است بدرجه اولی بمنوع باشد **قوله** باید دانست  
 که رسته لال لکلام طیبی که ملا علی قاری در مرقات آنرا نقل نموده یعنی مرفیه من آخر علی بن ابی  
 و جمله غزوات الخ و درینجمله ناستی شت از بی فهمی چه مراد از آن کلام نیست مگر اینکه شیر و آب را  
 اعتقاد کردن و جائز را ناجائز اعتقاد نمودن از شیطان است **اقول** در یقیام مقرر

بگنای حکم شده که سفیهان را هم از شنیدنش خنده می آید زیرا که عجا ربیکه محیب است  
 و طیبی و ملا علی قاری نقل نموده بران نظر نگزیده گفت که مستدلال آن ناشی از بی فهمی است  
 نمی بیند که شرح مذکورین همین قدر از بچریت استنباط کرده نوشته اند که هر که اصرار کند بر  
 مندوب و گرداند او را عزم و عمل بر خصصت نکند پیششک نصیبی بر دوزان شیطان در گمراه  
 کردن او پس چگونه حال کسیست که اصرار کند بر بدعت و منکر انتهی و همانرا محیب بخیر فرموده  
 دیگر چه نوشته که محمول بر بیانی وی جناب شده و دامت و ملازمش و اصرار بر آن که ترک  
 آنرا اقیح از ترک واجب پندارد دلیل اعتقاد و جوبست بر بی ثبوت این اعتقاد بر آنرا  
 گفتن ضروریست چه بان مسأله واجبات کردن بجای واجب گفتن است و آنکه در بعضی  
 حسن عداوت منقول شده مراد از آن استعمال اکثریت مع ترک نمی بعض الا جیان نه ملازمست  
 و اصرار بر آن چنانکه معترض فهمیده **قوله** از احادیث کتب بسته بسیار بجهارفته و دفاتر  
 گردین **اقول** گنجایش کلام بوضع در احادیث صحیح سسته عند المحققین نیست و اگر احد  
 در حدیثی کلام کرد از پایه اعتبار ساقط و آن نزد محدثین لائق التفات نیست **قوله** آن  
 اگر تفاد فتن حکم کرده باشند که بکدام حدیث کتاب ابن جریر اعتبار نیاید کرد و یا کسی در خاص  
 این حدیث کلام میکردی و محیب آنرا بیان می نمود البته قابل التفات بود **اقول** احادیث  
 کتاب ابن جریر از قسم احادیث کتب طبقه را بعدند و احادیث این طبقه قابل اعتماد نیستند  
 که در اثبات عقیده یا عملی با آنها تمسک نموده شود چنانچه حضرت مولانا شاه عبدالعزیز  
 در محال نافع میفرمایند که طبقه چهارم احادیثیکه نام و نشان آنها در قرون سابقه معلوم  
 نبود و متاخر آنرا روایت کرده اند پس حال آنها از دو شق خالی نیست یا سلف تفحص کردند  
 و آنها را اصلی نیافتند یا شغول بروایت آنها می شدند یا یافته اند در آن قدحی و علمی دیدند  
 که باعث شد همه آنها را بر ترک روایت آنها علی کل تقدیر این احادیث قابل اعتماد نیستند که در  
 اثبات عقیده یا عملی با آنها تمسک کرده شود و بعد چندی سطور می نویسند و درین مقسم اعتقاد

کتاب بسیار معنی شده برخی را بنام مکتب کتاب المنعفاء لابن حبان تصانیف جا که کتاب  
 للعقلی کتاب الکامل لابن عدی تصانیف این مرد در تصانیف خطیب تصانیف ابن شابر تصنیف  
 ابن جریر فردوس دینی بلکه بار تصانیف او تصانیف ابی نعیم تصانیف ابن عساکر تصانیف  
 جوزقانی تصانیف ابو الشیخ تصانیف ابن بخار و بعد چند سطر نوشته و با تصانیف شیخ جلال  
 سیوطی در رسائل و نوادر خود همین کتابهاست و اشتغال با احادیث این کتاب و در سبب  
 از آنها لاطائل می نماید انتهى **قول** و این حدیث را جلال المذنب سیدو در شرح المصدر نقل نموده  
 که کتاب مذکور نزد مجیب هم مسلم کم درین رساله هم جایجا استناد بیان نموده **اقول**  
 حال احادیث کتب جلال المذنب سیدو از ما سبق در یافت شد که از قسم احادیث کتب  
 راه اند و آن احادیث قابل احتجاج نیستند و سند آوردن از کتاب جلال المذنب سیدو در  
 مقام از جهت توافقی کلامش بدیگرگون موجب اعتماد تمام کتاب نمی تواند شد **قول**  
 در اینجا هم از عادت راسته خود باز ماند که تتمه را حدیث نموده **اقول** کلامیکه در وقت  
 در حدیث کرده شد در وقت ذکر تتمه هم می شد پس ترک تتمه چه فائده بود چرا که گویند  
 که عادت مصنفین همین است که چیزی از اول حدیث ذکر میکنند و ائمه بر جمله حدیث  
 و یا سنده از همین قدر استلال کرده باشد مجیب استدلالتش را بجنسه نقل فرموده و بوالش  
 ارشاد نمود **قول** حکم مرفوع نبودن این حدیث محض جهالت است یا تنسیط **اقول**  
 در قول مرفوع یا بحدیث جرئت کسی بر مقرر نیست سبحان الله چه مردمانند که از جهل  
 حدیث غیر مرفوع را مرفوع می نامند و با اینهمه در رد کتب اهل تحقیق کمر همت بسته اند  
 که مرفوع بودن این حدیث از کجا فهمیده آنچه خود از شیخ عبدالحق و ابن صبیح نقل نموده  
 بر عدم مرفوعیت این حدیث دلالت میکند **قول** و اگر در مرفوع هم اشتراط اتصال  
 مرفوع کرده شد و ناذکر آن بعد متصل نفوس **اقول** چونکه در مرفوع اتصال شرط  
 نیست از همین جهت قید متصل مذکور شده و فرضا اگر شرط باشد ذکر مرفوع بعد متصل



چه گونه نصیاً باشد بلکه برای اخراج غیر مرفوع است که منتقل عام است از مرفوع و غیر مرفوع **قوله**  
 این تفریم هم غلط است چه مرفوع نبودن مستلزم عدم صحت نیست **اقول** این تفریم  
 بر شمع **قوله** این حدیث متصل الا سناد و مرفوع هم نیست انتهى است نه بر صرف مرفوع بودن و  
 غایب است که اتصال در تعریف صحیح معتبر است و از عدم اتصال عدم صحت بین الازموم است پس  
 این تفریم صحیح شده نه غلط **قوله** محض غلط است صحت حدیث در استدلالات ضروریست  
**اقول** درین کلام دلیلست روشن بر عدم وقوع مغرض از مصطلحات اصول حدیث  
 ایامی و اندک که چون گویند این حدیث صحیح نیست معینش چنان باشد که اسنادش بر وجه معتبر صحیح  
 نشده نه آنکه صحت مصطلح منفی است در جواب اصول گفته از اقبل نه غیر صحیح فتناها نه لم یصح

استانده علی التوجه المعتبره در کتاب شیخ عراقی مذکور است که قولهم لایصح فی بیان الموضوعات  
 نه صحاح لایصح اطلاق اسم الحدیث علیه و قیل بایقوت فی ضعه و وضعه انتهى پس وقت  
 اختلاف صحت باین معنی حدیث قابل احتجاج نماند و اگر فرض کنیم که مراد از آن نفی صحت مصطلح است  
 تا هم مخدوری لازم نمی آید چه حسن باعتبار احتجاج داخل صحیح است و از اینجا است که بعضی حسن  
 را صحیح درج کرده اند و حاکم و ابن جبران و ابن خزیمه ازین بعضی است در جواب اصول گفته حسن

حجه کالصح و امکان دو نه فواید ادرجه بعضی اهل الحدیث فیه و لم یفیده انتهى و در تقریب گفتهیم  
 الحسن کالصح فی الاحتجاج به و امکان دو نه فی القوة و لهذا در حجه طائفة فی نوع صحیح انتهى و ضعیف  
 در اثبات عمل حجت نیست کما لا یخفی **قوله** در جهت اسناد هم حصص مجیب در تحصیل اسناد

چه بر سلیم نرود بوجیهه و مالک رحمه الله علیهما مطلقاً و امام احمد در بقولی و امام شافعی رحمه الله  
 بشرط اعتقاد و بوجه دیگر مقبول **اقول** در اینجا مراد از متصل الا سناد اتصال مقابل انقطاع است  
 که از وسط اسناد یا اول آن باشد پس از نفی اتصال نفی ارسال لازم نمی آید چه اتصال باین  
 معنی شامل ارسال است کما لا یخفی **قوله** مجیب از معنی محل یقیناً ناواقف است در نه نمی گفت  
 که بر تقدیر یکیه محل هم نباشد بلکه معین باشد چه اگر محل ضد معین نیست بلکه ضد متصل است

**اقول** اعتراض در بمقام از قبیل بنا و الفاسد علی الفاسد است چه معترض لفظ معین را  
 معین خوانده بنامی اعتراض بر آن نموده حال آنکه در چند نسخ مطبوعه و مکتوبه ما به سائل  
 نظر بر بمقام کرده شد در همه آنها لفظ معین موجود چنانچه یک نسخه مکتوبه نوزده سال آنکس  
 مکتوبه یازده سال بالفعل نزد فقیر حاضر در آنهم معین مرقوم است نه معین ندانم که این بزرگ  
 لفظ معین از کجا حاصل گردید و موجب مثل مشهور گردنی خویش آمدنی پیش و چاه کن  
 چاه دریش خود در اینجا غلطی فاش کرده که بجز با ضد مفصل قرار داده حسامی خوان هم  
 میدانند که بجز ضد مفصل نه ضد مفصل و نه ضد غلطی نیست مگر نظر کردن در بعضی جاهای  
 لفظ اجمال و تقصیل و عدم مهارت با اصول فقه و احتمال غلطی کاتب هم مرتفع که در صحیح نامه  
 و غلط نامه کتاب مطبوعه هم بغلطی این لفظ تعرض نکرده پس ظاهر شد صحت کلام محیب چه  
 معین و مفصل معنی می آید و محیب و مجمل و معین تقابل قرار داده و معین است واضح از کتب  
 اصول فقه **قول** حالا باید دید که در لفظ تعدد معنی کجاست **اقول** در راس  
 کل حول تعدد معنی ظاهر است یعنی یا از ان ابتدای هر سال که از محرم می شود در دست  
 و یا ابتدای هر سال موت **قول** و ابتدای سال از محرم برای محاسبات در خلافت  
 حضرت عمر قرار یافته است در عهد آنحضرت صلعم نبود **اقول** یا قی قبور شهیدان  
 علی راس کل حول قول محمد ابراهیم است و در زمان وی ابتدای سال از محرم مقرر  
 پس حمل کلام مشین بر ماه محرم که ابتدای سال است صحیح و درست خواهد شد **قول**  
 حاشا که معارضه داشته باشد **اقول** در حدیث یا قی قبور شهیدان و علی راس  
 کل حول حدیث لا تجعلوا قبری عیدا صریح تعارض است چه فساد حدیث اول نیست  
 مگر همین که آنحضرت صلعم بر سال بر قبور شهیدان تشریف می آورند و حاصل حدیث  
 دوم آنکه زیارت قبر را چه عید مکنید که هر سال بیایید چنانکه عید هر سال می آید پس  
 زیارت قبر آنحضرت صلعم بر سال تعیین می شود زیارت قبر دیگران بدرجه اولی ممنوع

باشد در شبی القان نوشته و معنی لا تجعدوا قبری یعنی امان سبکی چنین گفته که مراد  
 از آن منع تخصیص تعیین وقت برای زیارت چنانکه مرعیدر بود بلکه تمام سال مدت  
 عمر وقت زیارت است و یا مرد تشبه با عباد است در اطهار زینت و تحلل و اجتماع چنانکه در حدیث  
 مرسوم است بلکه باید که زیارت و سلام و دعا اقتصار کند انتهی قال الامام <sup>الخطیب</sup> الحلی  
 ابو بکر بغدادی رح لما كان یوم الفطر والنحر یعود کل سنة والناس یعودون الیه اجماعاً و  
 اجتماعاً من الآفاق سعی عبید العوده مره بعد اخری نهی النبی صلعم امته عن الاجتماع علی قبره  
 الا کم کاجتماعهم لافاته مواسم العید کفعل اهل الکتاب و دیدندهم بقبور انبیاءهم و المعنی ان  
 لا تجعدوا قبری کالعید تنزیهاً و تصنعاً و اجتماعاً انتهی پس باید دید که این حدیث بر معنی بودن  
 عرس دلالت واضح دارد مگر اینقره با اینهمه <sup>فعل</sup> ازین شنیع باز نمی آید **قوله** کلا نیست  
 یعنی **اقول** از حدیث تعیین یوم موت هرگز نباید نیست بلکه دلالت حدیث  
 بصورت زیارت است چه حساب حول از شهرت نه از ایام پس فقط راس کل حول همه  
 ایام یکماه را که از آن شروع هر سال می شود شامل است در بصورت تخصیص یوم موت  
 از آنجا <sup>که</sup> **قوله** حقیقت عرس رسانیدن ثواب بموتی در روز معین یعنی  
**اقول** رسانیدن ثواب هر وقت و هر زمان جائز است اما تخصیص و  
 تعیین ایصال بروز معین مکرره و بدعت چنانچه سابقاً تحقیق آن گذشت **قوله**  
 معلوم نیست که این امر نزد مجتهدانست یا نه اگر هست پس که رکن برین فایده **قوله**  
 ذکر شدن برای کثرت و دائم عرس است که ماوراء تعیین یوم دیگر بسیار محذورات شرعی  
 در آن موجود است این ذکر چگونه بر فایده باشد **قوله** پس چنانکه یکی سندی جواز ذکر  
**اقول** هرگز جواز موند از جهت اجتماع سندی جواز عرس از جهت نیست زیرا که  
 برای اجتماع مثل جمله اصلی یافته می شود و آن اجتماع برای فرحت و مسرت و سبب و شادی  
 عرس اصلی نیست که اجتماع و انعقاد مجلس برای خرمی و شریعت ثابت نشده **قوله** از

نواد اختتام علماء بر سیرت شامی همین مستفاد می شود که صاحب سیرت شامی بر نقل اختلاف  
 اقتضای نموده قولی فیصل در لرحم نوشته **اقول** از عبارات مجیب بر گزینان مستفاد  
 می شود که صاحب سیرت شامی بر نقل اختلاف اقتضای نموده و به ترجیح قولی نه پس گفته  
 را هم گوید که انعقاد مجلس تعیین و تخصیص خانی از کرامت نیست و این فعل در قرون پیش  
 مستهود و لها با تخیر یافته شده و ما را نظر بر قوت دلیل باید نه بر کثرت اقوال امام ابو حمزه  
 بن الحجاج که ملا علی قاری و غیره در اکثر مقامات از او سندی جویند در مدخل نوشته و من  
 جلد با احد ثوره من البدع مع اعتقاد هم ان ذلك من اکثر العبادات و اظهار الشعائر فی علم  
 فی شهر الایح الاول من المولد و قد احتوی ذلك علی بدع و محرمات و بعد تفصیل بدع و محرمات  
 همه قیام و زمانم آن نوشته فان خلاصه و عمل طعاما فقط و نومی به المولد و در شی ایه  
 الاخوان و سلم من کل ما تقدم ذكره فهو بدع و بنفس نیت فقط لان ذلك زیاده فی الایمان  
 و ليس من عمل السلف المتقين و اتباع السلف اولی و لم ينقل عن ابيهم انه نومی المولد ۱  
 سخن تنوع فی سغما و سعمهم انتهى و تاج الدین فاکهانی در رساله خود نوشته لا اعلم لئذ المراد  
 اصلا فی کتاب و لا سنته و لا یقل علیه عن احد من علماء الائمة الذین هم القدره فی الایمان  
 بانار المتقدمین بل هو بدع احدتها البطلون و شهوة نفس اعنی بها الاکالون بدین  
 آورنا علیها الاحکام الخمسة قلنا اما ان یکون واجبا او مندوبا او مباحا او مکروها او محرما  
 بر اوجبنا باعنا و لا مندوبا لان حقیقه المندوب ما طلبه المشرع من غیر ذم علی ترکها و الم یأذن  
 فیه الشرع و لا یفعله النفس اجماعا و لا التما بجزء المتذنبون فیما علمت و هذا جوبالی عنه بین بدی السیر  
 خروج ان عنه سالت و لا جائز ان یکون مباحا لان الابداع فی الدین لیس مباحا  
 المسلمین فلم یبق الا ان یکون مکروها او حراما انتهى و در شرحه القضاة نوشته سئل القاضی  
 من مجلس المولد الشریف قال لا یعتقد لانه محدث و کل محدث ضلالة و کل ضلالة فی النار  
 و ما یظن یلزم من کمال علی راس کل قول فی شهر الایح الاول لیس شیئی و یقولون عنه ذکر

مولده صلعم ویرجوان ان روضه صلعم محمی و حاضره فرعون عظمی بل هذا الاعتقاد مشرک وقد منع الائمة  
 الاربعه عن مثل هذا انتهى ورواه ابی ذر بن ابي لهب لذيته نوشته بیده مولده صلعم افضل من بیته القدر من وجه  
 نوشته الخ نور الدین سیر الملبشی روح مواهب لذیته نوشته قوله افضل من بیته القدر ذکره و مثل غیر  
 فی المفاضلة بین بیته الاسر و بیته القدر و اجابوا منه بان بیته الامیر بالنسبة اصل صلعم افضل  
 و بیته القدر بالنسبة للامته افضل و ذکر ابن حجر العسقلانی فی مولده بعد ما ذکره المصنف من الوجوه الثلثة  
 مانعه هذا غایبه ما وجه به هذا القول و فی احتمال و استبدال بالبالایحج المدعی لانه ان اریدتک  
 الیته و مثلها من کل سنة الی القیامة افضل من بیته القدر فمذهبه الافضلیته لا یتبع ذلك  
 کما هو جلی وان ارید عین تلك الیته فبیته القدر موجوده و اتی فضلها فی الاحادیث الصحیح علی  
 سائر لیالی السنة بعد الولادة بل المبعث بل الهجرة فلم یکن اجتماعها حتی یتلیق الفضل منها و  
 انما تلك القضت و بذه بایته الی القیامة و قد نص الشارع علی افضلیتها و لم یتعرض للیته  
 مولده و لا لا شایها بالتحضیر و لیس فیها فوجیب علینا ان نقصر علی ما جاء عنه و لا نبتدع شیئا من  
 عند نفوسنا القاصرة عن ادراکه الا بتوقیف منه صلعم علی انما لو سلمنا افضلیته مولده صلعم  
 یمکن له فائدة اولی فانه تبخضیل الازمنة الا بفضل العمل فیها و اما تفصیل ذات الزمن الذی  
 لا یكون الدلیل فیہ قلیس له فائدة انتهى و در ذخیره السالکین نوشته چنینکه نام آن مولدی نامه  
 از پدر خست چند رسول صلعم بحکس را بیدین نفرموده است و نه خلفای او و نه الله و نه خود این  
 فعل کرده اند انتهى و حضرت مجدد و ثانی در مکتوب خودی نویسد آنچه بعد از آنکه  
 لهذا ما کننا منه تندی لولا ان هدانا الله لتقرجات رسولنا ربنا باحق علیه من الصلوة اتمها و من  
 الخیر جعلها صحیفه التفات که از روی کرم نامزد این حقیر ساخته بودند بوصول آن مشیخ  
 مسرور کرده جز کم الدرب جان خیر اندراج یافته بود که اگر چنانچه مبالغه در منج مسامح متضمن  
 صلعم مولود که عبارت از قصیده لغت و اشعار غیر لغت خواندن است نیز بود باخوی اعز میسر  
 محرف نعمان و بعضی یاران ایشان که در واقعه آنحضرت صلعم دیده اند که ازین معرکه مولود بسیار را

اند برینها ترک نشودن نمود و بسی شکل سنت مخدوم را اگر واقعه را اعتبار بود و بر مناسبات احب  
 باشد میدان را به پیران بیخ احتیاج نباشد و التزام طریقی از طرق بحث می افتد چه بر سر  
 موافق و قانع خود عمل خواهد کرد و مطابق مناسبات خود زندگی خواهد نمود آن و قانع در مناسبات  
 موافق طرف پیرباشند یا پائین باشند و مرضی او بودند یا نبودند برین تقدیر سلسله پیری در پیری  
 بر هم می خورد و بر وجه الهوسی بوضع خود مستقل میگردد و مرید صادق هزار و قانع بابا وجود پیر  
 هم جویند و طالب رسید بدولت حضور پیر مناسبات را از صفات اعلام می شود و بی انصاف با آنها  
 نمی نماید شیطان لعین دشمنی است قوی منتهیان از کید او اینست مستند و از مکر او از زبان و کز  
 اند (مبتدیان و متوسطان چه گوید غایر مافی الالباب منتهیان محض نظر اند و از سلطان شیطان  
 مصون بخلاف مبتدیان و متوسطان پس وقایع ایشان شایان تعقاد نباشند و از مکر  
 دشمن محفوظ بمانند و نیز در همین مکتوب نوشته بنظر انصاف بدینست که اگر فرضاً حضرت  
 ایشان درین زمان در میان زنده می بودند و این مجامع منعقد میشد آیا باین کمر او  
 میشدند و این اجتماع را می پسندیدند یا نه یقین فیه نیست هرگز این معنی را بخوبی نفی فرمودند  
 بلکه انکار نمودند مقصود فقیر اعلان بود قبول کنند یا نکنند هیچ مضافه نیست و گنجا شری  
 مشاجره نه در کرم خودم زاد او یاران انجامیر همان وضع مستقیم باشند تا فقیر آن بر او است  
 ایشان غیر از جریان چاره نیست زیاده چه تصدیق و چه در اسلام اول و آخر انتهی و  
 حسن بن علی بن ندی در رساله طریقه سنت فی رد اولی البدعت نوشته و ما اهدت الیه الصلوة  
 و الجملة من مجلس المولد فی شهر الربیع الاول الاصل لدنی الشریع علی هو بدعت مذموم و نه فیهما  
 متا که گفته منها تحقیق بمعنی الایام بفعل غیر معین و هو معتدب الشایع فالتحقیقین بن علی  
 نفس او عا و منعیبه و القیاس علی تحقیق الشایع بدون علمه شریک است در این صحیح علی اده شریع  
 فیه الاجتهاد و منها فیه طعن و تدریج و ملائمة علی السلف چیست لم یفعلوا فعلا فیه خیر کثیر و یل  
 علی قایمة الحجیة برسول الله صلعم مع انما کم فی محبة رسول الله صلعم علی ابنتی صلعم حش

لم یبین لامر ایه غایه بحسب صلح و محبت صلح عین الایمان لقوله عم لایومن احدکم حتی یلون  
 احب الیه من والده و ولده و الناس اجمعین فیوجب نسبة الخیل به عم عن ابو غایه لایا  
 و الاسلام بل علی الذحیح لم یکمل شریعتیه صلح و قد قال الله تعالی فی تکمیل شریعتیه صلح یوم  
 اکنت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و البنا قال الله تعالی و تمت کلمة ربک صدقاً وعدلاً و منها  
 القشبه بالنصاری من اهل الکتاب فانهم یظنون یوم ولادة عیسی عم و میونه باسم مغایه یوم  
 عظیم و منها التشبه بکفرة الهند حیث یظنون ان یوما من ایام السنة و یقولون نه ا یوم ولاد  
 کهنیا رتیه جوینه بالهندیه بحکم دن النج انتهی و مولانا شاه عبدالعزیز دهلوی در تحقیق می نویسد  
 نوع پانزدهم امثال متجدده را یک چیز بعینه دانستن و این دو هم خیلی برضعیف العقلان  
 دارد حتی که آب دریا و شعله چراغ و آب فواره را اکثر اشخاص یک آب بگویند شعله خیال کنند  
 و اکثر شیعه در عادات خود منک این خیال اند مثل روز عاشورا در رسال که باید آنرا روز  
 شهادت حضرت امام حسین گان برند و احکام ماتم و فوج و شیون و گریه و زاری و فغان  
 و بقراری آغاز نهند مثل نان که بر سبال بر میت خود این عمل نمایند حالانکه عقل بالبدیه  
 میداند که زمان امر سبال غیر فارست هرگز جز او ثبات و قرار ندارد و اعاده معدوم محال  
 و شهادت حضرت امام در روز گذشته بود که این روز از آن روز فاصله هزار و دو صد سال دارد این  
 روز را با آن روز چه اتحاد و کدام بهنا سببت و روز عید الفطر و عید النحر را برین قیاس نباید کرد  
 که در اینجا میسر و روشاد سال سبال متجد دست یعنی ادای روزه رمضان و ادای حج  
 خانه کعبه که شکر الله لله للتعجدده سال سبال فرخت و سرور نوید می شود و لهذا اعیاد و اعیاد  
 بر یوم فاسد نیامده بلکه اکثر عقلا نیز نوروز و مهر جان و امثال این تجددات و تغیرات  
 آسمانی را عید گرفته اند که بر سال چیری نوید می شود و موجب تجدد احکام می باشد  
 و علی هذا القیاس تعید بعید بابا شیخ الدین و تعید بعید خدیو و امثال آنکه مبنی بر همین  
 دویم فاسد دست از اینجا معلوم شد که روز تولد آن بیه ایوم اکنت لکم دینکم و روز تولد می

و در شب معراج را بجز او شریع عید قرار نداده اند و عند الفطر و عید النحر را در او داده اند و در وقت  
 و وفات پیغمبری را عید نکرده اند و چرا صوم یوم عاشورا که سال اول بود آنوقت بود آنحضرت  
 صلعم بجا آورده بودند منسوخ شد درین همه بهترین ترست که در صوم را و حلی نباشد بدون تجدید  
 نعمت حقیقه شمرود و فرختن کردن یا غم و ماتم کردن خلایق عتق خالص از استوائیه و هم است  
**قول** که او از اجتماع بعد از کول کالایع و منع ساخته است نه نفس مقرر ساختن روز عرس را که واجب  
 دعوی عدم جوازش نمود **اقول** معتزلی شاید بفتنای پیغمبر صلی الله علیه و آله که مسکوبید از نفس  
 مقرر ساختن عرس منع ساخته ایامی دانند که عرس همین است که مردمان مجتمع می شوند بعد  
 سال چنانکه در ایام و بعد سال جمع شوند قاضی ثناء و السدیانی می در کتاب ارشاد الهی  
 نوشته قبول اولین را بلند کردن و کند بران ساختن و عرس امثال آن در هر زمان کردن  
 همه بدعت است بعضی از آن حرام است و بعضی مکروه پیغمبر خدا صلعم بر حرام افزودن نزد  
 قبر و سجده کنندگان را لغت گفته و فرموده که قبر را عید و مسجد بکنند و در مسجد سجده  
 در روز عید برای مجمع گوید در سال مقرر کرده شود و رسول کریم صلعم علی رضوان فرستاد که قبول  
 مشه در برابر بکنند و هر جا که تصویر بنید او را محو کند انتهی **قول** که میگویم که کسی از معتزلی  
 یا تعزلی بوم هم نکرده **اقول** را تم گوید که بعد از آن است این تعیین و تخصیص کسی  
 از معتزلی دم نکرده اما به کرامت آن بسیار شی از علما گفته اند در برابر نبی نوسید  
 بکره استخاف الطعام فی الیوم الاول والثالث و بعد الا سبوع و نظر الطعام الی القبر فی الیوم  
 و استخاف الدعوة بقرة القران و جمع السلی او و الفقراء و الخیمة و الدعوة سورته العام او  
 الاخلاص انتهی و در فتاوی جامع الروایات می نویسند فی شرح المنهاج للنفوس الاجتماع  
 علی المقبرة فی الیوم الثالث و تقسیم الیوم و العود و اطعام الطعام فی الیوم المخصوص  
 کالثالث و الخامس و السابع و العاشر و العشرون و الاربعین و الثمنا و السور و الستة  
 بدعة من غیر انتهی در شیخ کبیر علی متقی استاد شیخ عبد الوهاب متقی استاد شیخ عبد



و بهی در روز ششم که در رویدادها تعزیت است میفرمایند اول الاجتماع للفرقة بالقرآن علی  
 بالتخصیص من المعتبرة او المسجد البیت بدعت مذمونه لانه لم یقبل من الصحابه رضی الله عنهم شیئا  
 و فیہ ترک الآداب بالانواع و فی تخلیف السنن قال مؤلف علیه الرحمة ان هذا الاجتماع فی الیوم  
 خصه و خصا لیتین فرضیه لانیة جوب و لانیة سفیهة و لانیة استجاب و لانیة منفعة و لانیة مصلحة  
 الدین بل فیہ طعن مذموم و ملائمة علی السلف حیث لم ینبوا له بل علی النبی صلعم حیث ترک  
 خصوص المیت بل علی المدسجانہ و تعالی حیث لم یکمل الشریعة وقد قال الله تعالی فی تمجید  
 الشریعة الیوم الکلمت لکم دینکم و اتتمت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا وقد قال الله تعالی  
 و تمث کلمة ربک صدقا و عدلا لعلکم تتقون لکنما توهموا السمیع العلم فیکون حرا بالانتماء منه اقباض و طیرنا  
 کما سبنا انتہی و شیخ عبدالحق دهلوی در شرح سفر السعادت نوشته و عادت نبوده که برای  
 بیعت در غیر وقت نماز جمع شوند و قرآن خوانند و سخات بخوانند نه بر سر گور و نه غیر آن و این  
 مجموع بدعت است و مکروه نعم تعزیت اهل میت و تسامیه و صبر فرمودن سنت و مستحب است  
 اما این اجتماع مخصوص روز سیوم و ارتکاب تکلیفات دیگر و صرف اموال علی میت از حج  
 بدعت است و جرم انتہی و شایه ولی المدح و دهلوی در مقاله الوضیة فرموده دیگر  
 از عادات شیعه ماموم امیر افسست در مائتها و سیوم و چهلم و ششش ماهی و فاخته سالیف و  
 این همه با در عرب اول وجود نمودند و اصلیت است که غیر تعزیت و اذان میت تا سه روز طعام  
 ایشان بقبیله روز رسمی باشد **قول** و آنچه از شیخ عبدالحق نقل کرده که داخل الاعتبار  
 بهتر است که نخوردن آن از جهت تعیین یوم نیست بلکه از آن جهت که نه میت ثواب نیست  
 و طعام غرض نیست **اقول** تعیین جهت بعد میت ثواب و نبودن طعام عرس نفی  
 جهت از تعیین یوم با عراضا علی الحیث از ضبط بیش نیست طعام عرس در اعتبار چه دخل که از  
 نبودن طعام عرس داخل الاعتبار نماید و مجیب کجا تعیین جهت درم اعتبار قرار داده و نمی  
 بینی که مجیب خود نوشته اما طعامی که بعد میت تیار می کنند و آنرا بخش بخش کرده خانه بخانه می

و از راهی می نامند اعتباری ندارد برای آنکه توقع ثواب در آن ملغوم نیست از روای  
 اینهمه وضوح متفرض نداشتند که مجیب که نام شی را جهت بی اعتباری نوشته **قول مجیب**  
 در حواله جامع البرکان و کشف الغطا کاری نموده **اقول** عبارتیکه مجیب از جامع البرکان  
 نقل کرده و حواله منقول برداش در کشف الغطا کرده آن عبارت در هر دو کتاب موجود  
 و در امریکه بان عبارت سند حسته مخالف آن در ماقبل و مابعد یافته می شود و در یک سینه  
 عبارت تمام کتاب نقل نمودن کار عاقل نیست پس بر اختصار مجیب حرج نمودن و در چنین  
 مقام گفتن که در حواله کتاب کاری نموده کمال الی می ست **قول** در اینجا جواز تقسیم طعام به  
 نیت ثواب بشرط نمود بعد تعیین یوم و در مائه مسائل در جواب پنجاه و یکم با تعیین یوم  
 هم جائز **اقول** هرگز مجیب در مائه مسائل جواز تقسیم طعام به تعیین یوم جائز نه نوشته  
 البته حکم اکل طعام عرس بیان نموده و نوشته اگر محض برای ایصال ثواب بار و اتعاشان  
 میخورانند پس فطر را باید خورانید لیکن در خورانیدن فقرای و مالخین ثواب زیاده تر خواهد  
 و اگر بطریق ضیافت بپذیرند اغنیا و فقرا هر دو را و با باشد الخ پس جواز تقسیم طعام به تعیین  
 یوم از کجا لازم آمد و در رسیدن ثواب اطعام طعام بشرطیکه فطر را خورانند کلام نیست چه  
 تحقیق آنست که التزام یوم برای ایصال ثواب و ایصال مطلق بر اقصیه یوم ساختن ثواب  
 شایع و مکرره و بدعت است اما چون کسی کرداشم که اهدت ذموی خواهد شد و ثواب اطعام  
 طعام بموتی خواهد رسید **قول** روایات صحیح در صحاح سته منخرف نیست و نه صحاح سته منخرف در  
 صحیح **اقول** مجیب هرگز دعوی حصرت فرموده بلکه مطلب آنست که این روایت از آن  
 کتب نیست که غالب در آن صحیح است و احتمال وضع در آن شاید پس ما و ابیکه صحیح است  
 اسناد آن بمعنی عدم ضعف و عدم تعلیق و انقطاع بیان نکند از درجه اعتبار ساقط  
**قول** و در اعتبار در صحیح فرموده متصله الاسناد الحادی پیش نیست **اقول** صدور  
 اینچنین کلام از معتزین دلیل عدم وقوف و بی نص اصول حدیث است ایامی دانند که جائز است

صحت گفته مراد از این نفی ثبوت اسناد و علی التوجه المعتبر باشد نه نفی صحت اصطلاحیه و قطع نظر ازین گاه اطلاق صحیح بر حسن نیز آید پس نفی صحت شامل نفی حسن و حدیث ضعیف در اثبات عملی از اعمال حجت نیست و مراد از اتصال در اینجا عدم تعلیق و انقطاع یعنی از اول و اوسط مقطوع السند باشد پس اتصال شامل از سال است سید در مختصر

خلاصه طیبی نوشته فالحذرت اما ان کیون فی اول الاسناد وهو المعلق اوقی وسطه وهو المقطوع اوقی آخره وهو المرسل انتهى **قول** شیخ الاسلام درین روایت هیچ کلام نه کرده و نه بخارنه به تضعیف نموده بعد از آن میگوید جلال الدین سیوطی احادیث شتی در اکثری ازین اوقات آورده اگرچه اکثری خالی از ضعف نیستند انتهى به بنید که آنچه مجرب دعوی نموده که شیخ الاسلام این روایت را تضعیف نموده علی الاطلاق صحیح نیست چه می نویسد که اکثری خالی از ضعف است و این نه نوشته که همه ضعیف اند **اقول** کلام شیخ الاسلام در اینجا باین جهت که اکثری خالی از ضعف نیستند دلیل صریح بر تضعیف این روایت است و الا ازین کلام در اینجا مقام مفادای نیاست و آنچه نوشته که غرابت منافی صحت نیست گویم که جائیکه مطلقا غرابت بیان کنند منبأ در آن با اعتبار معنی اغلب عدم صحت باشد و اگر معترض را دعوی صحت

جو در ثابت می کرد سید در مختصر خلاصه طیبی نوشته و الغریب اما صحیح کالافراد الخیرة فی الصحیح

او غیر صحیح هو الاغلب انتهى و در شرح حنفی نوشته یعنی اکثر الغریب غیر صحیح و لذا قال

الامام المحمدر غیره لا یتبولده الاحادیث الغریب فانها مناکره و عامه روایتها الضعفا انتهى **قول** در تفسیر جواب چهلم از بعض مجتهدین در نقل کلام کشف الغطا بر جزوی گفتفا نمودند یعنی را که ظاهر مخالف مزاج بود ترک کرد **اقول** نه معلوم که بقید عبارت کشف الغطا رایحه مخالفت مزاج مجتهدان یا اختلاف امام اجمینعه و امام ابو یوسف و امام محمد و امام زفر را مخالفین مزاج قرار داد یا جواز بعض صورتها و در این دو شق دعوی مخالفت مزاج باطل است اما بر شق اول پس از آنکه فتوی بر قول امام اجمینعه و ابو یوسف است نه بر قول

امام محمد و زفر پس بیان اختلاف بدعای مجیب چه حضرت می رسانید تا عبارتی را که در آن  
 اختلاف مبین بود نقل فرساخت و اما بر شق ثانی پس از آنکه خود مجیب بود از آن جهت تصور نمود  
 در مائیه تقوی فرموده در خیال مخالفت آن پنج لایح مجیب چگونه تصور گردد و چون ثابت شد  
 که بقیه عبارات کشف الغطا مخالفت مزاج مجیب نبود پس ضرورت گفتار جزوی عبارت  
 کردن عین مناسبت چه در هر مدعا عبارت تمام کتاب را نقل نمودن کار عاقل و بالغ نیست  
**قول** که به تعلیظ عبارت اربعین که فی الحقیقت لا واقعا لکن فی معنی الله است نقل کردن  
 جزو کلام و حذف نمودن صدر منافی شان در بیان است **اقول** بر یک جمله  
 که مستغلا منصفه مدعای و مسلمتی باشد اکتفا نمودن عین بیان است چه تخطی ساحت غیر  
 مخلع عا و شوشن زمین سائل می شود و معنی خود مجیب بر نبودن آن تمام حدیث به ایراد لفظ  
 اکتفا است شعاری هم فرموده است و حدیثیکه بعد از این حدیث است مبطل جواب بودنش خیال تقیر  
 نمی آید اگر هست اثباتش بدمه معترض است و نیز معلوم نمی بشود که عبارت است اوقات و جایج البرکات  
 در مخالفت جواب چه فائده بخشیده که به نقل آن از مبدا تمام منظور نظر معترض گردیده **قول**  
 در تعلیظ جواب سوال چهل و نهم باینه عالمگیری از بی مقام این وقت موجود نیست که حالش در بیان  
 نموده آید و به کثرت ظلمه رخطایای مجیب در نقل اعمار رسا مرفوع مگر آنچه از جامع البرکات و شرح  
 است کوة ملا علی قاری سابق گذشت ملاحظه باید کرد **اقول** هر جا که معترض را به اعتراضی  
 صورت نمی بندد همین طرز کلام می کند که فلان کتاب که مجیب سند بان آورده نردم موجود نیست  
 و اعما و از نقل مجیب برفع در نه این چه معامله که خود معترض از همین جمله کتاب عالمگیری چنان  
 عبارت چهاردهمین کتاب نقل نموده است در عالمگیری در باب سادس نذر موجود است  
 در سحر را آن نیز همچنان و در شرح وقایه و غیره هم اشارتی به اکثر این شرح و طرفه پس اگر نظر احد  
 باین کتب نرسد تصور ناظر این کتب نباشد در شرح وقایه نوشته قویلی فی الحقیقت  
**قول** که به تعلیظ عبارت اربعین که فی الحقیقت لا واقعا لکن فی معنی الله است نقل کردن  
 جزو کلام و حذف نمودن صدر منافی شان در بیان است **اقول** بر یک جمله  
 که مستغلا منصفه مدعای و مسلمتی باشد اکتفا نمودن عین بیان است چه تخطی ساحت غیر  
 مخلع عا و شوشن زمین سائل می شود و معنی خود مجیب بر نبودن آن تمام حدیث به ایراد لفظ  
 اکتفا است شعاری هم فرموده است و حدیثیکه بعد از این حدیث است مبطل جواب بودنش خیال تقیر  
 نمی آید اگر هست اثباتش بدمه معترض است و نیز معلوم نمی بشود که عبارت است اوقات و جایج البرکات  
 در مخالفت جواب چه فائده بخشیده که به نقل آن از مبدا تمام منظور نظر معترض گردیده **قول**  
 در تعلیظ جواب سوال چهل و نهم باینه عالمگیری از بی مقام این وقت موجود نیست که حالش در بیان  
 نموده آید و به کثرت ظلمه رخطایای مجیب در نقل اعمار رسا مرفوع مگر آنچه از جامع البرکات و شرح  
 است کوة ملا علی قاری سابق گذشت ملاحظه باید کرد **اقول** هر جا که معترض را به اعتراضی  
 صورت نمی بندد همین طرز کلام می کند که فلان کتاب که مجیب سند بان آورده نردم موجود نیست  
 و اعما و از نقل مجیب برفع در نه این چه معامله که خود معترض از همین جمله کتاب عالمگیری چنان  
 عبارت چهاردهمین کتاب نقل نموده است در عالمگیری در باب سادس نذر موجود است  
 در سحر را آن نیز همچنان و در شرح وقایه و غیره هم اشارتی به اکثر این شرح و طرفه پس اگر نظر احد  
 باین کتب نرسد تصور ناظر این کتب نباشد در شرح وقایه نوشته قویلی فی الحقیقت

صلوة الجنائز فلا يكون قطعيا فيكون واجبا انتهى ودر چندی جا شیه شرح و قایم نوشته اند  
 من الایة بالاتفاق المنذور الذي ليس من جنسه واجب برعا كعبادة المرئيين بالیس مقصود  
 فی العبادة كالنذر بالوضوء لكل صلوة والنذر بالمعصية انتهى و آنچه نوشته عبارت شرح  
 مداعلی قاری و جامع البرکات ملاحظه باید کرد عبارت هر دو کتب مخالف عبارات عالمگیری معلوم  
 نمی شود شاید که معترض از اختلاف صوت نذر در طاعت و غیر آن که نزد شافعی و مالک جمعی  
 از صحابه نذر صرف در طاعت صحیح است نه در غیر آن و نذر خفیة خاص طاعت نیست تعلیل خورده  
 باشد و نه آنست که طاعت بودن منذور امری دیگر است و بودن منذور از جنس طاعت در  
 امری دیگر پس منشا عدم تفرقه در میان هر دو جزنا فهمی چه تصور دیده آید **قول** در تغلیط جواب  
 سوال چهل و نهم مائة در مطلق نذر خلافی که هست از کشف الغطا گذشت **قول** چون  
 یک جانب شیخین باشند و یک جانب امام محمد پس فالیا فتوی بر قول شیخین می باشد و در  
 جهال اختلاف چه فائده بخشد علاوه برین در کتبا و حاشیه در بخار در سبب عدم اختصار

بمکان نوشته و ذلك لان المقصود والتقوی الی السد بدفع حاجته الفقیه فلا مدخل بخصوص  
 امکان قالی الفقیه هو قول علمائنا الشافعیة خلافا لفرع انتهى ازین عبارت واضح شد که عدم  
 اختصاص بمکان قول علمای ثلثه است خلاف در آن صرف زفر است **قول** در تغلیط جواب  
 سوال چهل و نهم مائة علاوه برین این نذر معلق است مطلق نیست و عدم تخصیص در مطلق  
 نه در معلق **قول** عدم اعتبار تعیین مکان را به نذر مطلق خاص نمودن وجهی ندارد  
 بلکه درین تعیین حال مطلق و معلق هر دو یکی است لیکن باقی ماند در اینجا سوال جواب طلب

وآن است که صاحب در مختار نوشته که نذر لفقرا و مکة جاز صفة الی فقرا و غیره ایما تقر  
 فی کتاب الصوم این نذر را غیر معلق لایختص بشی در صورتی اگر عدم اعتبار تعیین  
 به نذر مطلق نیست پس صاحب در مختار چرا نذر مقید بغير معلق را محکوم علیه به لایختص بشی  
 کرده جو البش آنکه نذر معلق در بعضی امور مخصوص شود چنانچه بزبان و غیره بخلاف نذر مطلق

که آن بامری این امر مختص نمی شود پس غیر مختص بودن چیزی از فقیر و منصدق و زمان  
 و مکان خاصه نذر غیر معلق است در اینجا احتیاط مندرج شد چه ازین حکم لازم نمی آید که در  
 نذر معلق اعتبار عدم اختصاص یکی هم از امور اولیه نباشد بلکه اختصاص معلق نیز یک چیز هم است  
 اولیه که آن زمان وجود شرط است بر اصحت کلام کافی است **قوله** در تعلیقه جواب سوال چهل و نهم

و هم در اینجا نویسد لو نذر المنصدق یوما یکله لهذا الدرهم علی فلان فخالف نذرا جاز نجلا ان النذر المعلق  
**اقول** اثری ازین عبارت در کتاب ایمان در اینجا که متعرض حاله اش کرده یا فتنه زده باشد  
 در جناب الصوم در مختار این عبارت بدین نظر رویده شد و التذکر من اعتکاف و وجع او صلوة او

صیام او غیر معلق الیختص بزمان و مکان و درهم و فقیر فلو نذر المنصدق یوم الیختص  
 بهذا الدرهم علی فلان فخالف جاز و کذا الوجیل قبله فلو عین شهر اللاعتکاف اول الصوم فعل قبله  
 صح و کذا لو نذر ان یحج سنة کذا فی سنه قبله صح او صلوة یوم کذا فصله قبله لانه تعجیل بعد و چون

السبب ان النذر فیقول التعمین شهره لایفلی یحفظ نجلا ان النذر المعلق فایه الی کجوز تعجیله قبل وجود الشرط  
 كما یستحب فی الایمان <sup>در</sup> پس باید دید که در نقل این عبارت چه قدر تصرف و تحریف بکار رفته که حاجت

بیان ندارد و اختصاص نذر معلق بجز زمان وجود شرط ازین عبارت مستفاد نمی شود و بارادوان  
 کلام نیست و کلام ما در اختصاص مکان است **قوله** در تعلیقه جواب سوال چهل و نهم

که چه نماشامند که دعوی نمود اگر این شرط بگوید که اگر حاجت من براید برای فلان ولی یا تمام ولی  
 این قدر طعام یا نقد است پس این تقسیم نذر کردن با جماع ممنوع و خوردن آن طعام حرام است چنانکه

از کتب معتبره متروم میگردد و انتهی و آنچه از کتب معتبره متروم ساخته در کلام روایت صورت دعوی  
 مصرح نیست چه در سوره و آیات الفاظ ان شفیت مرفی وان قضیت حاجتی وان یزودن <sup>نذر</sup>

واقع است که آن نذر غیر درست و در صورت مدعاها هیچ لفظه دال بر نذر ولی نیست پس  
 اگر حاجت من بر آید و این احتمال نذر رضایم دارد و از برای فلان ولی رسیدن ثواب یا

**اقول** مقصود در اینجا تعلیقه را از دو وجه بکار برده آید آنکه در نقل عبارت با آنکه از

بجز مشغول مست بجای آن روغ غائبی او مشغول مرافعی این روایت غائبی او شفقت رضی الله عنه  
گفت که در کدام روایت صورت دعوی مسخ نیست چه در همه روایات الفاظ آن شفقت  
رضی و آن قضیت حاجتی و آن روایت غائبی و واقع مست انتهی و این همه روایات مطالب  
به شرح عبارت است دوم آنکه در آنطور بر شرط فهمیده گفت در صورت مدعاها هیچک  
انفقد الی بر نذر و ملی نیست انتهی حالا که مدعا بریاسیدی فدان کف منی من الذمب مشا  
که او اللهم انی نذرت لک است نه بر شرط که لا یخفی **حاجت** چونکه جناب امیر الامرا <sup>رضی الله عنه</sup>  
مالی کبر اقدر مفسدنا س علما جمع محامد و اوصاف منبع مکارم و الطواف شرف است سلطنت  
الامارات حضرت نجر الدین و اله دولت مرزاقح الملک بهادر و بیعهد حضرت سلطان علی  
ما قامه الهدی علی الشریع المصطفویه و ادا مده بالدوله السریه زیاده تر باعث تحمیل  
این ثواب و تکمیل این کتاب بوده اند لهذا التماس است که کسیکه ازین اوراق فائده بردارد  
و اتفعا علی خاص سعاده و لادعای خیر بر آشت ازاده و الا تبار فایده دار بحر مسطور نیز  
درین مقام شاکم حمد لله علی تمامه الصلوة والسلام علی محمد و آله واصحابه اجمعین

**بجز ابیات مبعاطات شیخ فضل رسول ص**  
**که متعلق قضیه های مولانا عابد احمی صاحب اند**

ظمانه استفتا اول حسب نقل شیخ فضل رسول بحاجب  
**سوال** اگر مسلمانی ثواب اعمال خود بمسلمان میت بخشد پس آن ثواب میرسد  
یا نه **جواب** اول مدار ثواب و عقاب بر خلوص نیت و عدم خلوص نیت است  
دوم دنیا دار العمل است ذر الثواب و العقاب نیست پس مالک ثواب و عقاب بدون در  
روز جزا خواهد بود خواه بشود سویم بخشیدن کسی بیک خیر را بدگیری عبادت از سبب می شود  
و سبب از عقوبت شرعی است و آن عبارت است از مملوک کسی گردانیدن بک عین باقی الحال

و بکن به است ایجاب و جنول و شرطیه است مقبول بودن شیء محبوب و مقبول  
 گردیدن آن پس مراد از بخشیدن ثواب اگر بخشیدنش در دنیاست پس فواید متین  
 حاصل بودن غیر معلوم که مدار آن بر خلوص نیست و بر تقدیر علم پس حصول ثواب در دنیا  
 نجاست بلکه در آخرت است و اگر بالفرض در دنیا حاصل شد پس برکن در شرطیه مفقود و پس بخشیدن  
 ثواب دنیا کسی را هیچ معنی ندارد و اگر مراد از بخشیدن ثواب بخشیدن آن در آخرت است  
 یعنی وقتیکه در آخرت مالک ثواب خواهد شد بگریخواهد داد پس این میسر شد بلکه وعده  
 پس درین وعده مختارست خواهد کند یا نه کند تقییدش حال این وعده را چه حاجت و اگر مراد از بخشیدن  
 ثواب دیگریست آن مندرج سوال نیست که جوابش نوشته شود با جمله بدین وضعم توان بود  
 رسیدن خیلی دشوار بود هیچ معنی ندارد آری صورت ایصال نفع و ثواب بردگان جنایات  
 کتب معتبره فقط رقم است و دیگر است و همان طور ایصال نفع و ثواب با موات می نماید کرد  
 زیرا که این امور از نقل ثابت اند پس آنچه منقول است اینست که زنده از طرف مرده بطریق نیابت  
 و کالت آن عمل خیر را برای استرضای و تقرب حضرت حق ببل و عاقل کند ثوابش بر مرده خواهد  
 رسید فاما درین مقام تفصیل است که بعضی آن علماء چنانست که محض انبیین و اهل بیت و اولاد  
 یا محض اهل بیت و اولاد و بعضی مرکب از هر دو است در هر دو اخیر نیابت جاریست و ثواب آن  
 بر مرده میرسد چنانچه احادیث کثیره و اهل برانند و اتفاق جمیع علمای اهل سنت بر اینست و اهل  
 اول متخلف نیست نزد اهل سنت اکثر قریب اهل سنت برانند که نیابت در اهل بیت  
 و ثواب هم نمیرسد و قول امام اعظم و امام مالک همچنین است چنانچه در اینصاح و غیره کتب نقل  
 کرده و اکثر مآخذین برانند که نیابت در انهم جاریست و ثوابش نیز میرسد پس ایصال نفع  
 و ثواب بر مرده بطریق نیابت در عبادت باالی و مرکب جمیع اهل سنت است و همین  
 از قرآن بلکه صحیح به و تابعین متبع تابعین مآثور آمده و ایصال ثواب مستور در عبادت باالی  
 اختلافیست صریح جمیع علمیه را گذارنده در اختلافات افادون تقاضای تقوی باشد





این حکم اگر در جلال است پس صدوران از مرتبه شایسته است و اگر در جلال است  
 پس ثبات آن نیز در مرتبه اول است در کلامی که معتبر است در مرتبه نخست بلکه اجماعی ثواب یا جعل ثواب  
 خود را دیگر کند که است و آن خود در مرتبه نیست محتمل نیابت و کالات هم است و اگر اجابت با حفظ هم  
 مشروط است و ماول به نیابت بود کالات خواهد بود بدین معنی تحقیقی شرعی و چگونه نبود که در نیقیام معنی  
 رکن شرط آن اصلاح یافته بود در استبعاد محیب انحرافی محسوس که محسوس بر ناسد را باشد بلکه منی بر جعل شرعی است  
 پس و اینکه معتبرین موجب اصل شرع زود استبعاد کند به کلام وجه کلامش بر فرض تسلیم در آید و نه که بود در مسئله  
 ایصال ثواب متصل نیابت ترینه تو بر تعلق داشتن است به نیابت و تعارض و تناقض از کلام ایشان نیز در  
 است که زود متاخرین عدم جریان نیابت در عبادت بدست مخفون خروج عن العبادت است و عبادت بدست که در عبادت  
 ثواب و یاد ابراهیم نیابت نزد ایشان را نیست چون قوی درین مسئله نیز سبب تاخرین و یاد یافته اند و اگر کتب  
 ایصال ثواب عبادت و تعلق در نیابت بر دوالی تر قوم کرده اما بعضی تصدیقین که از انجیل امام مالک  
 و امام شافعی در مذمت است و امام ابوحنیفه بقولی و جماعت حنفیه اند چون نیابت عام میداند نه نه اند و در عبادت  
 ثواب عبادت بدست کلام میکنند و هر کاکه نزد صاحب کتب مشهور است اوله جزو جیت قول قدما ثابت شد ازین  
 جهت درین کتب مذمت بطور متاخران قرار یافت پس واضح گردید که این قیاسی در دفع تعارضی و  
 تناقض است و مؤید است آنچه صاحب بگرد مسئله ایصال ثواب از حدیث لا یصوم احدکم عن احدکم عن احدکم  
 احد عن احد که در عدم جریان نیابت در عبادت نجات است ثواب داده عبادت حسب نقل  
 متخرن نیست و اما قوله عم لا یصوم احدکم عن احدکم عن احدکم عن احدکم عن احدکم عن احدکم عن احدکم  
 لانی حق الثواب فانه من صام و صلی او صدق او جعل ثوابه لغيره من الامم و الاجیاد و جاز و اصل  
 ثوابها ایهم عند اهل السنه و الجماعه کذا فی البدایع و انکه نوشته که نیابت در عبادت بدست متواحدی  
 جاری نیست محض غلطی در قولی از شافعی آید که نیابت برای ولی در صوم درست است در  
 کفایه ما پیشه های می نویسد و فی احد قولی الشافعی بخود لولی ان یصوم عنه لاری عن عبادت  
 عن النبی صلواته ان قال من مات و علیة الصیام صام عنه ولیة و هذا النص فی الباب و لما حدیث

ابن عمر بن قوفان علیہ رضی اللہ عنہما عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم ان یوم الجمعة یوم یصلی اللہ علیہ من اجرة اربعین نهارا  
ایصال ثواب نبوی بمسئله نیات است وارجار تہنوا و افصاح عن معنی الايضاح ہو پیدا کرنا م شاذ علی طام  
مالک نے یہ ہے اور رجوع حقیقہ یا ما یحیی فیہ بعد م و ل ثواب بخا و بدنی رقبہ اندر دو روز اور چھتہ دن ارقہ  
اہل سنت و متاخر ہو کر اکثر شافعیہ حقیقہ کی اور شتہا ہیست پس تفصیلا کما یجب ذکر نموده جان تفصیل زیر عبارت خوا  
وافصاح ثبات کہ درین حال نقل آنچه اصل نباشد عبارت سونہ ایست وقد اختلف العلماء فی ثواب قنوة

القران بل یصل الی المیتام لافذ رب الاکترون المنع و المشهور من سید الامام فی الامام مالک و لفظ

عین جماعہ من الحقیقہ فقال الشیرازی الشافعیہ و الحنفیہ یصل ببقال الامام احمد بن حنبل بعد بقال ان قنوة علی القبر

بدعتہ و عبارت افصاح عن معنی الايضاح است التفتوا علی الاستغفار لیت یصل الیہ لطلبہ وان ثواب الصدقة

والعتق الحج اذ جعل للمیت یصل الیہ تم احتفاظ فی الصلوة و قنوة القران و الصیام اہل ذکک للمیت فقال

احمد یصل ثواب ذلک الیہ و یحصل برافعتہ قال بعض اصحاب الشافعی بل قال السکینی اصحاب الذی علیہ

انجبر بالاسنیان قنوة القرا اذ اقصی ترفع المیت فقالت ابو حنیفہ و مالک ثوابہ لفا علة و مسئله کہ جمیع اہل

برن جماعہ در اینہند بر معتزلہ خلطوان باشد اگر کسی خلط اہل سنت اتباع معتزلہ کند بیشک انکسرا

درین میان معتزلہ خواہند اما الحلا لفظ معتزلی بر و تعدادش بزیر معتزلہ یاد امیکہ در میان مسالکہ

اولا لفظ معتزلہ نسبت تخار این موضوع گردید اتباع نہ کنند بر غیر نخواستہ اند کہ چہ عایت اصطلاح سباقن است

والکہ نسبت کلام عبد اللہ کریم سیالکوٹی لہ رشعہ کہ ایچینجہ محلات بی تصریح اینکہ نویسنہ کیست و کجا نوشتہ گیا

نہنہ و معتزلہ و طامر معلوم می شود کہ کلام این شیعہ عبد الرحمن مدارج النبوة نقل نموده است این سہ ہزار شیعہ

مولانا شاہ عبدالقادر در فتح القرآن بقائہ آیہ کریمہ جعلوا لہ حدیثا من الحرت والاعمال نصیبا الا

سید مرتضی کا فرائضی کہتی ہیں اور میرا کہتی ہیں انکے نیاز نکالتی اور تونکی ہی سنا زکالتی بہر بعض حالوں

انکے نام کا بہتر ہے کما تونکی طرف بدل یا اور تونکی طرف کا انکے طرف نہ کرتی اور نسی زیادہ کر

اجابا چاہی کہ انکے نیاز دینی بہر کہ او سکی راہ میں جتا کہ لو لیا او نکو دنیا اسکا فائدہ او سکا نہیں

یہ بھی او سکی حکم برداری ہی اور چیز ہی ندرہ فقیر کو اور ثواب ہی فائدہ دینی والی کو نہ ہو کہ فقیر کی





